

MANCHESTER  
1824

The University of Manchester

---

[روصم نارەت, Tihrān-i Muşavvar (۴۸۱), Tihran-i musavvar (481)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166711>

---

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to  
*University of Manchester*

JSTOR



# تهرانه صورت

تک شماره ۶ ریال

جمعه نهم آبانماه ۱۳۲۱

شماره ۴۸۱



آیا تهران به مسکو نزدیک میشود؟

چگونه انگلیسیها را از خاک ایران بیرون کردند (صفحه ۳)





# در زیر ذره بین

## مصدق بهسگو نزدیک میشود

اقدامی که هفته گذشته نباشد ایران در سازمان ملل متجدد بر له پیشنهاد شوروی کرد، در لندن و واشنگتن بعنوان اولین زنگ خطر از طرف دولت ایران اعلام شد. محافل سیاسی معقدند که از این پس نیز باید انتظار داشت دولت ایران دست بیک چنین مانور های سیاسی زده و در مسائل بین المللی از مسکو پشتیبانی کند. یکی از نزدیکان نخست وزیر در این باره اظهار داشت که انتظام در آخرین روز ملاقات خود با دکتر مصدق تعلیمات لازم را از او گرفته است. در این ملاقات نخست وزیر با نظام دستور داده است که پس از قطع رابطه ایران و انگلیس، لازم نیست دیگر نماینده ایران در مورد مسائل جهانی از پیشنهاد های انگلیس و امریکا طرفداری کند و بلکه هر جا لازم شود باید از پیشنهاد های نماینده شوروی تقویت نماید. گفته میشود این اقدام دولت ایران از سه نظر اتخاذ شده است، یکی دهن کجی نسبت به انگلیس ها، دوم ترساندن دولت امریکا از نزدیکی ایران با شوروی، سوم رشوه دادن بدولت شوروی که در موقع طرح دعوی ایران علیه انگلیس در شورای امنیت، روسها نیز از ایران طرفداری نمایند.

## تمرکز نیروهای عراق و ایران در مرز

خبرنگار ما اطلاع میدهد در ملاقاتی که روز چهارشنبه هفته گذشته ژنرال هاء لدین نوری و وزیر مختار عراق با دکتر فاطمی وزیر امور خارجه بعمل آورد مذاکراتی درباره تمرکز قوای عراق و ایران در مرزهای جنوب جریان یافت، در این ملاقات وزیر مختار اظهار داشته است که علت اعزام قوای عراق به مرز ایران مانور تابستانی ارتش عراق بوده و سه ساله در این فصل ارتش عراق در مرزهای ایران و عراق چین مانور میدهد. پس از این توضیحات وزیر مختار عراق از تمرکز قوای ایران در مرزهای عراق و اعزام نیروهای تازه نفس از لشکرهای اصفهان و شیراز به آن حدود گله نمود و تقاضا کرد ایران نیروهای خود را از مرز دور نماید. در جواب اظهار شده است که این امر مربوط به قوای تأمینیه است و باید علت از ستاد ارتش استفسار شود. بقره اطلاع ستاد ارتش تمرکز قوای مربوط بحوادث احتمالی استان خوزستان دانسته و اظهار داشته که علت اعزام قوای کرمانشاهی بوده که از تحریکات داخله خوزستان بقامات دولتی رسیده است ولی آنچه مسلم است تمرکز نیروهای ایران در جنوب برای مقابله با حوادث احتمالی است. یک مقام رسمی اظهار داشت ارتش ایران در همه حال برای سرکوبی عناصر رخنه و آلت دست اجانب در داخله کشور و دفاع از مرزها آماده است و ایندقیه غافلگیر نخواهد شد.

## آیا انتخابات مجلس مناسیح شروع خواهد شد؟

پس از آنکه مجلس سنا تعطیل و دستخط همایونی بعنوان آقای نخست وزیر برای شروع انتخابات سنا صادر شد در محافل نزدیک بدولت گفته شد که دولت بهیچوجه در نظر ندارد انتخابات مجلس سنارا باقانون فعلی یعنی «انتخابات دودرجه ای» شروع کند نظر دیگری که درین خصوص اظهار شده اینست که بفرض اینکه دولت قانون انتخابات سنارا اصلاح کند و مقدمات آن را فراهم آورد مجلس شورای ملی از تصویب بودجه انتخابات سنا خودداری خواهد کرد و برای تأیید نظریه خود اسناد بگفته مهندس رضوی نایب رئیس مجلس شورای ملی میکنند که به خبرنگاران گفته است «انشاءالله انتخابات دوره دوم سناتا پایان عمر من و شما شروع نخواهد شد»

## حمل گندم قاچاق از ایران به انگلستان

خبر واصله از خرمشهر حاکیست که حمل اجناس قاچاق در مرز ایران و عراق روز بروز بیشتر میشود، از جمله روز دوشنبه هفته پیش ساعت هشت بعد از ظهر قریب سیصد گونی گندم بوسیله قباثل عرب که بلا اقطاع از ایران به عراق، از عراق باین کشور در حال حرکت به آنسوی مرز برده شد. شایسته که اینکارچندان هفته است در خفا انجام یابد. و قاچاقچیان که میبایست بعمل آذوقه مینمایند دارای اسلحه کافی هستند یک مقام مطلع اظهار داشت که از وقتی کلیه مواد غذایی انگلستان چیره بندی شده و خواربار در آن کشور فوق العاده گران شده است انگلیسها از ایران و سایر مناطق خاور میانه برای پنجاه میلیون انگلیسی خواربار میبرند.

## حمل اسلحه قاچاق در جنوب

از آبادان خبر میرسد که روز یکشنبه هفته پیش در ۸۲ کیلو متری بندر مشور یک کشتی بادبانی حامل اسلحه در ساحل ایران لنگر انداخت و مقداری اسلحه و فشنگ که در صندوقهای چوبی قرار داشت پیاده کرد و بچند تن از عشار که با قاطر برای حمل آنها بآن محل آمده بودند تحویل داده شد. این ماجرا را سه نفر مسافر که از آن محل میگشتند دیده اند و قاچاقچیان آنها را مدت شش ساعت توقیف نموده و پس از انجام کارشان آنها را نیز آزاد کردند.

## مسافرت های شاه به باستانهای کشور

چون پس از قطع رابطه با انگلیس و معوق ماندن مذاکرات هت، باید فوراً اصلاحات داخلی شروع شود، اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در نظر گرفته اند مسافرت های کوتاهی با هواپیما یا کتر استانها نموده، از نزدیک وضع هر استان را مورد مطالعه قرار دهند تا برنامه های عمرانی و اصلاحی استانها بهتر بموقع اجرا درآید. احتمال میرود اعلیحضرت همایونی در این هفته یکی از استان های بزرگ کشور که وضع آن فوق العاده حساس و مورد توجه خاص شاهنشاه و دولت است مسافرت نمایند.

## دو دستگی بین سناتورها

بقرار اطلاع پس از آنکه طرح سه فوریتی مجلس شورای ملی مبنی بر تقلیل دوره مجلس سنا بشیخ اعلیحضرت همایونی رسید سناتورها هابو دسته تقسیم شدند، دستای بریاست حکیم الملک و دوستان او چها معتقدند که باید بقمالت خود ادامه دهند. ایشان تفسیر مجلس شورای ملی را بهیچوجه قبول ندارند و در نظر دارند کلویی بنام «کلوب سناتورها» در خیابان فردوسی تشکیل دهند. دسته دیگر که اغلب از موافقین دکتر مصدق هستند، خود را از این دسته کنار کشیده اند و در فعالیت های سیاسی این عده شرکت نمی جویند، یکی از سناتورها های دسته دوم بخبرنگار تهران مصور اظهار داشت «ما دیگر خود را سناتور نمی دانیم و در صورتیکه دولت شغلی بما رجوع کند قبول خواهیم کرد، و در انتخابات دوره دوم سنا نیز شرکت خواهیم نمود»

## کمیسیون «اقتصاد بدون نفت»

در این هفته خبر رسید که پس از تصویب قطعی دولت مبنی بر قطع رابطه با انگلیس، دکتر مصدق چها مصمم گردید بر نامه کار خود را مبنی بر «اقتصاد بدون نفت» تنظیم کند و برای حصول این منظور فوراً از نمایندگان مجلس شورای ملی و همچنین اشخاص خبره و بصیر با موراقتصادی دعوت بعمل آمده است که کمیسیون هایی تشکیل و با مطالعه کامل در موراقتصادی و مالی کشور برنامه ای برای توازن و تعادل بودجه کشور تنظیم کنند و هر چه زود تر بموقع اجرا گذارده شود. مهندس بزرگ زاده نماینده مجلس شورای ملی که عضویکی از این کمیسیونهاست بخبرنگار تهران مصور اظهار داشت که ما مطالعات خود را درین زمینه هنوز تمام نکرده ایم، ولی امیدواریم ظرف هفته آینده بتوانیم کار خود را بیابان رسانیم و نتیجه را برای اطلاع نخست وزیر گزارش دهیم.

## نزاع يك ايران با يك روزنامه فروش انگلیسی

گزارش خصوصی که از لندن رسیده حاکیست که موضوع بطع رابطه سیاسی ایران و انگلیس در جلسه محرمانه کابینه بر تانیایوسران حزب محافظه کار مورد بحث قرار گرفت و بدست دولت انگلیس حمله شدید بعمل آمد و گفته شد که چرا دولت بریتانیا راه مذاکرات را مسدود ساخته است. همین گزارش ضمناً حاکیست که يك ایرانی بنام دعل امر فامیلی «در منچستر» با يك روزنامه فروش انگلیسی که کلمات زنده می بست بایران بر زبان میبازد گلاویز شد و با مشت او را از پای درآورد. پلیس فامیلی را مدت دو ساعت بازداشت کرد ولی بلا فاصله از بیم آنکه میبادا با اتباع انگلیسی مقیم ایران نیز چنین عملی بشود او را آزاد کردند.

## در جامه دان سیاه چه بود؟

خبرنگار تهران مصور اطلاع میدهد که روز سه شنبه این هفته، هنگامیکه آخرین هواپیمای سرویس «بی - او - ۱ - سی» بعبده می از زنان و کودکان انگلیسی ایران را ترک میکرد، در آخرین لحظه و موقعیکه هواپیما در حال حرکت بود مأمورین متوجه شدند که يك جامه دان سیاه با عجله به هواپیما برده شد و وقتی خواستند به هواپیما نزدیک شده و آنرا بازرسی کنند بلافاصله هواپیما حرکت کرد. گفته میشود در این جامه دان مقداری اشیاء طلا و نقره و جواهرات زنان انگلیسی بود که با مهارت از ایران بخارج فرستاده شد.

## رادبو نیروی وائی تعطیل میشود

در کیسینی که برای تمدیل بودجه کشور و حذف مخارج زائد با حضور جمعی از کارشناسان اقتصادی و نمایندگان مجلس شورای ملی تشکیل گردید، تصمیم گرفته شد مبالغ زیادی که منجاو زبرده ها میاون تومان است از بودجه سنگین ارتش حذف و صرفه جویی شود. گفته میشود چون ادارات زائدی در حوزه وزارت جنگ وجود دارد که تقی از آنها عاید نمیشود، این ادارات منحل خواهند شد. از جمله قرار است رادبو نیروی هوائی که دستگاه تقنی است و سالیانه قریب یک میلیون ریال خرج دارد تعطیل شود و در عوض بجای هواپیماهای اسقاط نیروی هوائی، هواپیماهای جدیدی تهیه شود.

## عکس روی جلد

در ماههای اخیر موضوعی که دول غربی و بیش از همه امریکا را نگران میساخت احتمال نزدیک شدن ایران به اتحاد جماهیر شوروی بود. پس از قطع رابطه ایران و انگلیس و پس از آنکه نماینده ایران در سازمان ملل از پیشنهاد شوروی راجع دعوت از نمایندگان کره شمالی پشتیبانی کرد و به پیشنهاد شوروی رای موافق داد این احتمال بنظر سیاستمداران امریکا و انگلیس قوت گرفته است و ناظرین خارجی تصور میکنند روسها درباره شيلات و بعض مسائل دیگر روی سازش بیشتری نشان دهند و چیزی که کشور های غربی از آن بیم دارند اینست که نزدیک ایران و شوروی صورت عمل بخود گیرد.

## تلاش برای نخست وزیر

خبرنگار تهران مصور اطلاع میدهد که یکره و پس از تشکیل جلسه سناتورها در منزل مافی، چهار نفر از آنها که در شاد موافقین دولت هستند در ملاقاتی که با چند تن از نمایندگان مجلس شورای ملی کرده اند اظهار داشتند که ما از مدتی پیش میدانستیم باروشی که سنا در پیش گرفته دست بیک اتحاد سیاسی خواهد زد، ضمناً یکی از همین افراد این موضوع را فاش کرد که چند تن از سناتورها های سالخورده یکی از همکاران پیر خود را برای نخست وزیر قاندیدا کرده اند و نقشه های عجیبی برای انجام منظور خود طرح نموده اند. گفته می شود برخی از افراطیون سنا در یکی از جلسات خصوصی خود گفته اند با قطع رابطه ایران و انگلیس و انحلال مجلس سنا و تقویت مجلس شورای ملی از دکتر مصدق، عجلاناً هیچ قدرتی نمیتواند او را از امیدان بدربرد مگر آنکه يك حسین امامی، با يك لیل طلماسی دیگری پیدا شود، و همانطور که وزیر وزم آرا را از میدان بدر بردند او را هم از میدان بدر بردند...

## مرزهای ایران باز است

در ملاقاتی که اوایل این هفته ژنرال «آر نولد» معاون میسون نظامی امریکا در ترکیه و «ژرژ مک کی» سفیر کبیر امریکا در آنکارا با ژنرال ریجوی درباریس کردند، ژنرال آرنولد نگرانی شدیدی تر کها را از باز بودن مرزهای شمالی ایران بفرمانده نیروهای اتلانیک شمالی اطلاع داده است. در این ملاقات مک کی خاطر نشان کرد که بهیچوجه نباید از طرف سرفرماندهی ارتش اتلانیک شالی یا دولت ترکیه اقدام تحریک آمیزی علیه ایران بعمل آید که موجب خشم دولت و ملت ایران شود و عکس العمل شدیدی از طرف آنها نشان داده شود. ژنرال ریجوی وعده داد که با فرستادن آتشبارها و سلاحهای سنگین مرز ترکیه و شوروی را کاملاً مستحکم سازد و نگرانی تر کها را از این حیث مرتفع نماید، ضمناً قرارداد بزودی برای بازدید از مرزهای ترکیه و عملیاتی که تاکنون در مرز شرقی ترکیه بعمل آمده باین کشور مسافرت کند.

## شصت درصد برفع ایران

گزارشی که در این هفته از نیویورک بتهران رسیده حاکیست که جمعیت طرفداران سازمان ملل متحد امریکا، موضوع اختلاف ایران و انگلیس را آراء عمومی ارجاع کرده و در نتیجه جواب هایی که رسیده شصت درصد بر له ایران است. علاوه هشتاد درصد از پاسخ دهندگان تذکر داده اند که خوبست در موضوع سازمان ملل متحد دخالت نکند و منابع نفت ایران را با برانین واکذار نماید و فقط غرامت عادلانه می برای تأسیسات نفت آبادان به انگلیسها بدهد.

## لطفی و تصفیه داد گستری

بقراری که يك مقام عالیتر به داد گستری بخبرنگار ما اظهار داشته تا چند روز دیگر کار قضات عالی مقامی که مأمور رسیدگی پرونده سایر قضات شده اند پایان خواهد رسید و آنگاه اقدام لازم برای تصفیه آنها بعمل خواهد آمد.

مقام مزبور اضافه کرد کسانی که مشمول تصفیه میشوند ۳ دسته اند دسته اول کسانی که دارای استرداد کافی برای امور قضائی نیستند این عده بامور اداری گذارده میشوند. دسته دوم آنها که سوابق بدی در پرونده شان منعکس است و سوء استفاده هایی کرده اند، این گروه نیز بکار دیگری مشغول خواهند شد.

دسته سوم عناصر مشکوکی که از لحاظ سیاسی بهیچوجه صلاح نیست در رأس امور قضائی باشند، برای ایندسته هنوز تصمیمی گرفته نشده است.

گفته میشود که اذهان عمومی هم اکنون متوجه اقدامات لطفی وزیر داد گستری است و منتظرند ببینند او که متهم بطرفداری از بعض دستجات افراطی است در این مورد چه اقدامی خواهد کرد؟ آیا تنها به برکناری قضاتی که عقیده خود را بصد یادوست تومن میفروشد کفایت میکند و یا کسانی را هم که مملکت خود را میخوانند در اختیار اجنبی بگذارند از مقام شامخ قضا برکنار میسازد؟

## شرق میانه و انگلیس و امریکا

خبرنگار تهران مصور طی مصاحبه می که با يك مقام عالیتر به خارجی مقیم ایران بعمل آورده است از قول او حکایت میکند که برخلاف تصور بسیاری از اشخاص، در صورتیکه حزب جمهوریخواه امریکاد انتخابات پیروز شود معلوم نیست ریاست جمهوری آینه بفتح ایران قدمی بردارد، زیرا بقرار اطلاع در چند هفته اخیر سران حزب جمهوریخواه چون از نفوذ سیاسی انگلیس در امریکا آگاهند بآن دولت متوسل شده و تقاضا کرده اند که قدرت خود را برای پیروزی ژنرال آیزنهاور بکار برد و در عوض در صورتیکه حزب جمهوریخواه پیروز شد حاضر است آوانس هایی بدولت بریتانیا بدهد. گفته شده است که یکی از این آوانس ها اینست که در صورت موفقیت حزب جمهوریخواه دولت امریکا از منطقه شرق میانه که مورد علاقه بریتانیاست بکلی چشم خواهد پوشید و در عوض متوجه شرق دور خواهد شد، گویا مقامات انگلیسی هم موافقت خود را باین پیشنهاد که مورد علاقه خاص آنهاست ابراز داشته اند.



# انگلیسها چگونگی خاك ايران را كردند

چند جیب و کامیون مسلح بقیه اتباع انگلیس را تا مرز بدرقه میکنند

يك زن زیبای انگلیسی اظهار داشت «دکتر مصدق مردی لجوج، کینه توز، يك دهنده، و انتقام جوست»

دبیر دوم سفارت انگلیس گفت اگر پای من بلندن برسد تا آنجا که میتوانم ولیه انالی

و کابینه کثیف کارگری، و دستگاه امپراطوری خراب کن او، مبارزه خواهیم کرد!

فردا آخرین کاروان اعضا، سفارت انگلیس با اتومبیلهای سواری و استیشن و کامیون های مملو از اسناد و امانه، از راه تهران بکرمانشاه میروند، این کاروان که در جلو آنها چند دستگاه جیب و کامیون نظامی مسلح، و در عقب آن مأمورین انتظامی با بیسیم و مراقب در حرکت است، از کرمانشاه به بغداد و پس به بیروت میرود، در جلو کاروان اتومبیل حامل میدلتن کاردار موقت، کلنل دان و وابسته نظامی، مایکل وایت وابسته مطبوعاتی حرکت میکنند. وزیر مختار سوئیس نیز که حافظ منافع انگلیس در ایران است آنها را بدرقه میکند.

بشیرا کاروان مزبور که فردا حرکت مینماید از روز دو شبانه خانوادگی اعضای سفارت انگلیس با هواپیماهای انگلیسی، سوئدی، عراقی، هلندی و فرانسوی دسته دسته تهران را ترک گفته و بطرف انگلستان رهسپار شدند. خبر تکان ماکه در این چند روزه در فرودگاه مهرآباد حضور داشت جریان مسافرت و مصاحبه می را که با آنها کرده است اینطور شرح میدهد:

انگلیسهای متکبر و مغرور با آنکه در ایران دچار شکست سختی شدند روحیه آنها خراب شد، معدنک بجای عصبانیت و ناراحتی در فرودگاه و هنگام سوار شدن به هواپیما سعی میکردند خود را خوشحال و خندان نشان دهند، با تکان دادن دست و کلاه و حواله کردن بوسه اظهار مسرت و شادمانی مینمودند، ولی با وجود این بعضی از آنها سخت عصبانی و خشمگین بنظر میرسیدند. دسته ای که صبح روز سه شنبه از تهران حرکت کردند بیش از همه غمگین و متأثر بودند بطوریکه بزحمت با سایر رفقای خود خدا حافظی میکردند، ولی وقتی عکاسها خواستند از آنها عکس بگیرند، برای آنکه آثار غم و اندوه از چهره افسرده شان معلوم نشود، دستهای خود را تکان داده و قیافه متبسی گرفتند. در بین این عده همسر و دو پسر کوچک «وسکاد»

بچهها با کلاه پوست بخارانی و مادرشان با پالتو پوست ایران را ترک میکنند



صفحه ۳



اثاثیه برخی از انگلیسها در فرودگاه مهرآباد بازرسی شد

میکردند، دختر زیبایی بود که عضویت سفارت انگلیس را داشت، وی سخت ناراحت

مجاور ایران بود، ابتدا انگلیسها قصد داشتند اعضا سفارت را با تانکها منتقل نمایند و در عمارت سفارت انگلیس در ترکیه محلی هم برای کارهای سفارت منجمله خود در ایران تهیه کنند، ولی بمللی یا این نظریه مخالفت بعمل آمد. و گفته شد که فقط اعضاء اینتلجنس سرویس و جاسوسان سرویس خاور میانه میتوانند بترکیه عراق بروند و در این کشور دستورهایی را که درباره ایران به آنها داده میشود انجام دهند ولی کارشناسان وزارت خارجه انگلیس عقیده داشتند که مأمورین سفارت انگلیس در تهران، با بستن در آنکارا بکارهای ایران رسیدگی نمایند، زیرا اولاً ارتباط بین آنکارا، تبریز، رشت مشهد و تهران از راه آذربایجان و مازندران و خراسان آسانتر است و عمال انگلیسی با سهولت بیشتری میتوانند در این خط آمد و رفت نمایند، ثانیاً چون ترکیه با شوروی مرز مشترک دارد عین کنترلی که در تهران روی مرزهای ایران و شوروی صورت می گرفت، در روی مرزهای ترکیه و شوروی نیز عمل خواهد شد، مضافاً اینکه عملیات کنترل مرزی را از جلفا و بازرگان تا آستارا میتوان مانند سابق انجام داد.

ولی بطوریکه گفته شد بجای اذاین اقدام خودداری شده مقرر گردید همانطور که در ۱۲۰ سال قبل هنگامیکه بین ایران و انگلیس بر سر مرزها اختلاف بود و انگلیسها سفارت خود را در تهران تعطیل نمودند و از تهران بیرون رفتند، اکنون نیز بیفکاد بروند، ولی دولت عراق با فعالیت اعضاء و تشکیلات سفارت انگلیس در عراق مخالفت نمود و بانگلیسها گفته شد که با اینکار علاوه بر تنفر و انزجاری که در ایران علیه ما ایجاد می شود، سایر دول اسلامی نیز ما را مورد ملامت و سرزنش قرار میدهند، چون دکتر مصدق بعنوان اینکه اعضاء سفارت انگلیس در ایران موجب تحریک و عصبان و ایجاد بلوا و آشوب شده بودند تقاضای قطع رابطه سیاسی با انگلستان را نمود و اگر همان اعضاء بیفکاد بیایند و بساط خود را در آنجا بکشانند علیه ایران شده است و اینکار نفع دولت عراق نیست، از این رو انگلستان تصمیم گرفت دستگاماداری و سیاسی سفارت را از تهران به بیروت منتقل کند، و روی این اصل فردا سی نفر اعضاء، یاسی و دفتری سفارت با ۲۰ اتومبیل و ۲ کامیون از راه همدان، کرمانشاه، قصر شیرین به خاقین و از آنجا به بیروت میروند. نکته شایان توجه دیگر اینست که قبل از تعطیل سفارت انگلیس در تهران طبق فراری که بین سفارت انگلیس و آمریکا (بقیه در صفحه ۲۳)



این عکس آخرین عکسی است که کارمندان سفارت انگلیس در باغ سفارت در کنار یکدیگر برداشته اند

برسیدیم چرا روزنامهها اینقدر در باره شورشها چیز مینویسند... او غرضی کرده با عصبانیت گفت: «من هم از کارهای شوهرم سر در نیآورم، اینکارها بین تو مربوط نیست، برو، برو...» در مقابل عصبانیت و ناراحتی خانم توماس که مثل شغال پیری پی در پی میفریبد سکوت اختیار کردم. لحظه ای بعد خانم «فال» و پسرش «سموئیل» در حالیکه لبخند پر لب داشتند، نزدیک شدند، فال که دبیر اول سفارت انگلیس و سابقاً کنسول آن کشور در شیراز بود، زبان فارسی را اندکی میداند، از خانم فال پرسیدم: برای چه با انگلستان میروی؟ گفت: «میروم تا باز با جیره بندی زندگی کنم...» در این موقع «دوهوس» دبیر دوم سفارت که مأموریت او پایان رسیده و بلندن منتقل میشود یکی از اعضاء انگلیسی سفارت که در کمرک مهرآباد در کنار او ایستاده بود گفت: «اگر پای من بلندن برسد تا آنجا که میتوانم علیه اتلی و کابینه کثیف کارگری و دستگاه امپراطوری خراب کن او مبارزه میکنم» و دوهوس هنوز میخواست بصحبت خود ادامه دهد ولی ناگهان متوجه شد که من پشت سر او ایستاده ام، باینجهت فوراً حرف خود را قطع کرد. در بین کسانی که روز یکشنبه تهران را ترک

تهران مصور



# تلاشهای محرمانه نمایندگان مجلس شورای ملی برای انحلال مجلس سنا



دکتر شایگان گفت مجلس سنا بمبارزات ملت ایران لبخند میزد

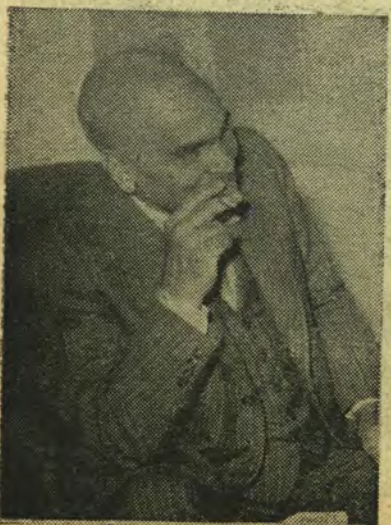
باز نشسته، هفت سفیر و وزیر مختار بیست و نه نماینده سابق مجلس شورای ملی، پنج استاندار، یک روزنامه نویس، یک دادستان کل کشور، سه معاون وزارتخانه، یک قاضی دادگستری شرکت داشتند. امید توجه داشت که اگر شماره افراد فوق بیش از ۵۷ نفر است برای آنستکه هر یک از سناتورها شاغل مقامات مختلف بوده اند که همه مشاغل آنها ذکر گردیده است.

مسن ترین این سناتورها صادق صادق کمال هدایت، خلمت بری، حکیم الملک بودند که سن آنها بین ۸۰ تا ۹۰ سال است و جوان ترین آنها تقوی، مؤید ثابتی، خواجه نوری هستند.

بوده سالیانه مجلس سنا - ۱۶۴۵۶۵۲۰۰ ریال میباشد، هر سناتور ماهیانه ۱۱۷۳۰۰ ریال حقوق دریافت میداشت و تقی زاده رئیس مجلس سنا دو برابر این مبلغ را دریافت مینمودند. کارمندان اداری سنا ۴۲ نفر میباشد که از این عده چند نفر از مجلس شورای ملی منقل گردیده اند، مجلس سنا دارای کتابخانه است که دارای شش هزار جلد کتاب است، کلیه این کتب از ابتداء تأسیس سنا از محل جرائم غیبت سناتورها و اعتبار سالیانه آن که بالغ بر ۱۵۰ هزار ریال میشود خریداری شده است، قسمت اعظم این کتابها مربوط بتاریخ و فرهنگ ایران، زبانهای خارجی، مخصوصاً انگلیسی، آلمانی و فرانسه است.

مجلس سنا در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۲۸ افتتاح گردید، از لواجیح و طرحهای مهمی که در کمیسیونهای سنا مدفون گردیدند « طرح مصادره اموال قوام » و طرح بقیه در صفحه ۵

## تقی زاده گفت مجلس حق تصویب چنین قانونی را نداشت



طرح سه فوریتی تعطیل مجلس سنا چگونه در خفا تنظیم شد؟  
دکتر سنجابی میگوید سنا نشانه و باقیمانده امتیازات اشرافی است

فریمان گفت از اعلیحضرت همایونی تقاضا خواهم کرد که دیگر سنا تشکیل نشود  
مهندس رضوی امیدوار است انتخابات سنا تا پایان عمر او صورت نگیرد  
تقی زاده گفت نمایندگان مجلس حق داشتند ما را راه ندهند، زیرا آنجا خانه آنهاست و ما نیز مهمان آنها بودیم  
در مجلس ((سندی سابق)) سه نخست وزیر، دو رئیس مجلس، ۲۴ وزیر، سه سپهبد، دو سرلشکر، هفت سفیر، و هشت استاد عضویت داشتند



دکتر سنجابی سنا را باقیمانده امتیازات اشرافی میداند

اشخاصی هستند که اصلاً سناتورها را قبول ندارند ولی ما که منقذ هستیم و قبولشان داریم لااقل باید این قدر قبولشان داشته باشیم که مثل خود ما باشند، نه اینکه برای ما آقا با لاسر باشند»  
مهندس رضوی نایب رئیس مجلس شورای ملی میگوید « این نحوه انتخابات مجلس سنا مورد قبول ملت ایران نیست و باید تجدید نظر کلی در قانون انتخابات سنا و همچنین آیین نامه داخلی سنا بشود»  
نایب رئیس مجلس شورای ملی از خداوند میخواهد که انتخاب دوره دوم سنا قبل از پایان عمر او و نسل کنونی شروع نشود و اما تقی زاده رئیس سابق مجلس سنا پس از آنکه از ورود سناتورها بمجلس جلوگیری شد و طرح تعطیل دوره سنا نیز بتوشیح اعلیحضرت رسید اظهار داشت:

« آنها حق داشتند ما را بمجلس راه ندهند چون ما مهمان بودیم و اینجا خانه آنهاست. در مباحث دو نظر است یکی اصولی دیگری حقوقی، اصولی آن بود که ما می گفتیم و حقوقی آن چیز است که آنها میگویند و اختیار عمل نیز در دست آنهاست»  
در مجلس سنای سابق که از ۵۷ سناتور تشکیل شده بود سه نخست وزیر، دو رئیس مجلس، بیست و چهار وزیر، هشت استاد دانشگاه، سه سپهبد بازنشسته، دو سرلشکر

آمد و بصورتی که تقدیم مجلس گردید در آمد، و قرارداد در روز تقدیم آن دکتر سنجابی بعنوان قبل از دستور در این باره صحبت کند.  
و پس از بیان بیانات خود بمجلس تقدیم نماید خوشبختانه مجلس نیز به نیت از افکار عمومی آنرا تصویب کرد»  
این بیان صریح فریمان نماینده تهران بشایعاتی که گفته میشد دکتر مصدق خود شخصاً در تهیه و تنظیم آن دخالت داشته، در این باره اظهار داشت « دولت هیچوجه من الوجوه در اینکار که مربوط بمجلس بود دخالتی نداشت» پس از توشیح تفسیر قانونی فوق از طرف مجلس شورای ملی شایع شد که اعلیحضرت همایونی پس از اینکه دکتر مصدق قول داد انتخابات سنا را مجدداً شروع خواهد کرد، این قانون را توشیح نموده اند و همچنین شایع شد که در اداء این قول، دکتر مصدق از شاه خواهش کرده است از انتصاب برخی از سناتورهای سابق در انتخابات آینده خودداری فرمایند و قول مساعد نیز دریافت داشته اند ولی معلوم نیست این شایعه تا چه اندازه صحت داشته باشد. بهر حال عده زیادی از نمایندگان مجلس وجود مجلس سنا را برای کشور فقیر ایران لازم نمیدانند.

دکتر سنجابی میگوید «مجلس سنا یک نشانه و یک باقیمانده است از امتیازات اشرافی و حکومت طبقاتی در کشورهای دنیا، سابقاً امرا، و اشراف و شاهزادگان حق حکومت برای خودشان قائل بودند، و در مقابل پیشرفت مشروطیت و مجلسی که نماینده احساسات و افکار ملت بود میگویند که مجلس دیگری درست کنند تا حق حکومت آنها را حفظ کند، باین ترتیب مجلسی باسم مجلس سنا یا لردها تأسیس شده ولی با پشرفتمو کراسی در تمام کشورها بدون استثناء مجلس سنا در مقابل مجلس شورای ملی خاصیت خود را از دست داد»  
دکتر بقائی در این باره اظهار میدارد « در زمان حاضر تمام دنیا با سیستم یک مجلسی اداره میشود و تمام کشورها بطرف این سیستم پیش میروند، در ممالکی که مجلس سنا را در تشکیلات خود نگاه داشته اند طرز انتخابات آن یک درجه است بدین طریق که ملت خود مستقیماً سناتورها را انتخاب نموده بسنا میفرستند، در زمانی که دنیاروی تجربیاتی که بدست آورده بطرف سیستم یک مجلسی پیش میروند دلیلی ندارد که ما سیستم دو مجلسی را در کشور خود برقرار سازیم، و علاوه بر آن مجلس سنا با این طرز انتخابات جز معطل کردن کارها و فلج نمودن اقدامات مجلس شورای ملی نتیجه دیگری ندارد»

دکتر شایگان معتقد است که «آزادی خواهان صدر مشروطیت نه آنهایی که باین عنوان در مجلس سنا نشسته اند، منظورشان از تدوین قانون اساسی این بود که مجلس سنا تشکیل نشود، و اگر مشکلاتی نداشتند حتی ذکرش را هم نمیکردند، نمایندگان مجلس شورای ملی نیز طبعی پانزده دوره متوجه شدند که لزومی ندارد مجلس سنا تشکیل شود و از اختیاری که قانون اساسی



مهندس رضوی اظهار داشت دوره سنا خاتمه یافته تلقی میشود

هنوز این گفته مهندس رضوی نایب رئیس مجلس شورای ملی که اظهار داشت « باتفسیری که مجلس در قانون اساسی کرده دوره مجلس سنا خاتمه یافته تلقی میگردد» تمام نشده بود که خبرنگاران خارجی از لژ مطبوعات با سرعت عجیبی خود را به بیرون مجلس رسانیدند تا هر چه زودتر بتلگرافخانه رفته این خبر مهم و مهیج را بمخبرگزاریهای خود مخابره نمایند. بدنبال آن، این خبر با اطلاع تقی زاده رئیس مجلس سنا که بی خبر از همه جا در اطاق خود با یکی از سناتورها مشغول مذاکره بود رسید، این خبر بقدری غیر مترقبه و ناگهانی بود که تقی زاده خونسردی خود را از دست داد و بلافاصله از صندلی ریاست بلند شد، و در حالیکه بهمکار خود اظهار میداشت «مجلس شورای ملی چنین حقی را نداشته است» مجلس را ترک کرد.

خبر تقلیل دوره سنا و یا بعبارت دیگر تعطیل آن، بزودی در بایخت منتشر شد، نکته شایان توجه این بود که دولت انگلیس و رادبو لندن هم از عمل مجلس شورای ملی دچار بهت و وحیرت شد زیرا آنها مانی که در موافقت فرصت بدکتر مصدق حمله میکرد و از کارهای او خرده می گرفت سنا بود، دولت انگلیس امیدوار بود که بالاخره روزی مجلس سنا بقول خواجه نوری دکتر مصدق را از این «بن بست» نجات دهد، و بارسنگین نخست وزیری را از شانه او بردارد، و این بار او برومخانه دیگر ری که توانائی حمل آن را داشته باشد بگذارد! باید دانست پس از آنکه در انتخابات درجه دوم سنای تهران دکتر مصدق نماینده اول تهران کنار زد شد، و بجای او بتیانی دوستانه بندی قبلی شصت و هفتین فراتغاب

## فریمان اظهار داشت سنا با روح قانون اساسی مغایرت دارد





# آیا استعمال اجناس انگلیسی تحریم خواهد شد؟

اگر دولت ایران روابط اقتصادی خود را با انگلستان قطع کند، پس از تغییر رژیم در چین، این دو مین ضربه‌ئی خواهد بود که بر دیگر اقتصادیات انگلیس وارد خواهد شد

دولت ایران هنوز در صدد قطع روابط اقتصادی و فرهنگی با انگلستان نیست



دکتر اخوی وزیر اقتصاد ملی



آیت الله کاشانی رئیس مجلس شورای ملی

قطع رابطه تجارتي ایران با انگلستان بدون شك بضرر آن کشور تمام خواهد شد با از دست رفتن بازار ایران پس از تغییر رژیم در چین، دومین ضربه‌ی بر دیگر اقتصادیات انگلستان وارد خواهد شد. طبق اظهار کارشناسان اقتصادی، اگر تجار ایرانی مایل به تحریم کالا یا قطع رابطه تجارتي با انگلیس باشند کانیست که اجناس مورد احتیاج بازارهای ایران را از سایر کشور های تولید کننده تأمین نمایند.

نکته مهم و قابل توجهی که پس از قطع رابطه سیاسی مورد توجه محافل پایتخت قرار گرفته، وضع معاسلات تجارتي و حسابهای ارزی و معاملاتی بانک ملی ایران با بانکهای انگلستان است. بانک ملی در حال حاضر با بانکهای مهم انگلستان از قبیل: بانک اف انگلند، بارکلیز بانک، میدلند بانک، لومید بانک، مارتین بانک، اتان بانک، وست مینستر بانک، و چند بانک دیگر معاملات تجارتي ارد و در صورتیکه روابط تجارتي دو کشور از طرف یکی از دولتین قطع شود، معلوم نیست وضع معاملات و حسابها بچه صورت در خواهد آمد. تا سال گذشته بانک ملی ایران با بانک اف انگلند یک قرارداد پرداخت و انجام معاملات لبره‌ئی داشت که دو ماه قبل از خلع ید، این قرار داد از طرف دولت انگلیس فسخ شد.

شده‌ی بر بازارهای ایران داشته است. و اعلام مهم صادرات و واردات کشور ما در دست مأمورین تجار و نمایندگان اقتصادی انگلیس بود. تا بر این اگر انگلستان با ما قطع رابطه اقتصادی کند در درجه اول خود او متضرر میگردد. در سال ۱۳۲۹ که آخرین سال جریان معاملات عادی ایران و انگلیس بود، ایران معادل ۶۶۹ میلیون ریال کالا با انگلستان صادر کرده، در حالیکه در همان سال انگلستان ۲۴۱۹ میلیون ریال کالای صادراتی خود را که تهیه آن برای ایران از سایر نقاط جهان کاملاً آسان بود بقیست کزافی به با فروخته است طبق نظر کارشناسان اقتصادی اگر در آن سال و سالهای قبل ایران از حیث ارز ناچار نبود که با گروه استرلینگ معاملات تجارتي نماید، و میتوانست اجناسی را که از انگلستان تهیه میکرد از سایر ممالک اجناس مورد احتیاج خود را خریداری نماید، شاید مبلغی که ما به رای کالاهای انگلیسی صرف کرده ایم به نصف میرسید. ولی تجار مادر اثر مضیق ارز و فرازدادی که بانک ملی ایران با «بانک اف انگلند» داشت ناچار بودند اجناس گران قیمت انگلیسی را بجای اجناس ارزان قیمت سایر کشورها خریداری نموده و بصرف کنندگان بفروشد.

مهمترین اقلام کالاهایی که ایران از انگلستان وارد میکرد عبارتست از: قند و شکر، ماشین آلات صنعتی از هر قبیل، انواع پارچه های نخی، پشمی، ابریشمی، پنبه، لوازم یدکی ماشین آلات، انواع اتومبیل، ماشین آلات کشاورزی، دارو، سیمان، چوب، چای، ادویه، کاغذ، نوشابه، لاستیک اتومبیل، اشیاء آهنی، چدن و فولاد ساخته شده و ساخته نشده، دوچرخه و موتو-سیکلت. با این ترتیب ملاحظه میشود که

وزیر اقتصاد ملی نمود، وی درباره تحریم کالاهای انگلیسی چنین اظهار داشت: «فعلاتم مثله تحریم کالاهای انگلیسی بهیچوجه در دستور رئیس دولت قرار ندارد و مورد توجه دولت و شخص نخست و وزیر نیست، زیرا قطع رابطه با انگلیس فقط برای جلوگیری از تحریکات عمال آن کشور در داخله مملکت بود، در حالیکه معامله تجارتي ما با شرکتهای مردم انگلیس هیچ ارتباطی با سیاست ندارد، تجار و صاحبان کالاهای انگلیسی استفاده مینمایند آنرا فروخته یا میخرند، ولی اگر از لحاظ سیاسی اقتضا کند مکنست دولت تصمیم خود را بگیرد، اما تا امروز چنین تصمیمی از طرف دولت گرفته نشده است، اگر مردم و صاحبان کالاهای انگلیسی خودشان تصمیم به تحریم کالاهای انگلیسی یا عدم معامله با انگلستان بگیرند البته آزاد و مختارند.

از طرف دولت انگلیس نیز تصورات نیکم چنین تصمیمی اتخاذ شود، زیرا اگر انگلستان ارسال کالاهای خود را بایران تحریم کند، در درجه اول خود انگلستان متضرر میشود، چون در آن صورت تجار ایرانی اجناس خود را از سایر ممالک تهیه میکنند و هیچ سختی و تگرانی از اینراه با وارد نمیشود، با در نظر گرفتن وضع بد اقتصادی انگلستان بهیچوجه تصور انجام این عمل از طرف آن دولت نیرود.

برای اینکه بدانیم معاملات بازرگانی ما با انگلستان و سایر کشورها در هر سال چه میزان بوده، نموداری از جدول از گزینی ایران با بعضی از کشورهای خارجی را در سال ۱۳۲۹ ذیلا درج میکنیم:

اتحاد جماهیر شوروی ۳۵۳ میلیون ریال - آلمان ۲۸۵ میلیون ریال - انگلستان ۲۴۱۹ میلیون ریال - هندوستان ۶۷۸ میلیون ریال - آمریکا ۱۹۷۹ میلیون ریال، فرانسه ۲۵۸ میلیون ریال، بلژیک ۲۷۳ میلیون ریال - ژاپن ۲۳۱ میلیون ریال - پاکستان ۱۹۳ میلیون ریال با توجه بارقام فوق باین نتیجه میرسیم، که انگلستان کنترل

این خصوص با منخبرین جراید نمود گفت: «من تصمیم دارم از عهده‌ئی بازرگان دعوت نموده با آنها در مورد قطع روابط تجارتي ایران و انگلیس مذاکره کنم و شاید امتعه انگلیسی را نیز تحریم نمایم، زیرا امر عقیده دارم اجناسی که تهیه آن در ایران میسر است نباید از خارج وارد شود، ورود این کالاها برای مملکت ضرر زیاد دارد و بایستی از آن جلوگیری شود اما اجناسی که مورد احتیاج است باید از سایر کشورها که با ما روابط حسنه دارند خریداری شود.» بدنبال این مصاحبه ناگهان جنب و جوش زیادی در بازار ایجاد شد بطوریکه صدی بیست قیمت کالا های انگلیسی ترقی کرد، این ترقی که قوس صعودی خود را طی میکرد پس از ملاقات آیت الله کاشانی با دکتر مصدق و دکتر اخوی وزیر اقتصاد ملی متوقف شد.

گویا در این مذاکرات گفته شد که در حال حاضر صلاح نیست ایران روابط اقتصادی خود را با انگلستان قطع کند، زیرا اولاً قیمت اجناس انگلیسی در ایران فوق العاده ترقی میکند، و بار آن بروی دوش مصرف کننده است ثانیاً اگر روابط اقتصادی و فرهنگی ما با انگلستان قطع شود بار رفتن بعضی از متخصصین فنی که در تهران و کوهزنک مشغول کارهای عمرانی هستند عملیات آنها متوقف خواهد شد و سبب رکود لوله کشی آب، و ساختن سد کوهزنک و تلفن تهران میگردد. ثالثاً بر اثر گرانی نرخ لیره از مدتها قبل عملاً باب تجارت ما با انگلستان بسته شده، زیرا با گرانی نرخ لیره، تجار وارد کننده نمیتوانند کالاهای مورد نیاز را از انگلستان وارد کنند، چون بهیچوجه بازار امروز حاضر به معامله اجناس گران قیمت نیست و این اشکال بهترین وسیله عدم داد و ستد با انگلستان است و خود نوعی از تحریم کالا های انگلیسی میباشد از این رو فعلاً مسئله تحریم کالاهای انگلیسی از نظر دولت ایران لازم نیست ولی اگر مردم و تجار تصمیم به تحریم کالاهای انگلیسی بگیرند مختارند.

در ملاقاتی که خبرنگار ما با دکتر اخوی بنای سمت راست عمارت «میدلند» بانک در لندن است. در این خیابان بزرگترین بانک های انگلستان وجود دارد

## تلاشهای محرمانه

بقیه از صفحه ۴

«عفو خلیل طهماسبی» ولایحه «تصفیه کارمندان دولت» معروف به بند «ج» است. ایرادی که برخی از نمایندگان مجلس از سنای میگرفتند این بود که میگفتند در سنای عهدی که سالیان دراز شاغل مقامات حساسی در کشور بوده اند بدبختانه کوچکترین قدمی برای رفاه و آسایش و بهبود زندگی مردم برنداشتند، برخی از سناتور ها هم از مردمان برجسته نیک نام و با شخصیت بودند که متأسفانه در اجتماع سناتورها مستهلك گردیده و نتوانستند مثر ثمری برای ملت ایران بشوند.

بطوریکه در محافل پارلمانی شایع بود مجلس سنای در این اواخر نیز رای برکناری دکتر مصدق و نخست وزیری دو نفر از سناتورها مشغول فعالیت پنهانی بود، و نطق شدید چند تن از سناتورها علیه دکتر مصدق را نشانه این نقشه میدانستند، ولی باخاتمه یافتن دوره سنای این فعالیت هائیز بمقدار زیادی پایان داده شد



در این عکس منظره‌ئی از بنای بانک «لویونز» که در سال ۱۶۷۷ میلادی تأسیس شده دیده میشود



# درین مملکت بدایع و عجایبی هست که

## در دنیا نظیر ندارد

### ولی در آنجا کلاه سرتان میگذارند، جیبتان رامیبرند،

### پول های امریکائی را میگیرند و به ریششان میخندند

### بشما سفارش میکنم که در سفر اروپا

### بترکیه یا نگذارید



### حسینقلی مستعان

صیحت من به کسانی که برای گردش و سیاحت و بطور کلی قصد دیدن اروپا میروند و تصمیم دارند ممالک مختلف آنرا ببینند اینست که سفر خود را از پاریس شروع کنند و رویبالا بروند، یعنی اول از برزخ بین آسیا و اروپا، از ترکیه بگذرند، بعد یونان و پس از آن ایتالیا را ببینند، از آنجا بفرانسه و سویس و آلمان و بعد بطرف ممالک شمالی حرکت کنند؛ زیرا اگر خلاف این کنند یعنی یکسره با هوا بیجا به آمستردام یا کپنهاگ یا لندن روند و بعد رویسایین آیند، چون هر چه پایین تر آید تمدن را کمتر، سطح زندگی را نازلتر، اخلاق عمومی مردم را خرابتر و ممالک و شهرها را کثیف تر خواهند دید مثل کسی که از یک مقام عالی فرود آید و انحطاط پذیرد و هر روز از روز پیش بدتر شود، ناراحت و ملول خواهند شد و خاطرات خوشی را که از روزهای پیش دارند در روزهای بعد بدلیل چیزهای ناگوار و ناپسندی که خواهند دید از دست خواهند داد.

وقتی مثل من از شمال اروپا حرکت میکنید و پس از دیدن کشورهای مختلف به ایتالیا میرسید، وضع و محیط از نظر سطح زندگی و از نظر مردم و اخلاق و رفتار مردم بقدری عوض میشود که خیال میکنید ناگهان از اروپا وارد آسیا یا آفریقا شدهاید و وقتی ایتالیا را پشت سر میگذارید و به ترکیه میرسید هزار رحمت به ایتالیا و بلکه بهر کشور شرقی که دیده اید میفرستید. درین مقاله قسمتی از یادداشت های خود را که راجع باین دو کشور اروپائی و نیمه اروپائی است نقل میکنم.

### دو احساس متضاد در ایتالیا

ایتالیا یکی از ممالکی است که بقیده من بزم فرد که ذوقی دارد و اهل سفر و جهانگردی است دیدن آن واجب است، چنان واجب است که اگر همه دنیا را دیده و

این کشور را ندیده باشد میتوان گفت که هیچ ندیده است؛ باید ببیند، با نهایت وقت و کنجکاری ببیند و برای دیدن آن متحمل همه بدی های آن بشود. خیال میکنم یکبار دیگر هم نوشته ام که شاهر کشور را از لحاظ آثار تمدن قدیم، از لحاظ آثار تاریخی، از لحاظ هنر و صنعت و ذوق، از لحاظ بدایع و تفاسیر و حتی از لحاظ مناظر طبیعی دیده باشید چون وارد ایتالیا شوید بالاتر و بدیع تر و عجیب تر و زیباتر از همه را آنقدر در آنجا فراوان و همه جایی خواهید دید که آنچه را قبلاً دیده اید از چشم خواهید انداخت، من در مقالات بعدی خود، هنگامی که به نقل مشهودات و نتیجه مطالعات خود در تمدن حقیقی ممالک اروپا و به نشان دادن نمونه های بدیع و حیرت انگیزی از آنچه اروپا حق دارد به آن بنامزد برداشتم در باره ایتالیا و خوران بی نظیر تاریخی و هنری آن بتفصیل بحث خواهم کرد و درین مقاله که متهم مقالات گذشته راجع به ظواهر اروپاست چون درباره زندگی و اخلاق عمومی و وضع کنونی این کشور و ترکیه سخن خواهم گفت بدینتی های ایتالیا فقط اشاره می میکنم تا نشان دهم که درین کشور چگونه دو احساس متضاد به بیننده دست میدهد. درین کشور من فقط شهرها و نیز میلان و فلورانس و ونابلی و جزیره کاپری و بعضی شهرهای کوچک را که در سر راه این شهرها و آشنده است دیده ام و همینقدر کافیست که بتوانم خاطراتی را که از بدایع و عجایب این کشور در دماغ خود فراهم آورده ام تا بایان عمر فراموش کنم.

چیزهایی که در دنیا نظیر ندارد درم شما در هر قدم و با هر نگاه یک اثر تاریخی یا هنری می بینید، بهر طرف رو

### منظره ئی از قلعه آتشفشان وزوو که شهر قدیم پمپئی در دامن آن از عبرت انگیزترین مناظر جهان است



آوردید عظمت امپراتوری روم قدیم، با شکوه و وحشت صنعتی و هنری و روحانیت و با آثار نبوغ بزرگترین هنرمندان جهان را پیش چشم خود زنده و مجسم می یابید؛ درو و یوار زبان دارد، برای شما حکایات عبرت انگیز و حیرت آور نقل میکند، اگر اهل هنرید اصل و حقیقت همه چیزهایی را که بعنوان برجسته ترین آثار هنری در کتابها خوانده یادر تصاویر مشاهده کرده و یا از زبان استادان خود شنیده اید در اینجا پیش روی خود و در دسترس خود می بینید. سال ها درین شهر بسایید و روز و شب بدیدن چیزهایی که در آن هست بروید بلازم سیر نمیشوید و باز هم هر قدم که بگذرید سیر میگردانید و بدنیال خود می نگردید؛ ولی البته شرطش آنست که اهل آن باشید و گر نه بسیار کسانند از هموطنان عزیز خودمان که باین کشور میروند و مدتی هم در آن میمانند ولی چنان چیزهای دیگر سرگرم میشوند که یکدفعه هم سر بلند نمی کنند تا یک نگاه خریداری یکی از آثار عظیم و جذابی که در هر قدم خودنمایی می کنند اندازند. در سفارت ایران در پاریس یکی از این آقایان را دیدم که میگفت سه سال دردم بودم و قلاً رفتم موزه واتیکان را ببینم تا پیش از ظهر روزی که عصر آن میخواستم از ایتالیا خارج شوم بمجله خود را باین موزه رساندم و نیستم در آن گشتم ... در صورتیکه فقط بیستون طول یکی دو گالری این موزه که بنای آن چهار هزار سن دارد و نیمه ازین سالن ها به موزه اختصاص یافته است خیالی بیش از نیست است وقت میرسد ... یک نفر دیگر از هموطنان را در ترکیه دیدم که از ایتالیا برگشته بود و میگفت مجال نکردم دردم باین قبیل جاها بروم ولی موزه واتیکان را دیدم؛ و چون شرح داده معلوم شد که فقط با زیلیک یا کلیسای عظیم سن پیر را در دیده و واتیکان، آنهم بر حسب اتفاق دیده و گمان برده است موزه واتیکان همانست!

از رم گذشته فلورانس، این مرکز شاهکارهای بی نظیر مکتب نقاشی و مجسمه سازی فلورانتین، با موزه های بی نهایت فاخر و کلیساهای مجلل و آثار بدیع قرون وسطی و دوران مدیسی ها و کتابخانه های بزرگ و مجسمه ها و مونومانهای بی شمار که در هر قدم جلب نظر میکنند و مناظر زیبای آن، شهر «وینیز» این شهر عجیب که در میان آب و روی چند جزیره کوچک در آدریاتیک ساخته شده و کوچه ها و خیابانهای آن اکثرآ آب و وسائل ارتباط آن غالباً قایق های کوچک و بزرگ است، بامیدان و کلیسای بینظیر سن ماریک و مونومانهای حیرت انگیز و مجسمه های دلغریب و کاخهای عجیب قدیم خصوصاً کاخ «دوژ» و شاهکارهای ساختمانی و موزه ها و کتابخانه ها و کلیساهای بی شمار و فاخر و ساختمانهای شهری و پلهای منحصر بفرود روزهای بهجت انگیز و شبهای شاعرانه آن، شهر میلان با قصرهای رفیع و کلیسا های معتبر و ملو از آثار هنری عالی و موزه های متمدن و کاتدرال عظیم و کتابخانه بزرگ و همچنین کارخانه های اتوموبیل سازی و داروسازی، و کانساز و ...

یک رقص محلی دسته جمعی با لباس مخصوص موسوم به تارانتالا در «سورانتو» یکی از گردشگاههای ساحلی سر راه ناپل. این عده ضمن رقصها و آوازهای خود بانواع حیلها جیب تماشاچیهارا خالی میکنند باموزه های فاخر آن که حاوی نفیس ترین و کباب ترین مجسمه های هنری و صنعتی است و کلیساها و ساختمانهای تاریخی آن و بانظریکه از خارج آن بقله آتشفشان «وزوو» میاندازید و با سفریکه در همان نزدیکی به پیش می کنید و این شهر بیرون آمده از زیر خاکستر آتشفشان رامی بینید، جزیره کاپری بامناظر شاعرانه و ساحرانه آن و طبیعت جذاب و مست کننده ئی که دارد همچنین هزاران منظره و اثر دیدنی که بین این شهرها در شهرها و آبادیهای کوچک و حتی در دامن کوه و صحرا مشاهده میکنید چیزهایی است که فقط در ایتالیا میتوان دید و در کمتر نقطه ئی از دنیا نظیر دارد.

تناقض عجیب ولی اینها همه مربوط به گذشته ایتالیا مربوط؛ زندگی و نبوغ و نشاط و بروز ایتالیا ست ایتالیای امروز بالتر بگویم. ایتالیای امروز چیزی نامطلوب و منخبط و بلکه مرده است که جز برای جذب هوسرانان چیزی دارد و آثار ارم خبیلی زود از خود بیزار میکند درین مملکت سطح زندگی و وضع مردم و اخلاق عمومی چنان پست است که امکان ندارد یک خارجی روزی چند در آنجا بماند و رفتنی آ میخته بحیرت با دوست نهد. پاکیزگی و سلامت در همه این شهرهای معتبریش از آنچه در شهرهای شرق دیده اید دیده نمیشود؛ افراد کثیف و زنده پوش و با برهنه فراوانند، فروشندگان دوره گرد با دست و رو و لباس کثیف همه جا هستند و برای فروش کالا های خود فریاد میزنند. در همه خیابانها چرخها و طبقهای میوه، حتی میوه های کنده و فاسد فراوان است، پشه و مگس حتی در هتلها و رستوران های درجه اول دست از سرو کوششان بر نمی دارد؛ خیابانها ملو از مردم بیمار و عریضه جواست و این افراد کوچک اندام کوتاه قد که در اروپا همقد ندارند بر ازشور و شورو بسیار ناراحتند، بمختمر چیزی از کوره در میروند و بجان هم میافتند و با کمال سهولت مرتکب جنایت میشوند. در اینجا باید جیب خود و کلاه خود را محکم نگاهدارید. بعضی اینک وارد شوید دزد های نمره یک یعنی باربرها بسراغتان می آیند، چند اتان را بر میدارند و ازینطرف بآنطرف میگذارند و فوراً برای گرفتن پنج شش تومان دست دراز میکنند. یکی ازین حالها چندین مرال دفتره مؤسسه هواپیمائی تاهتلی که درصد قدیمی آن بود آورد دوست لیر یعنی در حدود ۲۰۰۰ لیرال با و دادم آنرا جلو من پرت کرد و هزار لیر یعنی سیزده تومان خواست. در بان هتل گفت چرا تا کسی ننشستید؟ روز بعد بتا کسی نشستم، یک کیلو متر رفت بانصد لیر گرفت و برای گرفتن صد لیر انعام نزدیک بود بامن دست به یقه شود. حتی اگر مواظب جیب خود باشید بعضی اینک وارد محل شلوغی شدید چنان با مهارت جیبتان را میزنند که از حیرت شاخ در میآورید. - ایتالیایی ها باین

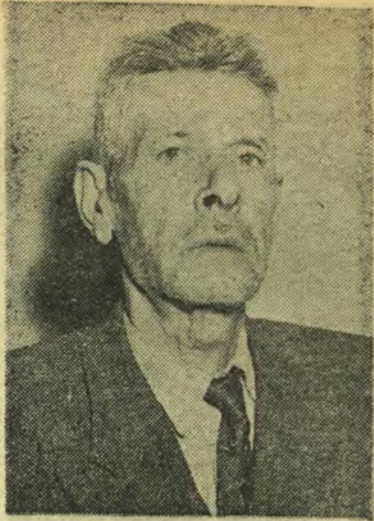
خنده بریش امریکائی ۴۵ عاشق بی قرار بولند و برای بدست آوردن آن همه کار میکنند. - با بند عقیده و مسلک معینی نیستند و اگر هم باشند با گرفتن پول بخلاف آن تظاهر میکنند. امریکائی های خوش باور مثل سیل درین مملکت پول میبریزند و بهر گوشه که پا بگذارید می بینید دلارهای امریکائی مثل برگ درخت زبردست و بای مردم ریخته است و با آن فعالیت و جنب و جوش ساختمانی و عمرانی کم نظیری بر راه انداخته اند بینوا امریکائی ها بگمان خودشان با دادن اینهمه دلار مردم را از کمونیسیم دور میدارند در صورتیکه اکثر مردم کمونیسیمند پولها را میگیرند و میخورند، بظاهر آرام میمانند ولی در باطن بریش امریکائی میخندند. با اینهمه فعالیت ساختمانی، آثار فحیح چنگ درین کشور زنده تر و زیادتر از هر جای دیگر است. در مونت کاسینو که از میدان های معروف چنگ





# ((پسر عهوی هیتلر))

## چگونه در قزوین دستگیر شد؟ روسها این عضو وزارت دارائی را بجرم شباهت با آلمانیها میخواستند تیرباران کنند! این مرد ماجرای دستگیر شدن خود را بوسمیه سربازان ارتش سرخ شرح میدهد



عبدالرحمن دانانی

دردشهر یور ماه سال ۱۳۲۰ موقی که نیرو های متفقین از شمال و جنوب و باختر بسپین ما هجوم آورده و ایران را اشغال کردند ، شهر قزوین نیز توسط سربازان ارتش سرخ اشغال گردید . بطوری که گفته میشود آن هنگام ترمیمی سربازان سرباز شوروی در پیرامون شهر قزوین و زنجان تمرکز داشتند . مسافرینی که میخواستند وارد قزوین بشوند یا از آنجا خارج شوند دورتا دور این شهر سربازان سرخ را میدیدند که توپها و تانکهای خود را در نقاط مختلف پخش کرده و دهر چند صد قدم قسمتی از اراضی را سنگین نموده بودند . شبها نیز در کلیه خیابانها و محلات قزوین سربازان کشتی شوروی در حرکت بودند و بسیاری اوقات نیه های شب ساکتین خانه ها صدای سربازان شوروی را که بطور دسته جمعی سرود می خواندند می شنیدند . موضوعی که بیش از هر چیز مورد توجه مأمورین شوروی بود این بود که کاملاً مراقبت میکردند تا اگر یکی از اتباع آلمانی برخورد کردند فوراً او را دستگیر نموده و زندانی سازند . گزارشهایی هم که بمأمورین شوروی میرسید حکایت از این میکرد که چند تن آلمانی هنوز در ایران اقامت دارند و کوشش میکنند که اطلاعاتی در باره تعداد نفرات و مقدار اسلحه و مهمات ارتش سرخ در ایران بدست آورند ، و چون در آن موقع نیرو های آلمان در کشور شوروی بسرعت مشغول پیشروی بودند از این جهت روسها فوق العاده از آلمانیها وحشت داشتند و سعی میکردند که اگر آلمانی در ایران یافتند بدزنگ او را دستگیر و بازداشت نمایند در آن هنگام نویسنده این ستود ریاست یکی از دوائر اداره دارائی قزوین را بهمه داشتم ، بعد از ظهر روز ۱۸ آبان سال ۱۳۲۱ هنگامیکه از خانه خود واقع در جنب اداره برق بیرون آمده و در خیابان « پیغمبریه » عبور میکردم ، ناگهان مشاهده کردم که چهار سرباز مسلح شوروی در حالیکه از همه طرف مرا احاطه کرده بودند تفنگهای خود را جلو من گرفته و فرمان ایست دادند . بلافاصله یکی از آنها سوت کشید و همانند چند سرباز دیگر شوروی باتفاق یک افسر رسیده و پس از کلماتی که بین آنها رد و بدل شد همانند مشغول بازرسی از لباسهای من شدند و جزیکه مداد چیزی از جیب هایم بیرون نیاوردند . من که از این ماجرا غرق بهت و حیرت شده بودم ، عملیات آنها را تماشا میکردم و نمیدانستم مقصود آنها از این کار چیست ؟

آنکه بسوالات ما جواب بدمی ، خوب دقت کن بین چه میگویم ، اولاً چند وقت است بایران آمده ام ؟  
ثانیاً چند نفر همدست داری ؟  
اگر حقیقت مطلب را بگویی میتوانست که از گناه تو صرف نظر بشود و راه نجاتی برای تو پیدا شود و گرنه همین امروز تیرباران خواهی شد .  
من شنیدم این کلمات از وحشت نزدیک بود سکنه کنم ، تمام اعضاء و جوارحم متشنج شد و جرات حرف زدن نداشتم ، با همان قیافه بیست زده غیره خیره آنها را نگاه میکردم .  
در این موقع قریب هزار نفر از اهالی

## ((مالنگوف)) مردی که جانشین استالین خواهد شد

### این مرد امروز هنگامیکه در بیمارستان بستری بود ، عاشق زنی زیبا شد و همین عشق آنها را بوسال یکدیگر رساند

تصادفاً اجلاء جلوس دو فایده بزرگ برای مالنگوف داشت که در زندگانی او سخت مؤثر افتاد . نخست اینکه با زلی بنام « لرا » ازدواج کرد ، دیگر آنکه اولین مأموریت مهم در همین اوان باو داده شد .  
این زن ۴۳ ساله که مالنگوف در بیمارستان با وی آشنا شد و سرانجام با او ازدواج نمود ، اینک در شورای عالی شوروی منشی فنی است . چون « لرا » کاملاً کمینته مرکزی بود و دو اطاق در اختیار داشت ، مالنگوف نیز بمنزل او رفت ، این خانه بعد ها مهمانخانه « ملوانان سرخ » گردید . منزل این زن و شوهر میعادگاه اعضای کمیته مرکزی شد و بسیاری از زنان و مردان برای رفص و خوشی باجا میرفتند ، در بین این اشخاص استالین نیز دیده میشد ، ولی خود مالنگوف بندرت در این مجالس حاضر می شد ، زیرا رفص بلند نبود و از موزیک خوشش نمی آمد و دگا را نیز دوست نپسید ، مالنگوف در اتاق مجاور می نشست و دروس خود را حاضر میکرد تا خودتین را برای امتحان آماده کند . مالنگوف مردی جدی و باهوش بود و بدین جهت در تحصیلات خود نیز موفق شد . « لرا » هم در اثر جدیت ، معاون و سئل کمیته مرکزی گردید و شوهر خود را رئیس شعبه تبلیغات کمیته نمود و او را زیر نظر « بوخارین » قرار داد .  
در ۱۹۲۳ لنین بستی شد و امید از حیات او قطع گردید . در این هنگام سه فر بر سر جانشینی او به پیکار پرداختند ، یکی از آنها استالین بود . استالین هواخواهان خود را جمع کرد و بپهریک از آنان پست مهمی داد « صدای امریکا » طی یک سخن پر اکتی ادعا می کند که در ژانویه ۱۹۲۳ طبق مقاله مندرجه در پروا نام مالنگوف در فهرست کسانی که از تروتسکی طرفداری میکردند دیده میشد وی هیچگونه ابراز پشتیبانی از استالین نمیکرد . ولی مناع دیگر خلاف این گفته را اظهار نموده و نوشته اند که مالنگوف از استالین طرفداری میکرد .  
بهر حال استالین پس از آنکه بر تروتسکی فائق آمد ، فهرست کسانی را که سابقاً در کمینته کار میکند و روزی و کسی را که لایق تر و با وفاتر از مالنگوف باشد نیافت و بدین لحاظ در ۱۹۲۳ ، مالنگوف بدفتر کمیته مرکزی وارد شد و از آن وقت همواره در ترفی بود تا در ۱۹۴۱ طی یک جلسه حزب کمونیست پیشنهاد مهمی گردید که بر اثر آن مسئولین رگود صنایع و رجمی از روسای عالی رتبه حزب از کار برکنار شدند . چون آلمان به شوروی حمله ور شد ، مالنگوف نیز در عداد مولوف ، ووشیف ، بریا ، به « شورای دفاع » داخل گردید و عضو عالی رتبه پولیت بورو شد . آنگاه مأمور اداره امور لشکیلات هوایمانی گردید در ۱۹۴۶ عضو نام الاحترار پولیت بورو و منشی دویم کمیته مرکزی شد و با این مقام فقط یکدرجه از استالین پایین تر و یک مرحله از « ژداف » بالاتر گردید .  
بعد از پایان جنگ مالنگوف شهرت جهانی یافت . تا آن هنگام هیچ سیاستمداری او را نمی شناخت ، هیچ روزنامه نویسی با او مصاحبه نکرده بود .  
وی تنها یک بار از مرکز کشور خود خارج شد و آن موقع تشکیل جلسه کمیترم در لهستان بود ، مالنگوف برای بار دوم بازن هنر پیشانی ازدواج کرد ، او مانند استالین همیشه به لباس مخصوصی که تا گردن دکمه میخورد ملیس است . فقط در خلال سال های ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ « ژدانوف » ممکن بود به رتبه او برسد ولی ستاره ایال او بالاتر گرفت و مالنگوف شخصیت خود را نگاه داشت اینک تنها مولوف در مقابل او عرض اندام میکند . این جدال بی سروصدا هنوز هم ادامه دارد و اگر روزی مولوف در این پیکار یعنی جانشینی استالین فائق آید ، مالنگوف با اداره امور دفتری یعنی همان کاری که استالین بسا او موخته بود خواهد پرداخت .

یکی از دیپلماتهای خارجی طی مهمانی که در کاخ کرملین داده شد می گفت :  
« من هرگز قیافه مالنگوف را از خاطر نخواهم برد . این مرد عجیب ترین فرد اتحاد شوروی است ، این گفته در باره چند تن دیگر از بزرگان شوروی صدق میکند ، لذا تنها نمی توان این دلیل شخصیت مالنگوف را بالا برد مگر اینکه در مورد او بیشتر شرح و بسط پردازیم ، مالنگوف این مردی که چهره گوشتالو و مدور او توجه همه را جلب کرده است ، هم اکنون دو پست بسیار حساس و مهم دوروی را بهمه دارد وی در غین اینک ریاست کمیته مرکزی حزب کمونیست را عهده دار است ، منشی حزب کمونیست نیز می باشد و در مطبوعات شوروی نام او بیش از سایر همقطارانیش به احترام برده میشود .  
او در نوزدهمین کنگره حزب کمونیست شوروی گزارش کمیته مرکزی را قرائت کرد و بطوریکه میدانیم این کار تاکنون بهمه شخص استالین بوده است ، « کنورگی ماگزیلینوچ مالنگوف » امروزه بعد از استالین دوم شخص اتحاد جماهیر شوروی است ، و خود را مهابی آن کند که نخستین شخص آن کشور گردد . استالین از انقلاب اکثر به این طرفی شخص اول شوروی بوده و اینک این سمت را کم به مالنگوف میدهد .  
مالنگوف از نخستین وحله با استالین همکاری نموده و رقیبان او را از میدان بدر برده است ، مالنگوف مانند خود استالین نیمه آسیائی است ولی خوی مغرب زمینیها را دارد ، وی مثل استالین ظاهر ساده و آرام و باطنی مرموز دارد ، او در کار خودش بسیار جدیت و در گرداندن « ماشین » اتحاد جماهیر شوروی دارای سهم بزرگی میباشد .  
اصل و نسب مالنگوف تا کنون در پرده استار مانده است وی در هشتم ژانویه ۱۹۰۴ در « اورا نوبوک » که امروزه « چکالف » نامیده میشود ، و در ساحل راست دریایه اورال قرار دارد متولد شده است ، از سنین کودکی مالنگوف هیچگونه داستان جالبی در افواه نیست ، هنوز شاگرد مدرسه بود که انقلاب کبیر روسیه بوقوع پیوست ، شرح حال اصلی او را جز خانواده اش کسی نمیداند . ظاهراً مالنگوف از خانواده ثنی یا بصره جهان نهاده که اندکی سرمایه دار بوده اند ، و علت مخفی نگاهداشتن شرح حال او همین مسئله است مالنگوف برای اینکه به اصل و نسب خرد خرد نگردد نخستین کسی بود که در رژیم کمونیستی اظهار داشت : « کسانیکه باصل و نسب کارگری و زحمتکش خود می نازند باید بدانند که نسب آنها در شخصیتشان دخالت ندارد ، بلکه آنچه مهم است حال و مرام خود آنها میباشد .  
هنگامیکه مالنگوف در ۱۹۱۹ بسکو آمد بش از هفده سال نداشت و در آن موقع رژیم جدید کمونیستی هنوز مورد انتقاد عده ثنی بود . فتون روسهای سفیرت فرماندهی ژرال « دنی کینی » که بسوی مسکو رهسپار بودند . شهرهای « کورسک » و « اورل » را مسخر نمودند . در جبهه های جنگ موضوع حمل و نقل مهمات و فرستادن آذوقه به جبهه کماورزان را بمسئله افکنند و در نتیجه « ماخر » که مردی آثار شیت و هرج و مرج طلب بود علیه کمونیست ها بکار پرداخت ، در این موقع پلیس انقلابیون سرخ ، در مسکو استادی بدست آورد که جمع کثیری از روسهای سفید فرار گزیده اند بعضی رسیدن لشکریان سرخ به دروازه های مسکو ، زمام امور را بدست میگرد . حزب بلشویک برای احتراز از عواقب این امر جوانان کمونیست را بنقاط حساس اعزام داشت و هفدهمین جوخه این قوا ، اعزامی در « کامیف » موضع گرفت ، رئیس سیاسی این گروه مالنگوف بود . این نخستین ظهور حاشین احتمالی استالین در عرصه سیاست بود ، مالنگوف چون بسکو رسید در مدرسه مهندسی فنی که تازه افتتاح شده بود اسم نویسی کرد و در ۱۹۲۰ که زستان روسیه بسیار سهمگین بود بیماری تیفوس مبتلا گردید و قرار شد دو ماه در بیمارستان بستری گردد .

سربازان شوروی عبدالرحمن دانانی را تیرباران میبرند  
شهر در اطراف ماحله زده و با کمال تعجب مشغول تماشای این ماجرا بودند ، بالاخره چون روسها جوابی از من نشنیدند مرا بدرقه ای می انداخته و در حالیکه چهار سرباز مراقب من بودند مرا از دفتر مانده خود پرده وقتی جلو خانه فرمانده قوای شوروی مترکز در قزوین رسیدیم ، دو نفر از سربازان شوروی برای دادن گزارش بداخل خانه رفتند و دو نفر دیگر مراقب من بودند در خلال این احوال من میدانستم که این حادثه رادر خواب می بینم یاد داری ؟  
...  
حضرت مرگ را در حالیکه بن نشخند میزد در برابر خود می دیدم . هر لحظه انتظار داشتم آن دو سرباز مرا بقتل رسانند ، درنگ بایک کلوله مرا بقتل رسانند ، یامرا یکی از میدانهای عبومی شهر برده در جلو چشم همه تیرباران نمایند .  
...  
باتفاق یک افسر جزء شوروی مراجعت کردند و آنگاه همگی بطرف شهربانی برآه افتادیم .  
فرمانده بادگان شوروی دستور داده بود که سربازان روس باتفاق دو نفر از مأمورین شهربانی خانه مرا تفتیش کنند .  
مقارن غروب بود که چهار سرباز و یک افسر شوروی و دو مأمور شهربانی بطرف خانه من برآه افتادیم . وقتی عامله و فرزندان کوچک ، مراد میان عده می سرباز مسلح شوروی دیدند از ترس نزدیک بود قالب تهی کنند . رنگ از چهره همه پریده و زبانشان بند آمده بود ، با چشمان وحشت زده دستهای مرتعش التماس می کردند که بین کاری نداشته باشند .  
...  
قریب یکساعت بازرسی از خانه من بطول انجامید ، تمام اثاثیه منزل را زیر و رو کردند و بشیر از اثاثیه منزل و چند صفحه گرامافون و مقداری کتاب و یک جلد کلام الله مجید و یک جلد زادالمعاد چیز دیگر نتوانستند پیدا کنند .  
...  
در این موقع صفحات گرامافون نظر آنها را جلب کرد و مشغول گذاشتن صفحه شدند ولی وقتی دیدند آواز ایرانی است آنها را برداشتند . چون نتوانستند چیزی فوق العاده می بینند مجدداً مرا تحویل شهربانی دادند و تاکید کردند به ترتیب شده از من اقرار بگیرند ، مخصوصاً ببینند چند وقت است من بایران آمده ام و هندستان من کجا هستم ؟  
...  
معاون شهربانی هم مرا جزو دزدان و چاقو کشان برندان انداخت تقریباً یک ساعت بعد سرهنگ امین رئیس شهربانی قزوین آمد و وقتی قضایا را باو اطلاع دادند ، شروع بداد و فریاد کرد و اظهار داشت شایکونه مردم محترمی را بدون تقصیر میان یک مشت دزد و چاقو کش برندان انداخته اید بعد دستور داد مرا باطلاق افسر قبه در صفحه ۲۳



# چگونه کمپانی «رژی» امتیاز توتون و تنباکوی ایران را با حيله از ناصر الدین شاه گرفت



ناصر الدین شاه امتیاز توتون و تنباکوی ایران را چگونه گرفت

صرف نظر کرد؛ بوجه این قرار داد دولت ایران متمه شد که در ظرف چهار ماه مبالغ ۵۰۰۰۰۰ لیره انگلیسی بشرکت مذکور پرداخت شد. آنکه شرکت هم زحمات امتیاز بکلی صرف نظر کند و تمام مؤسسات و بناهای شرکت و توتونی را که در داخل کشور دارد بایران واگذار نماید. برای پرداخت غرامتی که در قرارداد قید شده بود دولت ایران با مشکل و گرفتاری بزرگی مواجه گردید زیرا چنین مبالغی را در خزانه خود موجود نداشت و انگلیسها که تصور میکردند بر اثر استعمال و عدم قدرت ایران در پرداخت این مبلغ منتهی بزنه شدن کمپانی خواهد شد سخت خوشحال و مسرور شدند. اماموضوع گرفتن قرضه از بیگانه دولت خارجی آن آرزوی خوش انگلیسها را بر باد داد، اعتماد السلطنه طبق توصیه‌ای که سفیر فرانسه کرده بود بشاه پیشنهاد نمود که مبالغ بانصد هزار لیره را از یکم از بانکهای فرانسوی بقرض بگیرد و فوراً طلب شرکت را رد کند و در عوض دولت ایران بعنوان ضمانت گمرکات پند و معدن فیروزه را که تا آنوقت در جزایر امتیازات بانک شاهنشاهی بانگلیسها داده نشده بود بآن بانک فرانسوی واگذار کند. بالاخره پس از مدتی که ارفلو امتیاز گذشت دولت ایران توانست بانراهم کردن این مبلغ غرامت کمپانی را برداشته کریان خود را از چنگال عمال کمپانی غارتگری نتجات بشنیده این منبع بزرگ درآمد را خود در دست گیرد.

ازین بردن این شرکت و لغو قرار داد رژی تشکیل داده دست به کار شورش وطنیان گردیدند. تبریز که مهد دلاوران و میهن پرستان ایرانی بود پیش از شهرهای دیگر برای لغو قرار داد و شروع جنبش ملی حرارت بخارج داد. در این شهر مردم بیاد دل و غیرتند اعلانات شرکت را از دیوارهای شهر میکنند و بجای آنها اعلامیه های انقلابی و ضد انگلیسی میچسبایند، در سایر شهرهای ایران نیز جنبشهایی نظیر جنبش مردم تبریز علیه کمپانی انگلیسی ظاهر گشت و مردم خرید و فروش کالا های انگلیسی را تحریم کرده شرکت را سخت تحت فشار قرار دادند و از همه مهمتر در اواخر کار طبق فتوای پیشوایان روحانی استعمال دخانیات را بکلی منع کرده اذاین راه شرکت را دستخوش ورشکستگی نمودند؛ همانطوریکه خوانندگان عزیز میدانند اولیاء دولت ایران و مخصوصاً ناصرالدین شاه در اثر تهدید انگلیسها ابتدا بخیال مقاومت در مقابل هیجانات مردم افتادند اما وقتیکه دامنه ظلمیان و شورش مردم وسعت یافت دچار زلزله خاطر شده بطلب شیبی برداختند ناصرالدین شاه ابتدا ایبالحکومه را به نزد پیرزاد حسن آشتیانی روحانی متفکر که مورد احترام عموم بود فرستاد و باو تکلیف کرد که با مردم را باستعمال دخانیات وادار و خود در حضور مردم غیبان بکشد و یا از ایران خارج شود، آشتیانی زیر بار نرفت و به شاه پیغام داد که جلای وطن را بر استمال دخانیات ترجیح میدهد... مردم هم پس از شنیدن چنین واقعه‌ای بیشتر بسد و مت برداخته همه جا بشورش برداختند بطوریکه شاه و دولت ناگزیر شدند که امتیاز رژی را مملتی سازند؛ موقهیکه انگلیسها پس از تهدیدهای بر دربی تصمیم دولت ایران را دادر به القاء امتیاز دخانیات شاهانه کردند و از کوششهای خود برای فرو نشاندن آتش هیجانات ملت ایران نتیجه نگرفتند بمر آن شده که با مطالبه غرامت سنگین از نو کمپانی خود را زنده کنند عمال انگلیس شب و روز مشغول فعالیت و تلاش شدند و آنچه توانستند به بعضی از متنفذین و واسطه جنبانهای وطنیان مات نویدها دادند ولی نتیجه‌ای نگرفتند. انگلیسها در موضوع غرامت کمپانی بدولت ایران پیشنهادهای سوق الماده شق کردند و چون تشخیص میدادند که دولت ایران قادر به پرداخت مبالغ هنگفتی نیست نه تنها تخفیفی در مبالغ غرامات نمیدادند بلکه با انواع دسائس بدولت ایران و مخصوصاً شاه تلقین میکردند که با محروم شدن ایران از درآمد دخانیات و مبالغی که کمپانی میبرد اذیت ایران بطرف ورشکستگی و افلاس خواهد رفت، بعضی از دست نشاندهگان سیاست استعماری برینانیا نیز موضوع را در نظر اولیاء دولت ایران بزرگ جلوه داده آنها را شوش می ساختند ولی علیرغم تمام این تهدیدها و دعوی کمپانی رژی بالاخره مردم برار مقاومت بر کمپانی فائق آمدند دولت انگلیس وقتی شاهانه کرد که چاره‌ای جز تسلیم در مقابل تمایلات مردم ایران ندارد بجای کمپانی خود وارد صحنه عمل شد و بوسیله سفیر خود در تهران بادولت ایران وارد آمد که مبالغ تاراهو برای تمیز غرامت پیدا کنند. با اینکه انگلیسها مدعی بودند که نظر آهادر ایران نظر اقتصادی است و برای توسعه کشت و زرع مواد دخانیه بتحصیل این امتیاز دست زده اند؛ و طرف آنها فقط یک مؤسسه تجاری میباشد، وقتی منافع خود در معرض خطر دیدند ناگهان ملاحظه شد که دولت انگلیس بجای کمپانی وارد مکرک شد و دست بکار تمام منافع آن کمپانی گردید. بالاخره پس از مذاکرات زیاد و طولانی که بین اولیاء دولت ایران وسفارت انگلیس بعمل آمد قراردادی امضاء شد که بوجب آن کمپانی با گرفتن خسارت و غرامت ناشی از القاء امتیاز ازدهای خود

انگلیسها بپرداخت ۲ میلیون لیره رشوه دخانیات ایران را بچنگ آوردند هر دان غیرتمند قهریز اعلانات شرکت انگلیسی را از دیوارها کنده و بجای آن اعلامیه‌های انقلابی و ضد انگلیسی بدیوارها میچسباندند پیشوایان روحانی استعمال دخانیات و خرید کالاهای انگلیسی را تحریم کردند

انگلیسی «رژی» قبلاً رشوه‌های کزاف و پولهای فراوان به متنفذین و برخی از اولیاء امور ایران که در دستگاه دولت نفوذ و در مملکت اقتدار و تسلط فراوان داشتند پرداخته بود و گفته میشد که این رشوه‌ها مبالغ متنهائی را تشکیل میداد و بدو میلیون لیره بالغ میگردد، پلافاصله پس انعقاد این قرارداد شرکت عده کنیری از اتباع انگلیسی بداخل مملکت ماشروغ شد، هجوم این عده که اغلب از مأمورین خاصه دولت بریتانیا بودند و کارهای سیاسی دیگری غیر از مسئله دخانیات ایران داشتند موجب وحشت و ناراحتی اولیاء دولت ایران شد. البته منظور دولت انگلیس که کمپانی «رژی» دست نشانده او بود این نبود که این همه افراد انگلیسی را برای انجام کارهای مربوط بدخانیات بایران اعزام بدارد بلکه قصد و غرض اولیه انگلیسها این بود که از وجود این افراد در زیر لباس کارشناسان فنی امور دخانیه، یا کارمندان مالی و یا کارگران مخصوص استفا ه های سیاسی برده نفوذ و سلطه‌های آن دولت و سیاست شوم استعماری بریتانیا در ایران استقرار دهند. این مأمورین یا افراد انگلیسی نه تنها در تهران مراکز حاسوسی بوجود آوردند بلکه متدرجاً بشام شهرها و ایالات ایران نیز راه یافته بنسوان رسیدگی و نظارت در امور کشت و زرع توتون و تنباکوی باجرا مأموریت های مرموز سیاسی خود برداشتند. بعضی از این افراد انگلیسی طوری مشغول باری های سیاسی خود شدند و نشان عمل کردند که حتی افراد ساده و معمولی و غیر کنسکاو ایرانی هم متوجه آن گردیدند و کم کم وقتی مردم شهرها و افراد بیدار و میهن پرست ایرانی متوجه عملیات انگلیسها و شرکت انگلیسی شدند مزمنه‌هایی ر شروع کرده فریادهای اعتراض را بلند کردند و بدنبال اعتراض و ناراضی‌های مراکز بسنظور

و تنباکو دائل در مذاکره و گفتگو شونده و دولت شاهنشاهی ایران باید بامورین خود در محل دستور دهد که وسائل تسهیل این کار را از راه بسط و توسعه و کشت و زرع مواد دخانیه فراهم کنند، فقط صاحبان امتیاز میتوانند که برای فروش و عرضه توتون و تنباکو وسیکار و افیه جواز کتبی صادر کنند، غیر از ایشان شخص دیگری به هیچ وجه حق ندارد این نوع معاملات را انجام دهد و کسانیکه حالیه به خرده فروشی توتون و تنباکو اشتغال دارند میتوانند باین شغل خود ادامه دهند مشروط بر آنکه شرکت بآنها اجازه نامه مخصوص بدهد؛ در صورتیکه بین دولت ایران و صاحبان امتیاز اختلافی ظاهر گردد حل آن در عهده حکمی که طرفین انتخاب نمایند گذاشته خواهد شد و اگر هر آینه طرفین در موضوع انتخاب حکم نتوانند توافق حاصل نمایند حل اختلافات را باید به سفیر آمریکا و یا آلمان و یا اطرش مقیم تهران مراجعه کنند و رای آن سفیر قطعی خواهد بود. در آخر قرارداد چنین نوشته شده بود امتیاز رژی که در نسخه تنظیم شده بامضای اعلیحضرت بادشاه ایران موشح و بتوسط وزیر امور خارجه تصدیق و بین دولت ایران و میجر تالوت مبادله شده و نسخه فارسی آن معتبر است؛ مسلم بود که انعقاد این قرارداد در آنوقت بطرز طبیعی و ساده‌ای انجام شده بود بلکه شرکت بوسیله عمال خود در زمینه سازیهای ناجوانمردانه قبلی که از مدتی پیش در تهران شروع کرده بود بدن کار مهم توفیق یافته و منافع سرشاری را از کشور ما خارج میکرد. در اینجا باید گفت که طبق شواهد و مدارک موجود شرکت

امتیاز معروف «رژی» که ناصرالدین شاه به یک کمپانی انگلیسی داده و از جمله امتیازهای غیر عادلانه و حق کشته می بود که همواره بک دولت بپریمند استعماری با استفاده از موقع و عقده مانده کی کشورهای ضعیف تحصیل مینماید، این امتیاز علاوه بر آنکه منافع هنگفتی را از طریق در دست داشتن عوام و درآمدهای سرشار دخانیات ایران بچیب یک کمپانی انگلیسی میریخت برای آنها صحنه‌های جدیدی برای اعمال نفوذ و اجرای سیاست های خشک و جنایت بار استعماری و تضعیف یک کشور شرفی فراهم میشود، امتیاز توتون و تنباکو پس از مدتی مذاکره و مشورت بالاخره تحت پانزده ماده تنظیم و بانگلیسها واگذار گردید، تمام مواد این امتیاز البته برفع امتاز گیرندگان بود و دولت ایران در مقابل تنها مبالغ ناچیزی یعنی ۱۵۰۰۰ لیره در سال حق استفاده از دخانیات کشور را بآن شرکت تسلیم میکرد.

ماده اول امتیاز نامه معروف رژی که ظاهری فریبده و اغفال کننده داشت ولی دو منی منافع بیحدی را بچیب انگلیسها میریخت دارای چنین مضونی بود: «این مبلغ را (۱۵۰۰۰ لیره) چه کمپانی نفع ببرد و چه ضرر در آخر هر ششماه خواهد پرداخت...»

بعد از این ماده ظاهر فریب و گول زنده باین نکته بر میخوریم که اگر چه شرکت رژی بوجب ماده سوم متمه شده بود که ربع عایدی خالص خود را بصندوق دولت ایران واگذار کند و بوجب ماده هفتم متمه و ملزم شده که آنچه عوارض بدخانیات ایران تعلق میگردد تسلیم دولت کند ولی ماده دوم تصریح دارد که صاحبان امتیاز برای تشخیص مقدار توتون و تنباکوی محصول ایران و گرفتن اطلاعاتی در این باره حق دارند که با صاحبان توتون

موقهیکه ناصرالدین شاه بانگلسان رفت دولت انگلیس از وی درخواست کرد که امتیاز دخانیات ایران را بشرکت رژی بدهد





# تأثیر رنگ در معالجه بیماران

## رنگ در زندگی زناشویی و خانوادگی

### نیز نقش بزرگی را بعهده دارند



حتماً شما هم شنیده‌اید که آمریکاییها مبلغ هنگفتی برای تبلیغات خرج میکنند و مؤسسات بزرگی در شهرهای آمریکا وجود دارد که کارشان تهیه اعلانات تبلیغاتی است. مثلاً برای تبلیغ از یک نوع سیگار یک آدم مصنوعی درست میکنند که بوسیله برق مرتباً آن سیگار میکشد و بابلخند مخصوصی دود آنرا بهوا میفرستد، این اعلان بزرگ را دسر هر چهارراه نصب میکنند.

هنر آمریکاییها در این کار بیشتر مربوط به ابتکار و اختراعات آنهاست. بدین معنی که مؤسسات تبلیغاتی دائماً فکر پیدا کردن روشهای جدیدی برای ابتکار هستند و حتی از مسائل علمی، اجتماعی، روانشناسی و ذوق و سلیقه مردم هم حد اکثر استفاده را میکنند.

مثلاً جندی پیش‌رئیس یکی از کارخانجات کاغذرنگی سازی آمریکا برای انجام کاری نزد مدیر یکی از مؤسسات تبلیغاتی می‌رود و ضمن صحبت میگوید که در ماه گذشته مصرف کاغذهای قرمز و سبز و زرد او، و برآتبیش از کاغذ سیاه و سفید بوده است.

کارگردان این مؤسسه تبلیغاتی فوراً از این موضوع ساده استفاده میکند و در خصوص رنگها مطالعاتی می‌نماید، با چند عالم اجتماعی و روانشناس در خصوص تأثیر رنگها در روحیه و ذوق و سلیقه مردم گفتگو میکند و با یک سری تجربیات و معلومات مشغول استفاده از این پیش‌آمد بزرگ میشود.

اتفاقاً چند روز بعد رئیس یک کارخانه شکلات سازی نزد او می‌آید و از کمی فروش شکلاتهایش شکوه میکند.

رئیس بنگاه تبلیغاتی درباره جنس و نوع و طرز بسته بندی شکلاتها سوالاتی مینماید و بالاخره پس از اینکه میفهمد شکلاتهای این کارخانه در کاغذهای سیاه و سفید پیچیده میشود بررئیس کارخانه دستور میدهد که پس از این از کاغذهای قرمز، سبز، آبی و زرد برای پیچیدن شکلاتها استفاده کند، فاصله چند هفته رئیس کارخانه نزد او می‌رود و مبلغ هنگفتی در اداء این راهنمایی که فروش او را چند برابر کرده بود بوی می‌پردازد.

در اثر این کشف بزرگ کار این مؤسسه بالا گرفت و درآمد سرشاری پیدا کرد حتی برای بالا بردن فروش یکی از کارخانجات بزرگ پارچه‌بافی آمریکا نمایندگانی به کشورهای اروپا فرستاد تا درباره ذوق و

سلیقه خانمهای هر یک از کشورهای و رنگها دلخواه آنها مطالعاتی کند و سپس نتیجه مطالعات نمایندگان خود را با ضمانت افزایش فروش، باین کارخانه پارچه بافی فروخت، نتیجه کاملاً مثبت بود، از آن پس این کارخانه پارچه‌های صادره بهر کشور را رنگ دلخواه خانمهای آن کشور تهیه میکرد و حتی یکمتر از پارچه‌هایش هم باقی نماند.

این پیش‌آمد جزئی سبب شد که این مؤسسه تبلیغاتی ترقی قابل توجهی بنماید، هر روز سدها کارگر، کارخانه‌چی، صاحبان املاک، رؤسای شرکت‌های اتومبیل‌رانی، هواپیمایی، کشتیرانی و صاحبان مغازه‌ها برای اطلاع از تأثیر رنگها در وضع کار و درآمدشان باین بنگاه مراجعه میکردند و هر یک پس از بکار بستن دستوره‌های این مؤسسه بتأثیر عجیب و ناکهانی رنگهای پی‌می‌بردند.

مطالعات دانشمندان و روانشناسان و پزشکان درجه اول دنیا باین نتیجه رسیده است که نور سفید مانند نور آفتاب بهترین نور برای خواندن و نوشتن است، نور زرد کم‌رنگ نیز بهترین وسیله برای خواب میباشد بطوریکه از دو دسته اشخاصی که در اطاقهایی برنگ آبی و زرد کم‌رنگ یا قرمز و زرد کم‌رنگ خوابیده‌اند آنهمه که اطاق زرد کم‌رنگ را انتخاب کرده‌اند بهتر و راحت‌تر می‌خوابند، رنگهای خاکستری و مایل بظا کستری نیز برای خواب و استراحت مفید است.

در مورد تأثیر رنگ در معالجه بیماران نیز نظریه‌های زیادی ابراز شده است مثلاً عده‌ای از چشم پزشکان رنگهای آبی، سبز و بنفش را بهترین رنگ برای بیماران را تشخیص داده‌اند و دسته دیگر بیماران را نیز طبقه بندی کرده‌اند، باین ترتیب که رنگ آجری را برای معالجه بیماران چهاره‌ضامه و رنگ آبی را برای کسانی که تب میکنند و سبز را برای بیماران کبد، و قرمز را برای عوارض و درهای چشم خوب و مفید دانسته‌اند.

علاوه بر پزشکان روانشناسان نیز مطالعات و نظریاتی در باره رنگها دارند و معتقدند که اگر کسی باهیت رنگها و ارزش آنها در مراحل مختلف زندگی پی‌برد موفقیت زیادی نصیب او خواهد شد. اولین دستوری که اینهمه به مردم میدهند مطالعه در رنگ دلخواه اطرافیان و تزئین منزل و محل کار بازنگهای مورد نظر است

## فانتزی : بقلم شما

# محکوم بیگناه

شوهرم کمی رنجور بود و همیشه از درد پا می‌نالید غالباً من تنها بادوستان خودم به سینما و گردش میرفتم و او در خانه می‌نشست و کتاب میخواند یک شب که ساعت ده از سینما برگشته بودم شوهرم مرا صدا زد و گفت قبل از آنکه لباس خود را بیرون بیاوری یا این کاغذ را بخوان، باصورتی رنگ پریده و عصبی و دست لرزان همانطور که روی صندلی راحت‌نشسته بود پاکت در بازی را بمن ارائه داد پاکت را از او گرفتم و قبل از آنکه کاغذ آنرا بیرون بیاورم گفتم این چه قیافه‌ایست که امشب گرفته‌ای؟ جوابداد از لجام گسیختگی تو حوصله ام ننگ شده گفتم اینکه عزا ندارد خودت بمن اجازه دادی که هر وقت دلم تنگ شده با دوستانم بیرون بروم؟

گفت من گفتم ولی نه اینکه هر روز و هر شب خانه خودت را رها کنی و بچه عزیزمان را بدست کلفت بی‌شعوری بسپاری و توی کوچه‌ها و پلان باشی، بایک قیافه جسدی جوابدادم خیلی از حدود خودت تجاوز میکنی!

شوهرم بدون اینکه تغییری در لحن کلام خود بدهد گفت فعلاً کاغذ را بخوان. بایی اعتنالی کاغذ را گشودم و شروع بخواندن کردم ولی هر سطر که جلو میرفتم لرزش محسوسی در دست و پایم آشکار میشد تا آنجا که روی یک صندلی قرار گرفتم این کاغذ امضا نداشت و نویسنده آن پس از دلوسوزی بسیار بران شوهرم بای اطلاع داده بود که من او را فریب میدهم و با چند نفر ازدوستان او و یکی دوا نفر دیگر که او آنها را نمی‌شناسد رفیق هستم و بیشتر ساعات روز و شب خود را با آنها میگذرانم.

نویسنده با دقت و موشکافی عجیبی ساعت‌های ملاقات و نام و نشان اشخاص و مدت آشنائی مرا با آنها ذکر کرده بود، و قتیکه از خواندن فارغ شدم سر برداشتم و بطرف شوهر خود نگاه کردم دیدم او با چشمان خود می‌خواهد مرا با لمد و میل دارد از صورت من مکتون ضمیمه مرا بخواند قدری خود را جمع کردم و گفتم خوب مقصودت چیست؟ گفت راجع باین کاغذ چه می‌گویی؟ جوابدادم چه دارم بگویم یک دشمن یاریک ییشرف که از امضاء اسم خودش هم شرم داشته چنین اراجیفی را بهم بافته و ذهن ترا مشوب نموده است.

گفت همین؟ جواب دادم آری جر تکذیب چیزی ندارم بگویم این گفتم و کاغذ را پاره پاره کردم.

ناگهان ناشوهرم از جا برخاست و با انرژی عظیمی که هرگز در او سراغ نداشتم دست مرا گرفت و کشتان کشتان تا دم در خانه آورد و در را باز کرد و مرا توی کوچه انداخت و در را بست. باور کنید این عمل او هزار بار سهمگین‌تر از آن کاغذ بی‌امضاء بود، من همه چیز را در زندگی خود تصور میکردم جز این موضوع که در یک لحظه که خود را مالک همه چیز میدانستم مثل پست‌ترین افراد و حیوانات، خوار و ذلیل توی کوچه و پلان شوم با سری پرده‌وار و قلبی مشتعل و تنی لرزان بطرف خانه پدری راه افتادم، آتش رابه‌بانه ای آجا بودم ولی چون صبح شد و دیدند من در رفتن بخانه خودم اگر اراه دارم ظنن شدند بالاخره پس از یکی دو روز فهمیدند که این من و شوهرم اتفاقی افتاده آنها وارد قضیه شدند و با اموال ما کردند ولی شوهرم بهیچوجه زیر بار بر گشتن من بخانه رفت و جداً ایستاد که باید برای اطلاق حاضر باشد.

شش ماه از این جریان گذشت و روزگار حسی این مدت بقدری بصورت من نا جوانمردانه سیلی نواخت که حاضر شدم یا بمیرم و یا کلفتی گوشه‌خانه شوهر و خدمت طفل کوچکم را که برایش جام بلب رسیده بود بگردن بگذارم بالاخره روزی خودم به ملاقات شوهرم رفتم و به پایش افتادم و آقدر گریه کردم و عذرخواهی نمودم که از تصمیم خود برگشت و قبول کرده به سر زندگی خود برگردم مشروط باینکه دیگر قدم بیرون نگذارم با جان و دل قبول کردم و ماندم زیرا نه دیگر دوستی برام باقی مانده بود و نه غمخواری همه از من دوری جسته بودند. چندین سال دیگر بخوشی سپری گردید و طی آن بچه ما کم کم بزرگ شد و بمدرسه رفت. شبی ساعت اوده گذشته بود شوهرم از در دریا می‌نالید و من مشغول گرم کردن پای او بودم ناگهان از اطاق دیگر صدای کلفتان بلند شد که یائید به بنید بر چه این بچه آمده! سراسیمه به اطاق عظم دویم رفتم و دیدم رنگش بر افروخته شده و نفس او بسختی در می‌آید و یک طرف گلویش طرز عجیبی ورم کرده بر گشتم و قضا! را بشوهرم گفتم: گفت فوراً به دکتر تلفن کن یا بد تلفن دکتر را گرفتم و از او خواهش کردم لباس نپوشیده خود را بمن برساند انصافاً دکتر همت کرد و با اتومبیل خودش در ظرف چند دقیقه رسید.

پس از معاینه بچه گفت مبتلا به دیفتری شده و باید سریع اقدام کرد. پس از تزریق يك آمپول مخصوص نسخه‌ای نوش و وقت تا من اینجا هستم خود سرکار بروید و این دوا را بگیرید و بیاورید نسخه را گرفتم و یک کت روی دوش خودم انداختم. بطرف دواخانه رهسپار شدم از بند ق ق دو اخانه خوابان خودمان بسته بود ناچار بطرف دواخانه دیگر رفتم آهم بسته بود، همینطور با عجله خیابانهارا طی میکردم و هیچ از حال خود خبر نداشتم تا آنکه در یکی از خیابانهای مرکزی شهر به دواخانه برسی که مفتوح بود رسیدم نسخه را دادم و دوا فروش فوراً دوا را پیچید و داد در مربع بر گشتن هر چه چشم به خیابان انداختم که بلکه وسیله نقلیه‌ای پیدا کنم بی نتیجه بود زیرا نه تنها وسیله نقلیه بلکه جنبیده آنهم در خیابان دیده نمیشد ناچار شروع به دویدن کردم ناگهان در پشت سر خود احساس قدمها رفتن نمودم بر گشتم مرد بلند قد و بدقیافه‌ای را دیدم که با چشمانی شرابار مرا تکیه میکند سرم را بر گرداندم و به دویدن ادامه دادم ولی در یک لحظه آن مرد بمن رسید و بازویم را گرفت و گفت: خانم کجا به این سرعت میروی؟ یا برو به یک ساعت با هم خوش باشیم! از این حرف چنان عصبی شدم که دستم را بلند کردم و یک کشیده محکم یخ گوشش زدم مرد چیزی خورد و یک قدم عقب برداشت از این حال او استفاده کردم و مجدداً شروع به دویدن نمودم دیگر به سر خیابان خودمان رسیده بودم و تا خانه ما راهی باقی نمانده بود اما آن مرد دیوسیرت نه آنها تنیه نشد بلکه برای گرفتن انتقام مجدداً در صدد تکیه من بر آمد جس کردم دیگر ره‌قی در من باقی نمانده و عنقریب است که نقش زمین می‌شوم اطرافم را نگاه کردم دیدم دری نیمه‌شوده جلوی پلکانی که بطرف بالاخانه‌ای میرفت در آن طرف خیابان است مثل گنجشک خسود را به آن طرف خیابان رساندم و از در گذشتم و از پله‌ها بالا رفتم آن مرد هم بنوبه خود پا بدرون نهاد و از پله‌ها بالا آمد من بادست دری را که بروی پلکان بود فشار دادم که بدون زحمت باز شد در را پشت سر خود بستم و چفت آنرا انداختم و سپس پشت خود را بدر تکیه دادم ولی در مقابلم منظره دیگری خود نمائی کرد.

این در متصل به یک اطاق کمیز و مبله‌ای بود که با یک چراغ کوچک روشن شده و تختی در گوشه آن نهاده بودند در روی تخت خواب مردی نیمه‌بخت نشسته بود که گویا به ورود ناگهانی من از جا برخاسته و خود را بوسط اطاق رسانده بود زیرا از وضع ژولیده تخت خواب این طور فهمیده میشد من دیگر یش از این چیزی ندیدم. زیرا از خستگی و ترس ضعیف بر من مستولی شد و لرزشی در پایم افتاد و بر کف اطاق غنایم و پهوش شدم چون چشم گشودم خود را در زیر بازوان آن مرد روی تخت خواب دیدم افسوس که برای هر گونه امتناع و استمدادی دیر شده بود.

با پاهائی لرزان از پله‌های آن خانه پائین آمدم و هنوز قدم در خیابان نگذاشته بودم که شوهرم را در مقابلم دیدم بیچاره با پوزامو موهائی ژولیده از خانه بیرون آمده بود. با لمس خنجر رسید دواها چه شد؟ بی اختیار بدستم که قبلاً دوا در آن بود نگاه کردم و دیدم خالی است متوجه شدم که آنرا در اطاق مرد ناشناس جا گذاشته‌ام او از دیدن حیرت من لبخندی بسار شمنک زد و گفت:

- دیگر احتیاج به آن نیست چون خود دکتر رفت و گرفت و آورد؟ من آمده بودم که به بنیم شاید بلائی به سر تو آمده باشد خدارا شکر که به مردی مست و صاحب‌دل رسیدم و او بمن گفت اگر در عقب زنی به نشانی‌هایی که می‌گویی می‌گرددی او بدعوت مردی در این بالاخانه رفته است ناگهان شوهرم با تانگه بر سر راه او دو گشت تقصیر من بود که از خطای تو گذشتم و تو را بخانه خودم مجدداً راه دادم زیرا تو کسی نیستی که از عادت زنت خود دست برداری حتی وقتیکه جان پگاهت ا پست در خطر باشد! دیگر بخانه من با نگذار که جای تو آنجا نیست! شوهرم این بیگفت و مثل سایه‌ای لرزان دور شد.

من با چشمی گریان دوباره راه پله‌ها را گرفتم و بالا رفتم به همان در فشار آوردم در باز نشد با دست چند ضربه به در زدم همان مرد در را باز کرد و چون مرا دید خنده‌ای کرد و گفت: ها معلوم میشود دستمزدت را هم میخواهی این بیگفت و قدم بداخل اطاق گذاشت و بایسته دوا من و یک اسکناس دو تومانی چرک و پاره پاره بر گشت با گریه گفتم نه! من آمده‌ام که اگر ممکن است تا صبح در گوشه اطاق شما بخوابم گفتم متأسفانه صاحب‌خانه ما آدم بدجنسی است و نمیگذارد زنان بد کار با میستاجرینش رفت و آمد کنند! گفتم من زن بدکاره‌ای نیستم بمن رحم کنید یا خنده دیگر دریا برویم بستو در حالیکه چراغ را خاموش میکرد گفتم عجب مملکتی است! اگر زن نجیبی هستی پس چرا به زور به اطاق مردم داخل میشوی و خودت را تسلیم میکنی؟ از پله‌ها پائین آمدم همان مرد جهنمی را جلو خود دیدم با وقاحت پیش‌آمد وزیر بازوی مرا گرفت و گفت یا برویم که امشب هر دو بی تکلیف هستیم . . . . .

این بود آخرین یادگار دوره نجابت کسی که اکنون در روی تخت مریضخانه دولتی جان میسپارد.

دیده شده‌اند که فقط رنگ سیاه یا قهوه‌ای خود چنین میگوید:

اهمیت این مسئله در زندگی زناشویی بر مراتب بیشتر و دقت در آن نتایج رضایت بخش تری را بدنیال دارد. علمای اجتماعی تجربیات زیادی در این باره دارند و دستوره‌های زیادی برای راهنمایی مردم

داده‌اند، يك عالم اجتماعی در باره تجربیات

هنگامیکه مشغول مطالعه تأثیر رنگها در روحیه خانمهای جوان بودم، خانمی که چندین سال از ازدواج او میگذشت درباره رنگ مورد علاقه‌اش این داستان واقعی را بقیه در صفحه ۱۹



شان گردانده و بازگشتند و بزودی در میان چند تل بلند رمل که چند دقیقه قبل از کنار آن گذشته بودند پنهان شدند. طولی نکشید که سواران بویگر که خود بر اسب هر بی سیاهش پیشاپیش همه و چند صد قدم جلوتر از همه بود رسیدند. تا پیش اشته سوزان آفتاب که مثل باران آتش بر صحرا میریخت، شدت گرما، غلظت هوا، لاله زدن و عرق ریختن اسبان که از بامداد مهیج خورده و یک نفس دویده بودند برای هیچیک از سواران حال و حوصله باقی نیکداشت که پیرامون خود را بنگرد. امیر علی و یارانش از پس یک تل شن سرکشیده بودند و نگاه میکردند، یکی از آنان گفت:

شيطان ميگويد اين سواد جلوي رايه تير بزنم و ديگران را از شر اورا راحت كنم. پيداست مرد چاب قهارى است كه اينهمه مردان قوى هيكل بدنبالش ميروند و دم نيزند.

امير على گفت: اما بكنس، عقل بين ميگويد كه اين آخرى را به تير بزنم. يكى از سواران بويگر از ديگران عقب افتاده بود؛ اسبش ميلنگيد و مثل اين بود كه يك نملش پريده بود؛ فاصله او با آخرين سواد دمادم فزوني ميبافت. امير على اورا در نظر گرفته بود، رقيقانش چون ديدند گمان بر سر دست آورد با اضطراب باو گفتند:

براي چه ميزني؟ ديگران بر ميگردند، اسباب زحمتان ميشوند، عده شان خيلي زياد است. امير على درحالي كه سواد عقب افتاده را نشانه ميگرفت گفت:

آنها خواهند گذشت و نخواهند فهميد و همام تير صفي زان پيش رفت و بر كفل اسب نشست؛ اسب چستني كرد و هيبه مي كشيد، ركب و مركوب بر زمين افتادند و در هم غلطيدند؛ حالا ديگر سواد فرياد ميرو ولي سواران گذشته بودند و بدبالشان چيزي جز غبار ديده نميشد. امير على گمان را بر دوش انداخت، از اسب بزرگت و بياراش گفت:

پياده شويد، مهمل نشويم؛ بعض فرصت ها هست كه بايد از آن استفاده كرد؛ بن الهام شده است كه از اين كار فائده مي برخوادم گرفت؛ برويم و اين سواد را دستگير كنيم.

سواد بينوا تازه توانسته بود پاهاي خود را از زير تنه اسب برهاند كه خود را درميان سه نفر محصور و سه تيمه خنجر پيش چشان خود ديد، با وحشت گفت: كيستيد؛ از من چه ميخواهيد؟

امير على گفت: هيچ مگو وباما بيا؛ ما از سرداران سلطان محمود غزنوي هستيم، اردوگاه سپاه سلطان درهين نزديكي است؛ اگر با اطاعت محض باما بيائي و به پرسشهاي ما با كمال صداقت جواب گوئي سلطان بتو خلعت و مقام خواهد داد.

تردد وحشت آلود سواران پيش خنجرى كه امير على بزرگ چانه اش زده با بيان رسانده. هر سه او را در ميان گرفتند، دو ان دو ان ب طرف اسبان خود رفتند، دو دست مرد اسير را از پشت بستند، امير على اورا جلو اسب خود نشاند و اسبها بهر كوت در آمدند.

روزي بايان رسيده بود كه بكاروا سراي ويران، يعنى همانجا كه شب پيش منزلگاه بويگرو يارانش بود رسيدند و تصميم گرفتند ساعتى چند در آنجا بيايند و تكليف اسير را هم روشن كنند.

مرد گرفتار از ياد مومت نوزديدو گفت: - مرد بيچاره مي هستم كه گريه روزگار هيچگاه راه خوب و مناسبى پيش پايم نگذاشته است. مدت مديدى است كه در آرزوى چاه و مال بدنبال بويگر عبدالله دختر زاده خلف بن احمد افتاده، اطاعت او را كردن نهاده، عمر خود را در انتظار بسر برده، بارها در حوادث و ماجرات



## خلاصه قسمت های گذشته

رايه دختر عبدالدوله ذيلمى سالها پس از كشته شدن هورش طاهر بن خلف باسر عشى ساله اث طاهر نزد ابراهيم دهماره حكرمان بم دهم ميزست و همه اطرافيان او از جمله سردار زينب طاهر و سرهنگ بوسيد با همسران خود بدعيه و نعيمه و همچنين صبيحه زن عماره بتريت طاهر ميكوشيدند و عوسج بن هلال مربي و كچهيان مخصوص طاهر بود. بويگر عبدالله دختر زاده خلف بن احمد كه داعيه امارت سيستان داشت و رانده شده بود و در كنار درياچه سيستان با گروهى بسر ميبرد بدليل عشقى كه به رايه داشت و براى اينكه بتواند به مراد خوره برسد و ضمناً بر سيستان هم دست يابد بدست يكى از جاسوسان خود مخزوم طاهر كوچك را از بم ربود و همه در جستجوى او برآمدند و طاهر پس از چندي بدست رازن پيرداعيه مومس به بوالقصر افتاد. - القادربالله خليفه عباسى استاد هرمز را كه از درد عشق و نوميدى عزت گزيده بود ترغيب كرد كه بايران باز گردد و در عين كشور گدائي رايه را بدست آورد و استاد هرمز با عده برگزيده ملى به سيستان رفت و كوشيد كه طاهر را از دست رازنان بر يابد و بوسيله او رايه را بخويشتن رام سازد. در آن موقع رايه و سردارانش نيز به سيستان آمده بودند و مخزوم هم كه مهر طاهر در دلش نشسته بود با آنان همراهى ميكرد ولي عوسج بن هلال كه مدت ها در جستجوى طاهر رنجها برده و بخطر افتاده بود نتوانست با اتفاق مخزوم خود را به جاياگاه طاهر برساند و اورا از چنگ بوالقصر نجات دهد ولي پس از آنكه از دسترس بوالقصر دور شدند، در هستان بوسيله مردان سلطان محمود اسير و به غزوين برده شدند. سلطان محمود پس از شناختن آنان طاهر را با اتفاق اياز بانديرون فرستاد تا دخترش نقش جهان همبازى باشد. - بزودى طاهر باين دختر چنان انس گرفت كه عوسج و مخزوم كه خود نيز تحت نظر بودند گريزانان او را محال يافتند و عوسج مخزوم را بتديبرى فرار داد و بوسيله او رايه را آگاه ساخت. - رايه بوسيله ايمن غلام فداكار خود نامه ملى براى سلطان محمود فرستاد. سلطان محمود امير على خوشاوند را با نيام و هدايائى به بم روانه كرد و خود با ياهى عظيم راه هندوستان پيش گرفت و طاهر و نقش جهان را هم با خود برد و عوسج و مخزوم و ايمه فرستاد. رايه چون توانستند طاهر را از غزوين بر ايند بصورت مردان جنگى وارد سپاهيان محمود شدند. امير على خوشاوند در بم مياوويي رايه شد و در عين حال نتوانست او را وادار كند كه خود براى بازگرداندن طاهر به غزوين رود ولي نامه ملى از عوسج رسيد كه معلوم ميداشت طاهر و نقش جهان همراه سلطان محمود در هندوستانند. رايه از عزم غزوين منصرف شد و قصد عوسج را با نامه و پول بازگرداند. اين قاصد در نواحى سيستان به دست بويگر و يارانش افتاد و نخت شد ولي نتوانست نامه ها و پولها را بدر برد. بويگر و همراهاش چون شنيدند بوالقصر بامردانش قصد دستبرد زدن به نواحى بم دارند ميرفتند تا اين فرصت استفاده كنند و رايه را بر ايند. - امير على كه با دو نفر از ياران خود راى كسب تكليف از سلطان محمود بطرف هندوستان حركت كرده بود اين سواران را از دور ديد و گفت: شرط احتياط آنست كه از راه برون روم و پنهان شويم تا اين جماعت بگذرد.

جلب توجه كند با سواران خود به به يم نرديك شد.

نقشه اش اين بود كه سواران خود را بچند دسته تقسيم كند و هر يك از اين دسته ها دريكى از آبادى هاى اطراف بم به تاخت و تاز و كشتار پردازد و گروهى از لشكريان بم را به آنسوكشاند؛ بعضى رسيدن اين لشكريان دسته هاى ديگر بكنك اين دسته آيند و عده ملى را كه از بم رسيده نند تا بركند. بدين ترتيب ضعف و فتور در امارت بم راه دهند سپس خود با استعداد كافي براى شهر بنازند و آنرا از كف عماره و سردارانش بيرون آورند.

بامداد همان شب كه امير على و يارانش از بم خارج شدند ناگهان بلوايى در شهر پيا شد زيرا عده ملى زن و مرد مجروح و گريان بشهر ريختند، سوى دار الاماره شتافتند و ضجه كنان خبر دادند كه عده ملى سواد در حدود سي چهل تن به آبادى شان كه در اردو فرسجى بم قرارداد شده حمله كرده به غارتگرى و كشتار پرداخته نند. سردار زينب فوراً صد تن از سواران برگزيده خود را تحت فرمان يكى از قوتيرين سر كردگان براى دفع اين فتنه روانه كرد ولي اين مردان هيچگونه به غارتگران رسيدند و اين عده سي چهل نفرى را درميان گرفتند خود را از چند طرف در معرض حمله چند دسته سي چهل نفرى ديگر ديدند و پس از چند ساعت زدو خورد از اين ميان فقط سه نفر توانستند نيمه جان خود را به بم برسانند و ماجرا را با بازگويند. ايند فتنه سيصد سوار فرستاده شدند. - از غارتگران اثرى نبود. بوالقصر با سواران خود در مواضع نا پيدا كمين كرده بودند، شب دوم بعد از تيمه شب بر مردان جنگى بم كه سلاح از خود دور نكرده ولى استراحت كرده و بخواب رفته بودند شبيخون زدند. - در تاريخى صرف كشتار فجيعى در گرفت؛ از سواران بوالقصر نيز ده تن بهلاك رسيدند ولى از سپاهيان بم حتى يك نفر هم زنده نماند.

وحشتى شديد برقرار و نوابع بم حاكم فرما شد، روز وشبى نبود كه يك يا چند آبادى چاپيده نشود، هجوم فراريان به بم و ضجه وزارى آنان شهر را مبدل به عزاخانه ملى مملو از هول و هراس ساخته بود؛ هيچكس بدرستي نميدانست مهاجمين كيستند، از كجا آمده نند، از شماره حقيقى آنان نيز هيچكس خبر نداشت، فراريان افسانه هاى عجيب درباره آنان ميكفتند، گروهى معتقد بودند كه عده اينان از ده هزار مرد جنگى خونخوار كمتر نيست، عده ديگر قسم ياد ميكردند كه كوه و صحرا را ديده نند كه تا چشم كار ميكرده است اين مردان در آن موج ميزده اند بى خبرى از سيصد مردى كه فرستاده شده بودند بيشتر موجب حيرت و وحشت بود و عماره و سردارانش را لا تكليف ميكذاشت بوالقصر كه نقشه خود را با كمال دقت و با كمال بيرحمى و از خود گذشتگى اجرا ميكرد از اينكه قدمهاى اول را بخوبى برداشته و باين زودى چهارصد تن از مردان جنگى بم را هلاك كرده و درين نواحى وحشت و هراس بوجود آورده بود بى نهايت شادمان بود و روز وشب با كمال جديت كار ميكرد. او جاياگاه و مركز فرماندهى خود را در نقطه ملى دور از دسترس دائر كرده بود عادت ديرين او بزندگى هارنشينى قدرت و استقامت كافي براى زيستن در بدترين نقاط و سخت ترين شروط بوى ميبخشيد. - اين نقطه بيغولمى بود كه مردم بم و نواحى اطراف آن افسانه هاى موحش درباره آن نقل ميكردند. معتقد بودند كه در روزگار قديم چندديو مخوف در آن ميزيستند و همه روز هنگام نازل صبح بچه ديوان ديده مى شدند كه در هواى آن هياهو كنان تنوره ميكشيدند و باين سو و آنسو ميرفتند تا دهاتى هاى نر به را بر ايند و براى چاشت پدران و مادران خود بيرند و هنوز هم يك يادو ديو كه نسل در آنجا اقامت دارند

ميديد كه به شهر معتبرى حمله كند و حكرمان آنراحتى اگر صدها مرد شمشير زن و چنگك آزموده داشته باشد منلوب سازد ولي در صدد بود راهى برگزيند كه زود تر اورا بمقصد برساند. - از اينكه نقشه او براى شبيخون زدن به لشكر عماره و ربودن رايه پيشرفت نكرده و خطر و خسران براى او پيا آورده بود مأيوس نشده بود؛ تصميم گرفته بود دريك موقع مناسب بسا نقشه دقيق تر و قوت بيشترى به بم حمله ور شود، بنظرش رسيده بود كه اگر اين شهر را استيلا كند و بر رايه و ثروت بيشمار او دست يابد و بر مرستد امارت بم مستقر شود خيلى پيش از آنكه از طرف كرمان يا از طرف سيستان مورد حمله سپاهى عظيم قرار گيرد خواهد توانست وضع محكم و شكست ناپذيرى براى خود فراهم آورد.

سرانجام اين موقع مناسب را بگمان خود يافت. - هنگامى بود كه دست نشاندگان بهاء الدوله در كرمان در سايه اغتشاشات گوناگون در كمال ضعف بودند و بو على استاد هرمز هم كه يگبار ديگر از طرف رايه مأيوس و سرافكننده شده و در بردسير در انتظار پيش آمده ها عزت گزيده بود. نه حاضر بود از طرف بهاء الدوله حكومت و اداره كرمان زمين را بعهده گيرد و نه تصميم گرفته بود نقشه القادر بالله را براى كشورگشائى بموقع اجرا گذارد. وضع سيستان هم بمراتب بدتر از كرمان بود، مردم از مظالم كلانيان و از نسامنى و اغتشاشى كه بپيوسته از طرف باغيان بوجود مى آمد و در عين حال از كمى آذوقه و سختى زندگى بشنگك آمده بودند و مسلم بود كه حكرمانان آن ايالت با اين وضع نخواهند توانست لشكرى تجهيز كنند.

درين موقع بود كه بوالقصر تصميم خود را گرفت و نقشه ملى كشيد و براى اجراى آن بشيوه دزدان و رازنان ملى آنكه

هر دو با هم پرسيدند؛ براى چه؟ امير على بانگاهى تند فرمان سكوت به آنان داد و گفت:

- چيزى بخاطرم رسيد كه مخصوص خود من است و ربطى به وظيفه و مأموريت مشتركان ندارد؛ بساطان عرض كنيد كه من خود بعدها عذر اين تصور را خواهم خواست؛ وقت ميگذرد؛ حركت نند و هم امشب تا آنجا كه امكان ازدي پيش برويد.

همه سوار شدند. مرد اسير را يكى از ياران امير على بترك خود گرفت، امير على با يارانش بسادگى وداع گفت، آنان در شك سيستان پش رفتند و اوسوى كرمان بازگشت.

آنشب را تا بامداد و روز بعد را تا مغرب راه پيمود. فقط سه نوبت و هر دفعه يك ساعت توقف كرد. چنان غوطه ور در اندیشه هاى خود بود كه توجهى براى كه مى پيمود نداشت. شب دوم در بجهوه ظلمت ناگهان خود را بين عده ملى سواد محصور يافت و چاره ملى جز تسليم نديد. اينان سواران بوا قصر بودند.

بوالقصر پس از آنكه عوسج و مخزوم طاهر را از چنگ او ربودند جاى تا بى براى خود برنگزيد، با گروهى از يارانش كه از خشم و خروش او جان سلامت بدر برده بودند هر روز بستمى مي تاخت و هر شب در گوشه ملى بسر ميبرد؛ از رازنى دست نمى شست؛ كاروان مسافران و بازرگان و گاه قراء و قصبات دور افتاده را ميچاپيد و بر ثروت خود ميفازود. - با چاند دسته رازنان و دزدان مصروف شده، آنانرا شكست داده و تحت فرمان خود كشيده و بدين ترتيب عده سواران خود را افزون ساخته بود؛ در چند نقطه از نواحى سيستان و كرمان ذخايرى از اموال غارت شده براى خود فراهم آورده بود؛ در خود آن قدرت را

هاى مختلف بخطر افتاده و درين مدت حتى يگر روزى ايمد و شادگامى نديده ام. بويگر ما را بپيوسته. عوده دلخوش ميدارد و بيرحمى و خونخوارى او ببيچيك از ماجرات قرار نديده.

امير على گفت: بسيار خوب؛ پيدا است كه راست ميگوئي. اکنون اگر با همين اندازه صداقت شرح دهى كه بويگر چه نقشه تازه كشيده است و براى چه بطرف كرمان ميرود از فلاكتى كه تا اکنون گريبانگيرت بود، است نجات خواهى داد. مرد اسير آنچه را كه از قصد بويگر ميدانست بيان كرد و در پايان گفت:

- بويگر معتقد است كه تا رايه بختر عضدالدوله و ابدست نياورد و بر او فائق نشود كو كعب اقبالش نخواهد درخشيد. آنگاه بخواش امير على همه حوادث گذشته را از آنجا كه مخزوم مأمور ربودن طاهر شده و اين كودك شجاع را با خود به جاياگاه بويگر آورده بود بتفصيل بيان كرد.

امير على پس از شنيدن اين حكايه مدتى بفكر فرو رفت، آنگاه سفره ملى را گسترده، اندك طعامى تناول كردند و مرد اسير را هم در غذائى خود شركت دادند. سپس نيمه شب نرديك بود كه امير على از جا برخاست و يارانش گفت:

- شما راهى را كه در پيش داشتيم دنبال كنيد، اين مرد را نيز كت بسته با خود ببريد و فقط هنگامى بندازو بر گيريد كه بوى اعتماد كرده باشيد؛ او براى شما مفيد خواهد بود و راه را بشما نشان خواهد داد. چون بخدمت سلطان رسيديد ما موقع را باز گويد و كسب تكليف كنيد.

ياران امير على بانجيب گفتند؛ مگر تونينخواهى بامايائى؟ امير على گفت: نه، من از همين راه كه آمده ام باز خواهم گشت.



که نمیتواند برای شکار آدمیزاد از جای خود بیرون آید ولی هر آدمیزاده یا چهار پاهای که پایش به آن نقطه برسد خوراک آن دیوان خواهد شد.

این جایگاه دیوان افسانه‌ی کودالی میلو از غار بود که ظاهر آن خشک شدن یک برکه نهم بود آمده بود. شاید در روزگار پیش چندین دفعه اتفاق افتاده بود که افرادی باین نقطه رفته و بازگشته بودند و شاید علت بازگشتشان چیزی جز پرت شدن یا نیش خوردن از مارهای خطرناک آن نواحی نبوده است. بهر صورت کسی جرأت نداشت خیال با گذاشتن به آنجا را به منز خود راه دهد و القصر این قطعه را برای خود بر گزیده بود تا دور از چشم مردم کنجکاو بهتر بتواند کارهای خود را اداره کند. اما غافلانه‌ی از اهالی در مواقع مختلف دیدند که مهاجمین خونخوار بطرف جایگاه دیوان میروند و این بیشتر موجب وحشت مردم شده بود و شیوع این خبر کار را بجائی رساند که روستایان ساده دل ازین سواران بهمان اندازه میترسیدند که کسی از دیو بترسد!

بوالقصر ازین ترس بی پایان بخوبی استفاده میکرد. بدستور او سوارانش جوانان قوی هیکل و مردان سالم را بی آنکه آسیبی به آنان برسانند دستگیر میکردند و نزد او میبردند. بدین ترتیب هر شب در ساعت معین بوالقصر در جایگاه خود یا در یک نقطه دیگر که قبلاً مقرر می‌داشت این اسیران تندرست و وشت زده را بحضور میبردند و بالحنی هراس انگیز میگفت:

اگر اطاعت نکنید شما را زنده زنده طعمه چند دیو سیاه که در اینجا پند کشیده‌ام خواهم کرد! همه بخاک میافکندند و دم از اطاعت میزدند.

بوالقصر میگفت: بسیار خوب، باید شمشیر بدست گیرید و مانند مردان جنگی من عمل کنید، درین صورت همه صاحب ثروت خواهید شد!

ازین عهده تنی چند از ترس زهره می-ترکانه‌اند ولی دیگران شمشیری را که در مشتشان نهاده میشد محکم می‌گرفتند و فرمانی را که دریافت میکردند گردن می‌نهادند و بدین ترتیب بوالقصر بسرعتی عجیب بر عهده مردان خود میافزود.

شی بین یک‌هفته شصت نفری اسیر روستای امیر علی را هم بحضور او بردند. بوالقصر که گذشته از قد بلند و چشمان سرخ او، لباس عجیبی که پوشیده و سلاح های هراس انگیزی که بخود بسته بود شکل و هیکلی برآستی و وحشت آور بودی بخشیده بود با اولین نیم نگاه جا رانه و تحقیر آمیز که باین عهده افکند تفاوتی بین امیر علی و دیگران دید و بایک نیم نگاه دیگر دریافت که اشتباه نکرده است ولی چیزی بروی خود نیارود و کلماتی از آن قبیل که معمولاً بدسته های دیگر میگفت بایشان نیز گفت.

همه سر لرزان خود را بزرگانداختند ولی امیر علی که چشم از روی بوالقصر پرت گرفته بود دو قدم پیش نهاد و گفت: اجازه ...

بوالقصر بایک اشاره کلام او را قطع کرد، با اشاره دیگر به مأمورین خود فرمان داد که اسیران را جز این یکی بیرون برند آنکاه با قدمهای سنگین و نگاه تهدید آمیز به امیر علی که هیچ‌چیز اثر ترس و پروا بر چهره اش ندیده نیش نزدیک شد و بدرستی گفت:

کیستی ای مردا  
امیر علی بانحنی مردانه و هاری از تو نزل گفت:  
من امیر علی ملقب به خویشاوند، پسر عم و سردار زرک سلطان السلاطین و خداوند گسار روی زمین سلطان محمود غزنوی هستم!  
گذشته از معنای این کلام، قوت صدا و لحن امیر علی نیز در بوالقصر اثر بخشید. شاید هرگز برای او اتفاق نیفتاده بود که



... اکنون در اختیار من هستی و با یک اشاره میتوانم عالمی را از شر تو آسوده کنم

مراسیر کردند و چون زر و سیمی نزد من یافتند فوراً تو را آگاه نکردند درین امید که بتواند وسیله‌ی من برگنجی دست یابند. من ازین فرصت استفاده کردم و یکی از مردان ترا با پول فریقتم و او را با پیامی بلیغ بخدمت حضرت سلطان روانه کردم! اطمینان داشته باش، تو دیگر بر آن مرد دست نخواهی یافت.

امیر علی با کمال مهارت دروغ میگفت! او میدانست که در حملات و خونریزی های اخیر چندتن از مردان بوالقصر بقتل رسیده یا نابود شده‌اند و اثری از آنان بدست نیامده است.

بوالقصر لحظه می بفکر فرو رفت، آنگاه باخسوت بیشتری گفت:  
- با وجود این من ترا بدست خود می‌کشم و از سلطنت هم باکی ندارم!  
و فوراً بایک حرکت، شمشیر بلند درخشان خود را از غلاف کشید، در هوا چرخش داد، گردن امیر علی را نشانه گرفت و شمشیر را چنان سریع و شدید به آنسو راند که بایستی سر امیر علی را مانند گوی بر زمین بشلطاند.

امیر علی تا شمشیر در هوا بحرکت درآمد از جا نجنبیده بود ولی همانند که بوالقصر با اطمینان کامل خواست ضربت خود را فرود آورد او بسرعت برق جاخالی کرد، بوالقصر دریافت که تیغه شمشیر به هدف نرسید و در فضا پیش رفت! گوشت خود را نگاهدارد ولی موفق نشد، تعادل خود را از دست داد بطوریکه زانوی چپش بزمین رسید و در همان لحظه آه از نهادش برآمد زیرا امیر علی بایک چرخ زدن خود را بطرف راست او رسانده مچ دستش را گرفته، و بایک فشار شمشیر از آن بیرون کشیده بود. بوالقصر غرش کنان از جا جست و دست به خنجر خود زد. امیر علی بحال مبارزه رو در روی او قدام کرد، شمشیر را دست و تهدید کنان پیش روی او نگاه داشت و باجلالت بسیار گفت:

- در اختیار من هستی و اگر دست از پا خطا کنی در یک لحظه جگر ترا سوراخ خواهم کرد.  
بوالقصر دیوانه وار باخنجر با وحمله کرد ولی امیر علی با چابکی و استادی حیرت آوری با پهنه شمشیر به پنجه او زد بطوری که خنجر از دستش بیرون جست

- اکنون کجاست این موکب؟  
- پس از فتح نیمی از هندوستان قدم در خاک سیستان نهاده است.  
بوالقصر بی آنکه سر سوزنی قیافه خود و لحن خود را تغییر داده باشد گفت:  
- دروغ می‌گویی!  
امر علی لبخندی تمسخر آمیز زد، سری تکان داد و بالحنی فاتحانه گفت:

- عنقریب منکران باور میکنند، معاندان سرشمرساری بزیر می‌اند زنده، گستاخان جبین عذر خواهی بخاک می‌سایند و دشمنان بکام دوستان در خون خود غوطه می‌خورند!  
بوالقصر ابرودرم کشید و با صدای درشت گفت:

- مرا می‌گویی؟  
- ترا! نیدانم تو از کدام دسته‌ی؟  
- هم الآن زبان ترا از حلق بیرون می‌کشم تا بدانی.  
امیر علی با کمال بی اعتنائی و خون سردی لبخند زد و باین استقامت گفت:

- برای اینکه عنقریب سر پرباد خود را از کف دهی؟  
بوالقصر مثل کسی که حرف بسیار عجیب شنیده است یک‌ه‌خود و گفت: سر من؟ امیر علی گفت: سر هر کس که کوچکترین جسارت در حق کمترین بنده سلطان روا دارد.  
بوالقصر از گوشه دهان تحقیر کنان گفت: و تو از سرداران سلطان محمودی؟  
- امیر علی ملقب به خویشاوند از نزدیکان سلطان و از سرداران زرمند او. بوالقصر دست بر شانه او کوفت و بی آنکه دست بر گیرد گفت:

حالا من این سردار زورمند سلطان را له میکنم تا بینم سلطان از کجا خواهد دانست و با من چه خواهد کرد.  
امیر علی بلایت دست چپ خود را بالا برد، دو انگشت از دست سنگین بوالقصر گرفت آنرا ز سرشانه خود بلند کرد و بطرف دیگر انداخت و گفت:

- سلطان جهان بهتر از هر کس میداند که من در اینجا گرفتارم و اگر تا کنون ندانسته باشد بزودی خواهد دانست.  
بوالقصر متعجب شد و بدرستی گفت:  
از کجا میدانی؟  
امیر علی گفت: چند روز پیش گسار تو

کسی از اسیران او و کسانی که مورد حمله و تجاوز او قرار می‌گیرند بدینگونه جلو او بایستند و با این لحن با او سخن گویند. ازین گذشته نام سلطان محمود غزنوی چیزی نبود که کسی بشنود و نسبت به آن بی اعتناء بماند، مدتی مدید بود که آوازه فتوحات او و شجاعت سرداران او در سراسر ایران پیچیده و پشت همه اقویاء و کردنگشان را لرزاند بود.

بوالقصر بشنیدن جواب امیر علی تکانی خورد و لااقل نیمی از دلش فرو ریخت و اگر یکباره دست و پای خود را کم نکرد و همه دلش فرو نریخت شاید ازین جهت بود که نمیتوانست فوراً کفه این مرد را باور کند.

امیر علی تأثیر کلام خود را در القصر از جا بجا شدن پاهای او و نیز از پنجادک کرد که دست راست این مرد خشن از بضه شمشیرش برداشته شد و بطرف پدش رفت و دست چپش که از پهلوش فاصله می‌داشت به پهلوش چسبید. علاوه بوالقصر پس از شنیدن کلام امیر علی لحظه‌ی چند ساکت ماند؛ مسلماً برای آنکه بتواند اضطراب خود را فرو نشاند و صلابت خود را باز گیرد.

طی این سکوت امیر علی دست راست خود را با حرکتی فاتحانه به پشت سر برد و بدست دیگرش که بند خود را گرفت و بدین ترتیب از صورت یک اسیر که در حضور امیری ایستاده باشد بیرون آمد.

بوالقصر درین موقع چنانکه گفتی چیزی از اسیر خود نشنیده و فقط ازین حرکت او خوشش نیامده است یک قدم دیگر بطرف او رفت، دست او را بخسوت گرفت و از کمربندش جدا کرد و پائین انداخت و با درستی بیشتری گفت:

- از کجا آمده‌ی؟  
امیر علی بار دیگر دست خود را بکمر گرفت و با لحنی تحقیر آمیز گفت:  
- از حضرت سلطان رسالتی نزد امیر راهی به بنت عضد الدوله داشتم!  
- که چه؟  
- که در آینده‌ی نزدیک موکب سلطان بایلان کوه پیکر هترام با صد هزار مرد جنگی از سیستان خواهد گذشت و برای عزیت به کرمان روزی چند دریم خواهد ماند.

و چند قدم دور تر افتاد و تقریباً در همان لحظه با یک دست او را بسرعت عقب راند تا بای دیوار رسید و به آن چسبید و با دست دیگر نوک شمشیر را بر شکم او نهاد و آه کی فشرده و با کمال خونسردی گفت:

- گفتم که در اختیار من هستی! اگر لای جان خود سیر نشده‌ی امن نخواه و اعتراف کن که من حق حیات بگردن تو دارم. بوالقصر غافلگیر شده بود و خود را مغلوب میدید. برای او امکان داشت فریادی بر کشد و مردان خود را بکمک بخواند ولی هرگز بچنین خفت تن در نداد و نمیخواست پیروانش او را که گمان می‌بردند روئین تن و شکست ناپذیر است و هیچکس حریف زور بازویش نمیشود زیر شمشیر یک مرد ترک مقهور بینند! اگر چنین میشد وی دیگر نمیتوانست تسلط خود را بر اتباعش حفظ کند و بزودی ذلیل و نابود میشد. ازین رو دودست خود را پائین انداخت و گفت:

- چه می‌خواهی بکنی؟ اگر مرا بکشی از اینجا زنده بیرون نخواهی رفت.  
- میدانم ولی بهیچانند از دل خوش خواهم شد که شتر ترا از سر مردم دفع کرده و پیش از کشته شدن، عهده‌ی ازین آدمی بخواران دهم بخاک انداخته‌ام.  
بوالقصر بی آنکه دیسه بر هم زده بدرستی گفت: بسیار خوب، امان می‌خواهم؟ مرا مکش!

- اگر امانت بدهم چه خواهی کرد؟  
- جان ترا در امان نگاه خواهم داشت و آزادت خواهم کرد که سلامت از اینجا بیرون روی

- قول میدی؟  
- قول شرافت و جوانمردی!  
امیر علی دو قدم عقب رفت و شمشیر را بگوشه‌ی افکند و گفت:

- تو مرد عاقلی هستی؛ هرگز کاری نخواهی کرد که در معرض قهر و غضب سلطان محمود غزنوی قرار گیری! اکنون من میتوانم آزاده بروم.  
بوالقصر نگاهی به شمشیر که در دو قدمی او افتاده بود افکند، امیر علی متوجه نگاه او شد و خنده کنان گفت:

- میتوانی شمشیر را برداری؟ حتی ممکن است من آنرا بدست خود بردارم و بتو دهم؛ ولی حاصلی برای تو جز آن نخواهد داشت که ماجرای لحظه تیل تجدید شود!

بوالقصر رغبتی به برداشتن شمشیر در خود نیافت، اندکی ساکت ماند و آنگاه دودست خود را سه نوبت بیایی بهم کوفت. طولی نکشید که دوازده مرد بدنبال هم بدرون آمدند. بوالقصر امیر علی را به آنان نشان داد و گفت:

- این مرد میتواند از اینجا بیرون رود. دوازده مرد امیر علی را در میان گرفتند و براه افتادند و پیش از آنکه بیرون روند یک بار دیگر صدای درشت بوالقصر را شنیدند که میگفت:  
- ولی از اینجا که خارج شدی بطوری محسوس کنی که قدرت فرار نداشته باشی. امیر علی رو باو گرداند، لبخند تلخی زه و باین بسیار عادی گفت:  
- ترا خوب شناختم بوالقصر، بامید دیدار!  
و برقی در چشمان او درخشید که به چشمان بوالقصر برخورد و بارزه اش در آورد. امیر علی در مقابل دوازده مرد خونخوار هیچ‌چیز مقاومتی نوزدید. سهولت بند بر او نهادند و در سفره تاریکی جایش دادند.

دریم، خصوصاً در برامون دارالاماره آشوبی بر پا بود، غارت دزدگان بی‌تابی می‌رسیدند و با حکایات عجیب و موحشی که نقل میکردند برنگرانی همواره و اطرفیانش میافزودند.

چند دفعه دیگر عهده‌ی کمابیش برای دفع شما گران فرستاده شدند ولی در معرض بقیه در صفحه ۱۹



پس از رفتن او خانم بزرگ دست  
به شانه خانزاده خانم زد و گفت:  
خیر نخوری دختر، چرا هیچ حرف  
نمیزنی؟ بگو ببینم آخر چه جور میشود؟  
خانزاده خانم سر بزرگ برداشت تا مادرش  
قیافه درهمش را نبیند و گفت:  
نمیدانم خانم جان، من که از خجالت  
آب میشوم!  
و او چه حرفها از خجالت برای چه؟  
حکم خداست... گوش کن، من میگویم  
تو هم بیاین پسره رانگاه کن اگر دیدی  
خیلی بیسروپاست و لیاقت مراندارد بواشکی  
پن بگو...  
خانزاده خانم مشغول باز کردن خورجینی  
که همراه آورده بودند و گفت:  
خانم جان، این چیزها را دیگر از  
من نخواهید.



آهسته به خانم بزرگ گفت:  
خوب خانم ملاحظه فرمودید؟  
خانم بزرگ که منتظر این سؤال بود  
گفت: آری دیدم؛ جوان که هست هیچ  
خیلی هم کردن کلفت است؛ نکند دبه  
در بیاورد و آبرو ریزی کند؟  
سید گفت: نه، خاطر نشان جمع باشد  
طوری با او قرار و مدار گذاشته ام که  
دبه کردن و آبرو ریزی به صرفه اش تمام  
نمی شود.  
خانم بزرگ با مسرت و در حالی که  
آب دهانش را فرو میبرد گفت:  
خوب، پیرشی ابگو بیسنم چطور  
قرار گذاشتی؟  
سید غیبی گفت: خیلی خوب تمام  
کردم؛ البته ممکن بود یک آدم ناحسابی،  
یک پیر بانال، یک کدا کودول پیدا شود  
خیلی کتر بگیرد.  
خانم بزرگ گفت: نه، کور پدر  
پول، مگر آدم اختیاریش را دست آدم  
ناحسابی میدهد.  
بله، بنده هم همین فکر را کردم  
که این آدم را پیدا کردم؛ خیلی محترم  
و آبرومند است، خیلی هم حسابی است؛  
و ورزشکار است؛ انشاءالله میخوام ببینم  
این قضیه یک عروسی برایش راه بیندازم.  
خوش بحال کسی که زن همچو مردها باشد  
از عهش راضی میشود!  
در تمام چشمان خانم بزرگ نگرست و  
دریافت که از این کلام نشأ می شیرین باو  
دست داده است و گفت:  
بهر صورت خیلی هم چانه زدم تا  
اینکه قرار شد دوستان تومسان اول کار  
بشماریم، باو بدهیم که دم اشک و دم  
پیرن با تعجب گفت: دوستان تومسان  
بیمانه! (پس از قدری سکوت) خیلی خوبه  
الآن میدهست!  
سید گفت: سیصد تومان هم پای عقد  
میگیرد...

خلاصه قسمتهای گذشته

آقا بالا خان بازن زیبای خود ماریونای آراسی بعد از جنگ بین المللی اول بهران باز گشت و این زن مورد حسد و عداوت مادر و خواهر آقابالاخان یعنی خانم بزرگ و خانزاده خانم قرار گرفت ولی ذبح اله خان پدر آقا بالا خان حامی ماریونا بود، آقابالا خان بزودی عاشق فروغ دختر میرزا کاظم خان شد و مادر و خواهرش آتش این عشق را دامن زدند و نشاط خواهر کوچک فروغ به بقای این عشق علاقه مند بود، آقابالاخان نقشه ای برای دست یافتن به فروغ کشید ولی نه تنها موفق نشد بلکه مجبور شد برای پنهان ماندن زانوش غزال فاحشه و پس از آن بدستگیری خواهر و مادرش دونفر از کسان خود عالی خان و چنگیز خان را بکشد و نقشه برای قتل پسر وزیر جنگ بکشد زیرا وزیر جنگ عاشق ماریونا شده و با آقابالاخان عهد بسته بود که او را سربس و رئیس قسمت طیارات کند و موجبات مزاحمت او را با فروغ فراهم آورد بشرط آنکه او بنفع وزیر جنگ دست از ماریونا بشوید و چون در نتیجه هوشیاری و مقاومت ماریونا این امر عملی نشد وزیر جنگ که درجه و مقام آقابالاخان را داده بود برای انتقامجویی تصمیم گرفت فروغ را با ای پسر خود محمد ولی خان بگیرد. از همه این حوادث و جنایات ماریونا خبر یافت و نیز دانست که شوهرش به سوزاک مبتلا شده است و پدر شوهر خود را نیز آگاه ساخت و پس از مدتی رنج بردن و مواجه شدن با خطرانی که عامل اصلی آنها شوهر یا مادر شوهر و خواهر شوهرش بودند تصمیم گرفت از آقابالاخان چشم بپوشد یعنی با او که مأموریشی برای عزیمت به فزنک گرفته بود به مملکت خود رود و همانجا وضع حمل کند و دیگر باز نگردد. خانزاده خانم که از جنایات خود و از بد رفتاری مادرش متنک آمده بود از خانه گریخت و در حضرت عبدالعظیم به عقد سید غیبی زمال منقلب در آمد و با او پخراسان رفت. آقا بالا خان با ماریونا بفرنگ رفت و ذبح اله خان از سر خانم بزرگ متنک آمد و او را ملاقات کرد و در خانه ای در سنگاچ چایش داد خانم بزرگ برای انتقامجویی تصمیم بیاقتن خانزاده خانم گرفت. پس وزیر جنگ درموقعی که ذبح اله خان موافقت فروغ را به مزاحمت با او جلب کرده بود دست لطفعلی خان که آقابالاخان قبل از عزیمت اجیرش کرده بود بقتل رسید و قابل بدست نیامد. سید غیبی بهران بازگشت و پس از توهنتن ناممئی بخانه ذبح اله خان رفت. ذبح اله خان او را باصا مجروح کرد و راه. سید خانم بزرگ را دید و خنجر خانم را تزد او برد و ماجرا را باو گفت. مادر و دختر آشتی کردند و با سید غیبی برای انتقام گرفتن از ذبح اله خان بمشوره پرداختند. سید غیبی برای اینکه بتواند پولی بدست آورد بعهده گرفت که بکیم خانزاده خانم وسیله آشتی ذبح اله خان و خانم بزرگ را فراهم آورد و برای اینکه عقد میسر باشد محلی برای خانم بزرگ بیارود... شوقم آغوش بامردی جوان زبان خانم بزرگ را و عهدید سید غیبی زبان خانزاده را بست و در شب موعود سید غیبی از خانه بیرون رفت محلی را که انتخاب کرده بود بیارود و او را از پشت پرده به خانم بزرگ نشان دهد.

متانت گفت: بله آقا.  
قراردان هم همانست که گفتم.  
اطاعت میکنم آقا.  
دیگر چون و چرا ندارد، من از طرف شما اجازه دارم حرف بزنم!  
حسن گفت: البته هر چه شما بفرمایید صحیح است.  
سید بازوی او را گرفت و گفت: بسیار خوب، حالا دیگر برویم...  
از خانه بیرون رفتند. خانزاده خانم در را پشت سرشان بست. حسن بیتم به سید گفت:  
حضرت آقا، مامنی این چیزها را که فرمودید نفهیدیم؛ سید گفت: اینها معنی نداشت؛ من که گفتم؛ فقط برای این بود که دختر آن خانم ترا ببیند و بفهمد که من لباس ترا عاریه میکنم و حق نمی درکام نیست...  
حسن گفت: اما حضرت آقا، شمارش را دارید، بنده یک خرده تهریش...  
اینکه کاری ندارد، بگیر آقا حسن، اینهم سه تومان دیگر، پس فردا صبح وقتی لباس هایت را پس میدهم ده تومان قران امین السلطان هم بتومیدم...  
حسن بول را گرفت و گفت: از جدت عوض بگیر آقا!  
سید غیبی جوان سفیه را به درخونگاه رسانید و خود بخانه رفت، مشاهده کرد که خانزاده خانم بیپناه سردرد خود را بخواب زده و خانم بزرگ بالای اطاق نشسته و به بسته رختخواب تکیه زده و قیافه اش چنان تغییر کرده که خیال میکنی ده سال جوان شده است.  
سید چون وارد اطاق شد گفت: خانم بزرگ چرا در خانه با زبود؟  
خانم بزرگ گفت: خانزاده سرش درد میکرد میخواست یک چرت بزند در را باز کرد که تو آمدی از خواب بپرد و سر دردش بیشتر نشود؛ من گوشم بدر بود.  
سید تگاهی به خانزاده خانم کرد و داد و گفت:  
بچه آن آقا من اصلا نفهیدم چطور شد؛ بهر صورت البته شما کار بد نیکنید.  
در یکی از کوچه های تکیه حاج رحیمعلی حسن به خانه گود محقری که یک اطاق در آن داشت رفت و پس از ده دقیقه به لباس نو خود که لباس نیندار پاکیزه می بود بیرون آمد. سید غیبی تگاهی باو کرد و گفت:  
به به، خیلی مشدی است؛ یعنی خیلی فکلی است، سرداری و شلواری جلیقه؛ فقط یک بند ساعت کم دارد؛ خود همینکه بولدار بشوم یکساعت و بند ساعت برای تو میخرم؛ این کلاه ندی راهم باید عوض کنی یک کلاه اسلامی بکناری.  
نه آقا، اصلا از کلاه اسلامی خوشم نیاید.  
صحبت کتان براه افتادند و سید غیبی برای اینکه از کوچه درخونگاه برنگردند حسن بیتم را از طرف گذر مستوفی به گلوبندک برد و از آنجا وارد کوچه های سنگلجش کرد و آقدر کوچه پس کوچه از زیر پا گذراند که اگر بجای این جوان کیج سفیه یک مرد بسیار زیرک و هوشیار هم میبود نمیتوانست راهی را که پیسوده است بیاد نگاه دارد. پیساعت بعد به خانه خانم بزرگ رسیدند. سید غیبی در زد، خانزاده خانم در را گشود و دوان دوان رفت، سید غیبی حسن بیتم را وارد هشتی کرد، یک چراغ نمره ده در هشتی روشن بود... سید غیبی از زیر چشم پرده در اطاق کوچکی را که بهشتی بازمیشد نگرست و دانست که خانم بزرگ پشت پرده است... حسن را بطرف چراغ برد بطوری که چهره او و گردن ضخیم و شانه های بپن و بازوها و سینه برجسته او نمایان شد، آنگاه به او گفت:  
هینجاست داش؛ خوب؛ یاد گرفتی...  
حسن همچنانکه سید باو یاد داده بود با

بله حضرت آقا، با کفش و کلاه...  
سید غیبی گفت: خوب، پس اول برویم خانه تو، رختها را عوض کن؛ آنوقت فردا طرف عصر من باید بیایم به خانه تو لباس های پلوخوریت را بگیرم و ببرم و روز بعد بر گردانم.  
حسن با تعجب گفت: لباس بنده را؟...  
سید گفت: آری دیگر آقا حسن؛ پس بیخود نیست که من حاضر شده ام ده بانزده تومان بتومیدم...  
حسن قدری فکر کرد و بعد گفت: خدا سایه تان را کم نکنند، اما حضرت آقا یک کار هائی نباشد که خلاف لوطیگری باشد.  
اختیاری آقا حسن؛ تو سیری بچون همه لوطی ها قسم غیر از آنکه گفتم هیچ چیز نیست؛ یک زن بیچاره هست که یک شب نمیدانم خواب دیده یادزدی کسی در حیاط بوده این بیچاره دیده و ترسیده و هواسرش آمده... وقتی نشانی های آن بارو را داد من دیدم عینا شبیه تست.  
مامخلص شما هم حضرت آقا ما را دزد هم کردید؟  
این حرفها چیست آقا حسن، تو خودت میدانی که من ترا دوست دارم... از همان وقت ها که با هم ورزش میکردیم... مطلب همین است که گفتم، من برای اینکه هوا از سر این زن بیچاره بیرون رود باو گفتم کسی نبود من بودم که لباس قدیم را پوشیده بودم. وقتی این حرف را زدم دیدم بهتر شد، دختر آن زن که از قوم و خویش های من است خیال کرد راستی راستی من بودم و میخواست ام پول های مادرش را قاچاق بشوم؛ پس حالا باید دو کار بکنیم. یکی اینکه ترا با لباس خودت ببرم نوی هشتی دختر آن زن ترا از پشت پرده ببیند و بفهمد که من دروغ نیکویم و میخوام کار خیری در حق مادرش کنم آنوقت شب بعد خودم لباس ترا بپوشم بروم پیش آن خانم و او ببیند که من هستم و هوا از سرش رود.  
حسن بیتم سر خود را اسفانه تکان داد و گفت:  
سید غیبی گفت: خوب، پس اول برویم خانه تو، رختها را عوض کن؛ آنوقت فردا طرف عصر من باید بیایم به خانه تو لباس های پلوخوریت را بگیرم و ببرم و روز بعد بر گردانم.  
حسن با تعجب گفت: لباس بنده را؟...  
سید گفت: آری دیگر آقا حسن؛ پس بیخود نیست که من حاضر شده ام ده بانزده تومان بتومیدم...  
حسن قدری فکر کرد و بعد گفت: خدا سایه تان را کم نکنند، اما حضرت آقا یک کار هائی نباشد که خلاف لوطیگری باشد.  
اختیاری آقا حسن؛ تو سیری بچون همه لوطی ها قسم غیر از آنکه گفتم هیچ چیز نیست؛ یک زن بیچاره هست که یک شب نمیدانم خواب دیده یادزدی کسی در حیاط بوده این بیچاره دیده و ترسیده و هواسرش آمده... وقتی نشانی های آن بارو را داد من دیدم عینا شبیه تست.  
مامخلص شما هم حضرت آقا ما را دزد هم کردید؟  
این حرفها چیست آقا حسن، تو خودت میدانی که من ترا دوست دارم... از همان وقت ها که با هم ورزش میکردیم... مطلب همین است که گفتم، من برای اینکه هوا از سر این زن بیچاره بیرون رود باو گفتم کسی نبود من بودم که لباس قدیم را پوشیده بودم. وقتی این حرف را زدم دیدم بهتر شد، دختر آن زن که از قوم و خویش های من است خیال کرد راستی راستی من بودم و میخواست ام پول های مادرش را قاچاق بشوم؛ پس حالا باید دو کار بکنیم. یکی اینکه ترا با لباس خودت ببرم نوی هشتی دختر آن زن ترا از پشت پرده ببیند و بفهمد که من دروغ نیکویم و میخوام کار خیری در حق مادرش کنم آنوقت شب بعد خودم لباس ترا بپوشم بروم پیش آن خانم و او ببیند که من هستم و هوا از سرش رود.  
حسن بیتم سر خود را اسفانه تکان

پیرزن باخشم گفت: بدرک، گربه را گفتند چی چیت درمونه، روش خاک کرد...  
خانزاده خانم جواب نگفت و پیر زن که در آستان شادکامی و سمادت نمیخواست دلخوری و ملالی در خانه وجود داشته باشد برای دلجویی از دخترش بطرف او رفت، پامهر پانی در کنار او نشست و گفت:  
بگذار من هم کمکت کنم دختر؛ آخیش؛ راستی راستی دلم برات تنگ شده بود و بر پریده  
و ماچ درشتی به لب او چسباند  
...  
سید غیبی بسرعت کوچه های سنگلج را پیسود و ده دقیقه بعد به درخونگاه رسید، از انار فروش کنار تکیه پرسید:  
حسن بیتم کجاست؟  
انار فروش گفت: تا الآن اینجا بود، خیال میکنم رفت زورخانه.  
سید غیبی وارد کوچه درخونگاه شد و چون بدر زورخانه رسید ایستاد و منتظر ماند. یک دقیقه بعد یکی از بچه های محل که میخواست وارد زورخانه شود گفت:  
حسن بیتم را صدا کن و بگو آقا کارت دارد.  
دو دقیقه بعد جوانی بلندقد با پیشانی صاف و روشن و چهره کشیده و چشمان درشت و لبی بی حال و حیرت آلود از در زورخانه بیرون آمد، به سید سلام گفت و رو بروی او ایستاد.  
سید گفت: آقا حسن، بیایم برویم کارها را رو براه کرده ام.  
با هم براه افتادند و سید گفت:  
هما نظور که گفتم شرطش آنست که هیچکس نفهمد، همچو صحبتی بین من و تو شده است.  
حسن بیتم باعن پهلوانی که افتادگی و فروتنی نشان دهد گفت:  
اختیار دارید آقا؛ ماهیبنقدر که پول چای و فاهاری برسد خدا را شکر میکنیم و یکسی هم کاری نداریم.  
آفرین آقا حسن، بگیر، این یک استکس دو تومانی است؛ مال سورتس امشب و فردا...  
حسن استکس دو تومانی را گرفت و تگاهی در تاریکی به آن کرد و گفت:  
سایه شاکم نشود آقا... حالادر خدمتتان کجا میرویم؟  
حالا میرویم نوی هشتی یک خانه، آنجا دو سه کلمه صحبت میکنیم؛ من هر چه گفتم تو خیلی سنگین و ژودب جواب میدی چشم، اطاعت میکنم، هر چه شما بفرمایید...  
حسن گفت: البته هر چه شما بفرمایید صحیح است.  
سید تگاهی به سر پای حسن کرد و گفت:  
آقا حسن، تو لباس بهتر از این نداری؟  
حسن خنده می سفیهانه کرد و گفت:  
چرا آقا، از دولت سرتان یک دست لباس پلوخوری دارم.  
با کفش و کلاه؟



کجا، صبر کن بیستم، چقدر کم حوصله هستی... بگو بیستم نشود همه اش را به پانصد تومان تمام کنی...؟

سید با لحن جدی گفت: نه پس خودتان، نه سرگ خانزاده خانم!

پیر زن سر بزیر انداخت و در حالی که عضلات چهره اش تکان میخورد بفکر فرو رفت.

سید غیبی سر بطرف خانزاده خانم که در گوشه دیگر اطاق چادر نماز روی خود کشیده بود گرداند، او را دید که از غیظ میلرزد و چشمانش را که شرار خشم فرو میریزد از لای چادر بروی او دوخته است.

سید بایک چشم غره و با یک حرکت تهدید آمیز سر باز دیگر باو فهماند که باید ساکت بماند.

درین موقع خانم بزرگ آهی کشید و سر برداشت. عرق بر چهره اش نشسته بود و لبانش میلرزید و با این حال گفت:

— خیلی خوب، چاره نیست! قبول میکنم. آتش بگور این پیر سگ عسرق خور بیارد!

سید غیبی گفت: انشاء الله مبارک باشد و خدا عاقبت همه را بخیر کند! پس اجازه بفرمائید ترتیب کار را هم همین کنیم.

پیر زن که هنوز مهربان را تومانی از دل نکنده و لذت محلل را کاملاً بجای آن نشانده بود گفت:

— دیگر ترتیب ندارد، آخوند میاید هقد میکند و میرود، شیرینی و آینه لاله هم لازم نیست.

سید غیبی گفت: اگر عرض بنده را قبول بفرمائید آمدن آخوند هم لازم نیست! — و دیگر چه! مگر بی عقد میشود؟ — نه خانم، اجازه بفرمائید! این جور کارها هر چه بیسرو صداترو پنهان بسله تر انجام یابد بهتر است! همین امشب که من این مرد را اینجا آوردم دیدم چند نفر از اهل محل، از این مردم بیگانه قبول ایستاده اند پیر بر نگاه میکنند و من و آن مرد حسابی را ورنه انداز میکنند. نباید طوری شود که مردم بپهنه خیر هائی، اینجا شده بروند به آقای ذبیح الله خان برسانند و او بفهمد که پای محلل در میان بوده است و حاضر برای هقد کردن شما نشود.

پیر زن گفت: خوب، پس چکار باید کرد؟

سید غیبی گفت: من حسابش را کرده ام! کاری میکنم که اولاً آخوند با اینجا نیاید، یعنی شما بن و کالت میدیدید! آقا میرزا عباس خان هم به یک آخوند در همین مسجد سنگلاخ یا یک مسجد دورتر مثلاً مسجد حاج شیخ هادی؛ باین ترتیب عقد بسته میشود و من میایم از شما «بله» میگیرم و تمام میشود و هیچکس نیفهمد شما عقد شده بید.

خانم بزرگ کلام او را قطع کرد و گفت: اسم این جوانک آقا میرزا عباس خان است؟

— بله خانم، خیلی هم خوب مردی است. اینکه از عقد، باقی میان آمدن محلل بخانه... — لابد میخواستی بگویی من بخانه محلل بروم؟

— نه خانم، باید کاری کرد که هیچ چیز غیر عادی در خانه اتفاق نیفتد، هینکه همسایه ها بفهمند که شما اولش از خانه بیرون رفته و صبح برگشته بید شست آقای ذبیح الله خان از موضوع محلل خبردار میشود.

— پس چه؟ بگو بیستم.

— بنده فکر کرده ام که خودم آنشب بخانه نیایم. عیال مرا و عمامه ام را بدم به آقا میرزا عباس خان که بیوشد و سه ساعت چهار ساعت از شب رفته یاید بخانه و صبح معترتاریک روشن بیرون برود تا اگر کسی او را وقت رفتن یا آمدن دید در تاریکی خیال کند من هستم.

پیر زن خنده کنان گفت: صبح حقه می هستی سید! این چیزها به عقل شیطان هم تیرسد.

سید با لحنی ملامت آمیز گفت: بد



**خدا لعنت کند، چه میخواهی بکنی؟**

میکنم خانم آبروتان را حفظ میکنم؟

— نه جونم، خیلی خوب میکنی! من از تو کاملاً راضیم... خدا هم از تو راضی باشد... حالا بگو بیستم چه وقت باید پول بدهم؟

سید غیبی گفت: فرق نمیکند. یا حالا، یا فردا صبح..

— خیلی خوب، امشب حوصله ندارم. فردا صبح میدهم..

بعد رو بخانزاده خانم کرد و بصدای بلند گفت: بلند شو دختر! پس است دیگر! دنیا را آب ببرد تو را خواب برده است پاشو میخواستیم شام بخوریم. مگر نیتدانی که تو باید بروی شام بیآوری؟

سید غیبی گفت: چطور مگر این زنکه خدمتکار نیست؟

— نه جونم، برای همین حرفها سه شبانه روز مرخصی باو دادم روانه اش کردم.

— خیلی خوب کاری کردید... پس بلند شوید خانزاده خانم! کم کم گرسنه مان شده است.

خانزاده خانم خمیازه کنان بلند شد و دیگر صحبتی از محلل بیان نیامد! فقط مدتی درباره جواب گرفتن از میرزا کاظم خان صحبت شد و قرار شد خانزاده خانم صبح بدنبال این کار برود.

صبح روز بعد خانزاده خانم برای رفتن بخانه میرزا کاظم خان آماده شد. سید غیبی هم بیپناه خرید لوازم ناهار با او از خانه خارج شد و بار دیگر سفارش و تاکید کرد که اگر دستورهاى او را عیناً بکار نیند و کاملاً ساکت نماند و اگر چیزی بگوید یا کاری کند که مانع اجرای نقشه او شود نه فقط خیر و صرفه نمی نخواهد برد بلکه هزار بلا به جان خود خواهد خرید. و چون بخانه باز گشت، با کلماتی چرب و نرم و طرب انگیز خانم بزرگ را بوجد آورد بطوریکه پیر زن بصدوقخانه رفت و پانصد تومان اسکناس درشت که تپه شب گذشته دور از چشم همه از زیر آستر پوستی يك نیتنه خود بیرون آورده بود آورد و با غرستندی و رضای خاطر به سید داد و گفت:

— بگری! من این کاغذ پاره ها را اصلاً

پول حساب نمیکردم! این مرد که بیغیرت اینها را داده بود و مجبور بودم قبول کنم... پول یعنی پول زرد، پول طلا! اگر طلا باشد، اقلاً قره..

سید غیبی در حالی که اسکناس های درشت را میشمرد و نگاه میکرد که مخصوص تهران باشد بگفته گفت:

— پس باقی پول را پول زرد مرحمت خواهید فرمود...؟ چه آدم خوشبختی است این میرزا عباس خان؟

خانم بزرگ گفت: نه ارواح پدرش، حالا باندازه پانصد تومان دیگر پول کاغذی و پول قره دارم ۱۰۰

سید غیبی گفت: خدا شما بیشتر بدهد، شما که داشته باشید مثل اینست که ما داریم..

خوب، اجازه میفرمائید مرخص شوم؟

— دست علی بهسراحت، پیرشی پس، برو... کی بر میگردی؟

— برای ظهر خدمت میرسم خانم... خدا کند موفق بشوم کار عقد را تا ظهر تمام کنم... سایه شما کم نشود.

در حالی که اسکناسها را روی قلب خود میفشرد از دور بیرون رفت و با خود گفت: باید ملاحظا را بیرون بیارم؛ در این ضررتی اقله هزار تا لیره و اشرافی و نیم اشرافی دارد...!

تیساعت بظهر مانده بود که بخانه باز گشت... در باز بود خانزاده خانم در آشپزخانه بود، سید نزد خانم بزرگ رفت و گفت: خانم، اجازه بدهید خطبه عقد را بخوانم و بله بگیرم و بروم کار را تمام کنم و برگردم...!

خانم بزرگ گفت: وای نه، بگذار اقله من تجدید وضو کنم.

— نه خانم، لازم نیست دیر میشود... آقا میخواهد برای نماز جماعت بسجده برود، خواهش کرد من خیلی زود بله بگیرم و برگردم تا صیغه عقد را بخوانیم... بسم الله الرحمن الرحیم..

و خطبه می مضتمر و غلط خواند، از خانم بزرگ موافقت گرفت که در مقابل یک سیر نبات بقد آقای میرزا عباس خان دو آید، آنگاه شتابان از خانه خارج شد و تیساعت پندباز گشت و چون خانزاده خانم

آمد در را گشود سید با او وارد اطاق کوچک شد و گفت:

— مادرت که چارفته است!

— رفته است پای شیر وضو بگیرد نماز بکوش بزند.

— خانه میرزا کاظم خان چه خبر بود؟

— هیچ، دیشب امیر تومان و دو سه نفر دیگر به آنجا آمده بودند؛ آقا جانم هم آمده بود ولی نگذاشته بود راجع باین موضوع حرف بزنند. زن میرزا کاظم خان میگفت اصلاً این حرف معنی ندارد، پدازسه طلاق دیگر جای حرف و جای آشتی باقی نیست. سید گفت: البته، خوب، به مادرت چه گفتی؟

— چه میخواستی بگویم.

درین موقع صدای پای خانم بزرگ در پاشیر شنیده شد و سید با سرعت وارد اطاق بزرگ شد و بصدای بلند گفت:

— خوب خانزاده خانم تعریف کن بیستم در خانه آقای میرزا کاظم خان چه خبر بود؟

بلاخره پدرتان زیر بار رفت؟

خانزاده خانم گفت: — بلی!

و خانم بزرگ نزدیک آمد و با لحنی فاتحانه گفت:

— البته که بلی! از خدا میخواست! من میدانم که از غلطی که کرده بود مثل سگ پشیمان بود و پی بهانه و وسیله میکش. سید گفت: بسا خوب! پس دیگر کار تمام است و ما چند روز دیگر میتوانیم با خیال راحت بنشینیم نقشه بکشیم و کارهای مهمی را که در پیش داریم انجام دهیم.

ناهار خوردند؛ قدری استراحت کردند طرف عصر سید غیبی مہیای بیرون رفتن از خانه شد و بپانم بزرگ گفت:

— خانم، بنده حالا میروم و شب دیگر همانطور که عرض کردم بخانه نیایم؛ شام میل کنید؛ میرزا عباس خان شام میخورد و خدمت میرسد؛ دیگر شما میتوانید و ایشان؛ خاطر جمع باشید؛ بسیار مرد خوب حسابی خدا شناسی است؛ خانزاده خانم هم در اطاق خودمان میماند و کاری بکار شما ندارد، شاهم کاری بکار او نداشته باشید. در کوچه راجه چهار ساعت از شب رفته که داماد میاید پندباز میکند، راه اطاق شما را باو نشان میدهد و خودش باطابق خودمان میرود...

شب را سلامت بگذرانند و بعد هم دیگر چیزی به میرزا عباس خان نگویند و سحر از خانه بیرون بیرون، اگر هم پولش را خواست بدهید؛ من صبح او را در مسجد میبینم و طلاق شما را ازو میگیرم.

خانم بزرگ این کلمات را یکی یکی بگوش گرفت و بددل سپرد. سید غیبی بطرف در کوچه رفت. خانزاده خانم بهوای بستن در بدنبال او دوید و چون پشت در رسید عیال او را گرفت و با خشم و اضطراب گفت: خدا لعنت کند، چه میخواهی بکنی؟ چه حقه بازی میخواهی در بیآوری!

سید گفت، ساکت باش، شب خواهی فهمید! اینرا هم یادت باشد که اگر شب دیدم مادرت بو برده است که چه خبر است شکست را پاره میکنم و میروم!

عیال خود را از دست او بیرون کشید، دو را کثود و خارج شد، خانزاده خانم دو را کلون کرد و بر کشت و هینکه به حیاط برگشت صدای مادرش را شنید که می گفت:

— خیر نفوری خانزاده، بیایک بقچه حمام دم دستی برای من درست کن، زود بروم یک لیف بز نم برگردم.

خانزاده خانم در حالی که نفس کلویش را بر کرده بود و نزدیک بود منفجر شود زیر لب گفت:

— الهی هم امروز تنهات روی نخته مرده شوخانه شسته شود!

تا باطابق برسد ده دقیقه دهانش باز شد که همه چیز را بپادش بگوید و باو بفهماند که این سید حقه بازی میخواهد بباطل پول در آوردن از او مرتکب فجایع مخوفی شود ولی از یک طرف ترس از شوهرش دهانش را بست و از طرف دیگر فکر کرد که ممکن و بلکه حتی است که مادرش یا اینهمه وجد و نشاط که از تصور هم آغوشی یا تحلل جوان کردن کلفت دارد کفته او را باور نکند و هزار فحش هم باو بدهد.

لب خود را بدندان گزید و ساکت ماند، تیساعت بعد خانم بزرگ بقچه کوچکی زیر بتل گرفت و برای رفتن بهام از خانه خارج شد. خانزاده خانم گوشه اطاق نشست و مدتی نزدیک یکساعت گریه کرد تا دلش قدری خالی شد. خانم بزرگ نزدیک فروب برگشت. نماز ظهر و عصر و پس از آن نماز مغرب و عشاء خود را به عجله و بدون تعقیبات و نافله خواند و جا نماز راجع کرد، باطابق خانزاده که خود در آشپزخانه بود آمد، از درون جبهه او قوطی سفید آب و سرخاب و سرمه دان و مقاش موکنی را برداشت باطابق خود باز گشت در را از داخل بست، چلو آئینه نشست، از موهای اطراف دهان و دور چشمان خود قدری کند، یک خرده سفید آب به صورت و مقداری سرخاب بلب های چاق آویخته و چین خورده اش مالید، چشمان خود را مثل زالو سیاه کرد، یک نیتنه ترمه شال انگوری خورنگ پوشید و یک چارقدقالی سفید بسر کرد، یک چادر نماز اطلس سبز گلدار از صندوق در آورد و بسر انداخت و منتظر نشست. اما بیاد آورد که باید با خانزاده خانم شام بخورد و بعد منتظر محلل بنشیند، فوراً چارقد و چادر نمازش را عوض کرد و با خود گفت:

— مگر چطور میشود؛ به بیند، کار خلاف شرع که نکرده ام، یک خرده دست توی صورت خود برده ام.

خانزاده خانم را که از درز در کارهای مادرش را دیده و غیظ و نفرتش افزون شده بود صدا کرد و گفت:

— دختر شام بیآور بخوریم. دیر وقت است.



# این پیر زن اسرار آمیز در ارتش غلام یحیی در جه سروانی داشت

وی شوهر خود را با تمام آتش زدن چاهای نفت با کوبچنگ پلیس شوروی انداخت و او را بقتل رساند  
این زن ۵۲ ساله یگی از عمال خطرناک که نیست ها در ایران بود  
عشق یک جوان ۲۵ ساله این زن ماجراجور را بدام انداخت



سروان «سکینه» «عکس راست» از افسران فرقه دموکرات که بجرم سرقت دستگیر و اکنون در زندان بسر میبرد



سکینه

باید يك كار مهم برای من انجام دهی ، گفتم تو هر کاری از من بخواهی انجام میدهم ، گفت سفارت شوروی پنج ماه قبل مبلغ ۲۰ هزار تومان بوسیله کابین «ادا کین» که سابقاً ذرتیریز بوده برای من فرستاد تا يك خانه با مقداری امانتیه خریداری نموده و آنرا در اختیار رفقای خود که از تهران ، بندر پهلوی و تبریز میآیند بگذارم ، ولی من این مبلغ را خرج کرده ام و تا بحال چندبار از من سؤال کرده اند که آیا خانه و امانتیه حاضر شده است یا نه ؟ من در جواب گفتم : هنوز خانه مورد نظر پیدا نشده است ، باین جهت اخیراً بتمام داده اند که اگر تادوماه دیگر خانه را پیدا نکردم پول را بتهران بفرستم ، چون من تمام پول ها را خرج کرده ام تو باید بتهران بروی و سعی کنی در خانه یکی از اعیان کلفتی کنی و سرفرست مقداری پول نقد و کمی جواهر سرقت نموده و ببیانه بیایی من هم طبق دستور احد بتهران آمدم و در مدت هفت ماه احد هم چندبار بتهران آمد و اصرار داشت که زودتر اینکار را علی کنم ، در این مدت از طرف تشکیلات مغفی بن بیغام داده شد که اگر طبق دستور احد رفتار نکنی ترا میکشیم یا تحویل شهربانی میدهم ، بالاخره چند روز پیش من موفق شدم در حدود ۵ هزار تومان وجه نقد و معادل هفت هزار تومان دلار ، ایره ، منات و دینار عراقی و مقداری جواهر و طلا سرقت نموده و فرار کنم ، همینکه بیانه رسیدم احد تمام پولها را از من گرفت و خودش ناپدید گردید

اظهار بی اطلاعی کرد و غمازی گفت که او در تهران است . هنگامیکه غمازی میخواست خانه سکینه را ترک کند ناگهان متوجه شد که يك دختر بچه کوچک از خانه خارج شد و با خدیجه شروع سلام و احوالپرسی کرد . غمازی از دختر بچه سراغ سکینه را گرفت دختر ترک اظهار داشت که دیشب سکینه اینجا بوده ولی بمانان گفته مبادا کسی بگوید که او در میانه است ، و الآن هم پیش اسد رفته ، از دختر سراغ خانه اسد را گرفتند و او هم آدرس دکان اسد سبزی فروش برادر احد را داد . غمازی مستقیماً طرف دکان برادر احد رفت و بخدیجه گفت برو از برادر احد سراغ سکینه را بگیر ، هنگامیکه خدیجه با برادر احد مشغول صحبت بود ناگهان غمازی متوجه شد که یکنفر از داخل دکان برادر احد اشاره کرد که سخنی نگویند ، غمازی بدون درنگ خود را بشهربانی رسانید و از صاحب دل رئیس آگاهی میانه تقاضای کمک کرد ، صاحب دل بعضی شنیدن این ماجرا چون از سابق وضع سکینه آشنائی داشت گفت ، تا نیم ساعت دیگر را دستگیر میکنم ، چون صبح که از منزل با داره میروم دیدم سکینه از حمام خارج میشد ، و لباس نو و تمیزی هم پوشیده بود ، صاحب دل با اتفاق غمازی و سرکس بطرف خیابان مرکزی میانه رفتند پس از ده دقیقه گردش و استفسار از اهالی سکینه را در دکان سلطانی در حالیکه مشغول زدن «فر» بود دستگیر کردند ، سکینه در شهربانی بکلی منکر سرقت شد و این امر را انکار کرد ، ولی غمازی متوجه شد که در حین بازجویی ناراحت است و هر دقیقه دستش را بلباسهاش میزند . غمازی از صاحب دل تقاضا کرد که از سکینه بازرسی بدنی بشود ، بلافاصله صاحب دل بوسیله یادداشتی مامای شهرداری را احضار کرد ، در این اثنا غمازی از ارزش اینها و حرکات دستهای سکینه یقین کرد که پول و جواهرات در بدن سکینه است ، لذا موافقت صاحب دل از خدیجه خواست که از سکینه بازرسی بدنی بکند ، ولی در اولین برخورد لرزش شدیدی سراپای سکینه را فرا گرفت که از نظر هیچک از حاضرین مغفی نماند . در این موقع صاحب دل که در پشت میز نشسته بود متوجه گردید که دست خدیجه ا یک برآمدگی روی شکم سکینه گذشت ، لذا با یک خیز خود را بسکینه رساند و پیراهن او را بالا زد و ناگهان حضار را منظره عجیبی مواجه شدند . زیرا سکینه ۲۵۲ تومان اسکناس بیست تومانی را لای پای خود مخفی کرده بود ، وقتی پولها را از او گرفتند مجدداً تحقیقات شروع شد ، در این موقع باز حاضرین حرکات غیر عادی از سکینه دیدند و مشاهده کردند که وی بی در پی دست بسوهای خود میزند ، هاندم صاحب دل برخاست و موهای سکینه را گرفت و تکان داد ، در این موقع سکینه با عجله خواست دست بند شام سرکس را که گوشه آن از موهای او بیرون آمده بود مجدداً لای موهای خود مخفی کند ، ولی هاندم صاحب دل دست بند را از لای موهای او خارج نمود ، بعد مجدداً شروع بازرسی کرد و پس از لحظه ای سی دلار طلا و بیست دینار عراقی از لای پستان بند سکینه پیدا نمود . یک ساعت بعد غمازی و سرکس و خدیجه و سکینه عازم تهران شدند ، شرا در قزوین در يك مهمانخانه توقف کردند ، در همان شب غمازی از خستگی سکینه استفاده کرد و از او شروع بیا جوجی

مسافرت همدان برگشت و هنگامیکه با سرکس احدی مشغول محاسبه بود ، ناگهان متوجه مفقود شدن ۶۴۰۰ تومان وجه نقدی که در کتو میز خود گذاشته بود شد . هاندم از خاننش راجع آن پول سؤال کرد ولی او هم اظهار بی اطلاعی نمود در این وقت همه نسبت بسکینه ظنین شدند و خانم سرکس شوهرش گفت که سکینه چند روز است ز خانه رفته و شاید این سرقت کار او باشد خانم سرکس بلافاصله با عجله سراغ جواهراتش رفت و دید (يك دست بند ، ۲۲ لیره طلای انگلیسی ، ۴ دلار طلا ، ۲۰ دینار عراقی ، ۲۰ ده مناتی ، ۵۰۰ تومان وجه نقد که در جیب جواهرات بوده نیست ، خانم سرکس با عجله بخانه ربابه قلمه مرغی ضامن سکینه ، و خدیجه معرفت اورفت ، ولی آنها هیچ اطلاعی از سکینه نداشتند . فردای آن روز در حالیکه مأمورین کلاتری مشغول بازرسی خانه بودند ، ناگهان «نوروز» سلطانی خیابان کرکان که صاحب خانه سکینه بود ، بدر منزل سرکس آمد و او هم سراغ سکینه را گرفت ، مأمورین پلیس از او پرسیدند با سکینه چکار دارد ؟ نوروز اظهار داشت که ۱۵ تومان بابت کرایه خانه از او طلبکار هستم ولی او بی خبر امانت خود را از خانه ام برده است ، مأمورین با راهنمایی نوروز هروس سکینه را پیدا کردند و پس از تهدید و بازجویی طولانی نشانی خانه سکینه را که در میدان شهناز خیابان صفا بود از او گرفتند ، ولی مأمورین وقتی بخانه او رفتند . اثری از سکینه ندیدند ، مأمورین پس از تحقیقات زیاد سکینه و عبادالله پسران او را دستگیر کردند و پس از بازجویی های مفصل ، عبادالله بدزدی مادرش اعتراف کرد و گفت تمام پول و جواهرات را سکینه بیانه برده تا برای اسرار فراری فرقه دمکرات خانه خریداری کند . در اینجا مأمورین پلیس موفق بکشف سرمهمی شدند متوجه گردیدند که سکینه تا بحال دو خانه برای اسرار فراری فرقه دمکرات خریده و این سومین خانه بود که میخواست خریداری کند . تحقیقات بعدی از عبادالله که در قمارخانه در حین قمار دستگیر گردید مطالب تازه ای را برای مأمورین روشن ساخت در نتیجه عصر روز یکشنبه غمازی بازرس شبهه هشتم آگاهی با اتفاق سرکس و خدیجه معرفت سکینه بیانه رفت ، این دو نفرش را در مهمانخانه آذربایجان خوانیدند غمازی دو مهمانخانه مطلع شد که سکینه سابقاً در مهمانخانه کار کرده و برای اینکه اطلاعات زیاد تری از سکینه بدست آورد بتواند به آنها دسترسی داشته باشد ، در این مدت سرکس بسافرت همدان برای خرید پوست و روغن رفت ، قبل از مسافرت مبلغ ۴۰۰ تومان از احدی همکار و سرکس برای خرید مقداری پوست گرفت و آنرا با ۲۴۰۰ تومانی که از باقی مانده حسابش از بانک شاهی دریافت کرده بود همه را در کتو میز تحریرش گذاشت و چهارشنبه سه هفته قبل پیش از اینکه سرکس از مسافرت مراجعت نماید ، عبادالله پسر سکینه بمنزل آنها رفت و از خانم سرکس تقاضا کرد مبلغ چهار تومان بابت مساعده حقوق سکینه بآورد ، و از قول مادرش بیغام داد که در اثر وضع حمل عروسش باین مبلغ احتیاج دارد ، خانم سرکس اظهار داشت چون کار مادرش مرتب نیست از دادن این مبلغ معذورم ، سه روز بعد سرکس از

هفت ماه قبل يك زن بلند بالا و چاق ، که صورتش پراز آبله بود و چشم چش زب در اثر آبله کور شده بود ، به خدیجه همشهری خود مراجعه نمود و از او تقاضا کرد برای وی شفای در خانه یکی از اعیان تهران پیدا کند خدیجه از قطرات اشک و گریه و زاری همشهریش سکینه متأثر شد ، همان دقیقه دست او را گرفت و نزد ربابه قلمه مرغی که دلال کتف و نوکر است پرورد ربابه س از یک هفته بسکینه اطلاع داد که در منزل يك خانواده ارمنی که رئیس آن دی محترم و مهربان است کاری برای او پیدا کرده است ، ربابه پس از گرفتن حق دلالتی سکینه را بمنزل «ژولین» سرکس «تاجر» که در خیابان شاهرضا کوی گندوان ، کاشی شماره ۷ واقعست برد . ربابه هفت ماه در این خانه کار میکرد ، مهربانی های خانم این خانه با اندازه می سکینه را آزاد بار آورد که اغلب سه چهار روز متوالی غیبت میکرد و هیچگاه خانم سرکس از او باز خواست نمینمود . در این مدت «ید الله و عبادالله» بمنزل سرکس برای دیدن سکینه مادرشان آمدند و شد میکردند ولی از «اسدالله» پسر سومی سکینه هیچ خبری نبود پس از چند ماه اهل خانه مطلع شدند که سکینه زن پنجاه ساله عاشق احمد کنتراچی اهل میانه شده است و در غیبتهای متوالیش نزد او بسر میبرد ، و این دلدادگی ناپهنگام سبب شد که «اسدالله» پسر بزرگ سکینه از مادر خود جدا شد و با هواز رفت یدالله و عبادالله که در تهران بودند از هشق مادرشان نسبت ببردی بیگانه با خبر بودند ولی نمیدانستند مادرشان بدن و وسیله کارهای دیگری نیز مینماید . در مدت هفت ماه سکینه از تمام جزئیات زندگی خانواده سرکس مطلع شد و چون پول و جواهرات این خانواده در يك صندوق آهنی بزرگی بود سکینه فرصتی برای دستبرد این اشیاء پیدا نکرد . ولی روز ۳۰ تیر چون وضع تهران خطرناک بود خانم سرکس جواهرات و پول نقد خود را از صندوق آهنی بیرون آورد و یکی از دو لایه های چوبی منتقل کرد ، و در تمام مدتیکه خانم سرکس بدینکار مشغول بود سکینه مثل مادر مهربانی او را در این نقل و انتقال راهنمایی و کمک میکرد بدین ترتیب سکینه از محل جواهرات مطلع شد ولی او جواهر نیخواست ، بلکه احتیاج زیادی بپول نقد داشت بیکروز احدی مشغول سکینه بمنزل سرکس رفت و در خود را از میانه تهران بسا اطلاع داد . سکینه فردای آن روز اجازه مرخصی چهار روزه گرفت و مبلغی هم مساعده دریافت نمود و آنگاه بمرخصی رفت ، یک هفته از این ماجرا گذشت ، در این مدت سرکس بسافرت همدان برای خرید پوست و روغن رفت ، قبل از مسافرت مبلغ ۴۰۰ تومان از احدی همکار و سرکس برای خرید مقداری پوست گرفت و آنرا با ۲۴۰۰ تومانی که از باقی مانده حسابش از بانک شاهی دریافت کرده بود همه را در کتو میز تحریرش گذاشت و چهارشنبه سه هفته قبل پیش از اینکه سرکس از مسافرت مراجعت نماید ، عبادالله پسر سکینه بمنزل آنها رفت و از خانم سرکس تقاضا کرد مبلغ چهار تومان بابت مساعده حقوق سکینه بآورد ، و از قول مادرش بیغام داد که در اثر وضع حمل عروسش باین مبلغ احتیاج دارد ، خانم سرکس اظهار داشت چون کار مادرش مرتب نیست از دادن این مبلغ معذورم ، سه روز بعد سرکس از



# دوست شما اندر میکوید وراهنائی میکند



امیدوار باشید! اگر دست بدما و بدسابقه ها از کار کوتاه شود و اینگونه عناصر نتوانند روی کار بیایند و کارها بدست های صالح و مستعد سپرده شود مدرسه ها هم اصلاح خواهد شد و به محیط تحصیل و کسب علم و کمال تبدیل خواهد یافت ...

**آقای اسمعیل ق. ی.** - کشور احتیاج به افراد تحصیل کرده دارد خواه در دبیرستانها تحصیل کرده باشند و خواه در هنرستان ها، هر کدام خوب تحصیل کرده و واقعاً تحصیل کرده باشند تاج سر کشورند، شما به پیشینیه که کدام رشته شوق و علاقه دارید دنبال همانرا بگیرید. برای مملکت فرق نمی کند.

**آقای قاسم اسمعیلی** - خیلی از صورتها مثل صورت شاهست که صابون به آن سازگار نیست و آنرا پر از جوش میکند خصوصاً صابون های متفرقه که مخصوص شستوی صورت ساخته شده است. اگر هم ضمن دستورهای ضد جوش صورت در مرحله استعمال صابون دستور داده شده است نه صابون است بلکه صابون های مخصوص صورت است.

**آقای شاطر اصغر زردشت** - تهران - اگر اوضاع کشور خوب شود و امنیت و نعمت در آن فراوان گردد البته ایرانیانی که طی نیم قرن اخیر بتدریج جلای وطن گزیده اند به کشور خود باز خواهند گشت.

**آقای حسین مشکلائی** - مسجد سلیمان - نویسنده گان این مجله که در نامه خود نام بر هید از حسن نظر و علاقه مندی شما متشکرند و خواهند کوشید بیش از پیش خرسندی و رضای خوانندگان عزیز را جلب کنند.

## نالها و شکایات مردم



### الکراف کندرو!

**آقای حسین مشکلائی** مقیم مسجد سلیمان شکایت کرده است که درباره مطلب لازمی در تاریخ ۱۹ شهریورماه بموجب قبض شماره ۵۲۶۰۸ اذاهوازه اصفهان با آدرس کامل تلگراف کردم و این تلگراف شانزده روز بعد یعنی در تاریخ سوم مهرماه به محل رسید و این تعویق موجب زحمت و زیان این جانب شد.

تهران مصور - درین زمینه شکایات دیگری هم میرسد. علت این بی نظمی چیست؟

### سرگردانی محصلین

**آقای محمد هاشم کارگر** ز فیروز آباد فارس از طرف اهالی شکایت کرده اند که دانش آموزان کلاس سوم متوسطه بدلیل نرسیدن دستور و بودجه کلاس سرگردان مانده و از شکایات خود هنوز نتیجه نگرفته اند.

تهران مصور - امسال بطوریکه دیده میشود در تأسیس و برقراری کلاس های دبیرستان ها و شروع دروس بی ترتیبی زیاد بوده است و هنوز هم بعضی کلاس ها دبیر ندارد!

### توضیح درباره شش زندانی اهواز

از طرف رئیس شهربانی کسل کشور در باره دادخواهی شش نفر زندانیان شهربانی اهواز نوشته شده است: جاسم مرادی فرزند محمد، مصیب جعفری فرزند محمود منصور شرفا فرزند علی، حسین طرفی فرزند عبدالله، حسین کبکی فرزند علی، محمد رضایی فرزند رضا از زندانیان اعزامی آبادان به اهواز بوده اند که هر شش نفر بانها قتل عمده عبد الرسول لسانی به استناد رأی دادگاه تجدید نظر به حبس دائم با اعمال شاقه محکوم شده اند و فرجام خواهی آنان از عرض ملوکانه گذشته و مورد تصویب واقع نشده است.

### درخواست تبدیل به شهرستان

از اواخر عهده بی مهاتلکراف کرده و بدینوسیله خواستار شده اند که در تقسیمات جدید کشور اهر مبدل به شهرستان شود. جمعی از اهالی نیز برای تأمین همین منظور متعین شده اند.

### دوشیزه اذر س.

بعضی ها اینطور رای میدهند که الکی که بمصارف طبی میرسد نجس نیست ولی حکم شرع و عقل الکی که بمصرف آشامیدن میرسد چون زیان دارد و عقل را از اهل میکند نجس ظاهری باید گریزان بود. البته نوع غذا در ریزش موی سر مؤثر است و بهترین رژیم غذایی درین مورد غذایی است که حیوانات و بقولات و روغن های نباتی در آن زیادتر باشد. دوست شما اگر بحکم معاینات طبی دقیق مسلم شده است که بچه دار نخواهد شد باید با شوهر خود بیشتر سازش و مدارا کند و با حسن اخلاق و داشتن صفات عالی این نقص خود را طوری جبران کند که شوهرش هرگز فکر ترک او را به مغز خود راه ندهد.

**آقای رضا منصوریان گرمانشاه** - تا آنجا که شنیده ام تاکنون بشر توانسته است تا ارتفاع یازده هزار متر هم خود را برساند. اکثر کشور های بزرگ امروز هواپیمای جت دارند.

**آقای سیف الله زعفری** - آدرس: نویسنده می که اسم برده بید همین تهران مصور است. دنباله داستان بی عرضه باید وقتی نوشته شود که بچه های احمد بزرگ شوند و معلوم افتد که سرمشقی های پدر خود را تا چه حد بکار بسته اند.

**آقای ا. عاملی** - تهران. - متأسفانه فعلاً آنچه پیشنهاد کرده بید مورد احتیاج نیست.

**آقای ناصر اژدری اهواز** - نویسنده فانتزی بقلم شما هم از شما بدلیل آنکه از فانتزی هایش خوششان می آید ممنون است.

**آقای سهراب قربانی اهواز** - اینکه گاه می بینید که از میان ستارگان چیزی نورانی خارج میشود و مسافتی را میپیماید و خاموش میشود دلیلش تصادمات و حوادث فلکی است که موجب درهم شکستن ستاره می میشود و پاره های متلاشی آن بصورت یخ شهاب در فضا سیر میکند تا در محیط جاذبه ستاره دیگری قرار گرفته و در آن سقوط کند، گاه هم این چیزها بزمین می رسد.

**دوشیزه مهر نوش م. ت.** - قدتان را با تمرین های ورزشی مخصوص و آویزان شدن و کشیدن عضلات تا چند سال دیگر ممکن است قدری بلندتر کنید. درباره موخوره درین صفحه مکرر دستور داده ایم. آدرس منزل این آقا که تصدیق اهل فن هیچ هنر مطبوعی ندارد بکار شما نمیخورد، دختر نباید بفرمایند چیزها باشد.

**آقای ناصر شفیعی** - هیچوقت یک دولت بزرگ خارجی دلسوزی حقیقی برای یک کشور کوچک ندارد و اگر که بهائی باو بکند فقط برای حفظ منافع خود و جلوگیری از خطرانی است که ممکن است متوجه خودش شود.

**آقای فضل الله هاشمی** - تهران مصور پیوسته میگوید حقایق امروز را برای روشن شدن ذهن مردم بنویسد و اگر بعضی جرات این روش را نداشته باشند باید دلش را از خودشان بپرسند. نظریات و پیشنهاد های شما اوج به اصلاح امور بسیار خوب است و امیدواریم خدا عاقبت مملکت ما را در مقابل حوادث دهر و مطامع بیگانگان و عمال آنان بخیر گرداند.

**آقای ج. پور جهانی تبریز** - کتاب فارسی راجع به پیچیدن موتور های دینام و ترانسفور ماتور سراغ نداریم و فرانسه آ را هم کتاب روشی های تهران ندارند. در محل خود از یک کتاب فروش معتبر خواستار شوید تا سرفرست برای شما تهیه یا وارد کند.

### از استاد نظام وفا

## فرشته دل

چه غم مرا دل اگر سالهاست ویراست  
که سالهاست در آن کنج عشق شهبان است  
دلسم بیاد جوانی هنوز می لرزد  
اگر چه موسم پیری و فصل نسیان است  
**تو ای فرشته دل تا در اصفهان هستی**  
بهشت آرزوی بیدلان صفاها است  
بجز فراق که مشکل بود تحمل آن  
بهر چه امر کنی بر وجود آسان است  
تو نو بهاد منی خرم است از تو دلم  
تو آفتاب منی روشن از توام جان است  
**عشق کوش گر آرزو م و حسن دای دوست**  
که عشق حسن و عفاف نور انگهبانست  
کسی که خاطر آرزوهای سازد شاد  
چگونه دعوی آن میکند که انسا است  
کجائی ای همه را آرزوی دین تو  
بخوان عشق تو آخر نظام مهبان است

**آقای خسرو مرتضوی دانش**  
آموز دبیرستان نظام تبریز - از حسن نظر و علاقه مندی شما به مجله متشکریم و بر مطالب اجتماعی مجله خواهیم افزود.

**دوشیزه رث. شیراز** - به پیچ و بهیچ وسیله خود را باین آقا که عقل شما را دزدیده است نزن یک تکبید و در همین بی اعتنائی که دارید باقی بمانید. آن آقا اگر بشما علاقه داشته باشد و گر نظر سوء نداشته باشد و اگر مرد زن گرفتن و تشکیل عائله باشد بخواستگاری شما خواهد آمد و اگر این صفات را نداشته باشد دلپستن باو عین دیوانگی و موجب ضایع کردن آئینه شاست.

**بانول. ناشناس** - اگر و اما شوهر شما اینقدر بد است! اینطور علنی و وقیحانه مرتکب شنایع میشود و اینطور گستاخانه و از روی بی حیالی شما را بملت لاغری خوار و خفیف می شمارد چه بهتر که وسیله بی بدست کسان خود برانگیزید و بحکم شرع و قانون جان خود را از دست او خلاص کنید ولی انصافاً اگر سوء رفتار و کج خلقی و بی نظمی هائی دارید که موجب بی احترامی شوهرتان شده است قدری متوجه رفتار خود بشوید و خود را عوض کنید و گرنه بهر کجا که رو آورید آمان برای شما بهین رنگ خواهد بود.

**آقای محمود رشیدی آبادان** - مزاجت بایک دختر آشنا که شخص خصوصیات زندگی او را بداند و از اخلاق او آگاه باشد خیلی خوب است ولی در درجه اول این شخص باید ببیند که آیا مرد زندگی هست و وسیله و درآمد کافی برای اداره زن و خانواده دارد یا نه. بنا بر این یک محصل نباید باین فکرها بیفتد.

**آقای منوچهر م. ج.** - راهنمایی ما در حق شما که به مهندسی و میکائیکی علاقه دارید اینست که در اولین فرصت درین رشته ها تحصیل بکار کنید.

**آقای توفیق قرآنی** - همدان فعلاً صفحه کافی برای نشر داستان هفتگی کودکان نداریم.

**آقای خانم ا. و.** - کلیه دارو هائی که تا این اواخر برای علاج بیماری سل در نقاط مختلف دنیا کشف شده بایران آمده و مورد استفاده قرار گرفته است و امروز امیدواری به ممالجه این مرض نسبت به چند سال پیش خیلی بیشتر شده است.

**آقای بیگلر انجمن جوان تهران** - هنوز موقع آن نشده است که دنباله داستان حقیقی بی عرضه نوشته شود. فقط ملاحظه میکنید که احسان حق داشت از اوضاع ما اوس باشد!

**آقای فروزان گچساران** - ما مسئول سحت و سقم آگهی هائی که در مجله منتشر میشود نیستیم. مستقیماً با صاحب این آگهی که آدرس خود را هم داده است مکاتبه کنید.

**دوشیزه م. تهران** - دختر خانم غافل هوسران، از اینکه نوشته بید پیداست که دامی برای شما گسترده شده است و این آقا که با وجود نامزد داشتن شما خود را اینچنین جلال و جبروت بچشم شما میکشاند و گاه هم بی مقام میدهد که بمنزلش تشریف ببرید و شما اینطور دیوانه وار و ابلهانه شیفته او شد بید فقط میخواهد هوس و شهوت خود را از شما سیراب کند و بعد شما را پیش صدها زن و دختر بفرستد که بدست اینگونه افراد به وادی فحشاء و بدبختی فرستاده میشوند. حواستان را جمع کنید. هوس خود را به نیروی عفاف و تقوی و قناعت زیر پا بگذارید. بانامزد خود فادار باشید و برای رهائی از شر این گرگان ظاهر آراسته که فوت و فن های لازم را برای فریفتن دختران غافل خوب و ماهرانه بلدند هر چه زودتر با نامزدتان عروسی کنید.

**آقای د. الف آبادان** - شما خیال میکنید همه این مردمی که کاری دارد و نان خود را در میاورند کار خود را بوسیله یک نفر دیگر بدست آورده اند یعنی یک نفر. ستان را گرفته و سر کاری گذاشته است! اینطور نیست! آنرا مخصوصاً شما که بهر کار کوچک هم قانع هستید چون جوان هستید، چون سواد دارید، اگر همت و پشت کار و ثبات هم بر خلاف آنچه در نامه قبلی خود نوشته بودید داشته باشید چند روزیکه با فکر روشن و با داشتن نقشه دنبال کار بروید کار خواهید یافت لااقل پنجاه درصد کسانی که کار و پیشه می دارند و زندگی خود را میگردانند نان روشن بینی و قوت اراده و ابتکار خود را میخورند!

شما بقول خودتان پیش ازین بجاهای مختلف سفر کرده و بکارهای مختلف مشغول شده بید. پس چه شده است که در هیچیک از آنها دوام نیارودید؟ آیا دلیلی جز مردم خیالی شما داشته است؟ آیا جز بان جهت بوده است که ضمن اشتغال بهر کار طبع فرونی طلبان چشم هوس بکار دیگر داشته است؟

**آقای ع. س. د. مشهد مقدس** - علت اینکه افراد درستکار و با تقوی و بی غرض در دستگاهها و ادارات دولتی غالباً عقب میمانند و از دست دزدان و نادرستان لطمه میخورند اینست که هنوز هم اکثریت با کسانی است که در سایه تعلق و چابکدستی و تن به بودیت دادن و پشت هم اندازی موفق میشوند و عقل اولیاء امور را میزدند. و فقط خدا میداند که در مملکت ما چه وقت این موجبات ترقی عصری ارزش خود را از دست خواهد داد و حق بحق دار خواهد رسید!



# آلكاسلزر

## معالجات فوری سردرد و سوءهاضمه

سردرد و سوء هاضمه اغلب همراه هم هستند و الكاسلزر دشمن فوری و فوری هر دو آنهاست يك با دوقفس الكاسلزر را در يك لیوان آن انداخته و مایع گازدار و مطبوع آنرا بنوشید تا فوراً راحت و آسوده شوید. الكاسلزر را از داروخانه‌های معتبر تهیه و همیشه در دسترس خود داشته باشید.

نابنده انحصاری ایران شرق تلهف ۳۸۴۵۳

الكاسلزر سلامتی خانواده شما را بیمه مینماید.

لرله معتری ۱۶ و ۳۰ قفس



**Alka-Seltzer** MILES LABORATORIES, LTD. BRIDGEND, WALES, U. K.

کلاس تخصصی علمی و عملی - حضوری و مکتوبه، برق، رادیو، و بیچال برقی خیابان شاه چهارراه آشیخ هادی مکتب کاشی ۹۶۹ ۲-۳



### درمان قطعی سوزاک

سر ویس مخصوص برای بانوان امراض جلدی - ضیق مجرا - ورم پرستات - امراض زنانه - نازایی - ضعف قوه باه خیابان سبه مقابل پست خانه تلهف ۳۳۴۱۶ دکتر دانشگر

پنپترو تنها امیدوارکننده برای رفع سرماخوردگی اطفاشان **PENETRO QUICK ACTING RUB**

باتو کارهای لوکس و مطبخین شرکت عباد به اصقهان ویزد و رفسنجان و کرمان مسافرت کنید سر ویس کرمان یکشنبه سه شنبه پنجشنبه هفت و نیم صبح سر ویس اصقهان یزد سه روز غیر از سه و دو هفت و پنج نشانی بودوجهری ساختمان معطر تلهف ۲۸۲۹ و ۲۱۳۲۳۰

# رادیو تست



آگهی زیبا **TEST RADIO**

مدلهای جدید رادیو تست با امواج کامل و موج ۷۵ متر رسید. رادیو تست از حیث شکل و کار و استحکام بی نظیر است ممکن نیست مدلهای جدید رادیو تست را به بیند و بسندید در ولایات به نمایندگان فروش رادیو تست مراجعه فرمایید. نماینده انحصاری شرکت رادیو غرب چهارراه اسلامبول جنب سینماها

## قابل توجه

ترباک : با سم مهلك خانان بر انداز  
ترباک : بادشمن شما و خانواده شما  
ترباک : بادشمن کار فعالیت و انرژی شما  
ترباک : بادشمن هستی سرمایه و آبروی شما  
معتادین محترم هر چه زودتر تصمیم بگیرید و خود را از این سم مهلك نجات دهید.  
قرص ترک ترباک نیک ویتامینه که تحت نظر اطباء متخصص و با اجازه نامه رسمی وزارت بهداشت تهیه شده بهترین و آخرین معالجات سریع و قطعی شما این سم مهلك است.

بانوان و آقایان خوش سلیقه همه رنگ پوشاک گرگی با بهترین بافت، جدید ترین مدل، عالیترین نقش و ارزندهترین قیمت پوشش اول لاله زار

## تقریح ولذت مسافرت

### با ک. ال. ام

مقصود و منظور مسافرت مهم هستند و ضرورتیست که در این راه از حداکثر لذت مسافرت بهره مند شوید. در حالیکه در صندلی راحت هواپیمای لوکس چهار موتوره کنستالسیون یا DC-6 ک. ال. ام. استراحت میکنید غذاهای لذیذ و اشتها آور آب میوه و یا مشروبات گوارا شوکلات و غیره را از خانم متبسم مهماندار میگیرید. در این چند ساعت پرواز شاید از تمام مسافرت خود دامن تر میشوید و یک خاطره شیرین ولذت بخشی را برای شما که با خطوط هواپیمایی پادشاهی هلندی مسافرت میکنید باقی خواهد گذاشت.

برای کب اطلاع و تهیه جا، به آژانس مسافرتی خود و یا به شرکت پرس اکسپرس خیابان سعدی تلهف ۳۷۰۰۰ ۳۸۱۷۶ و ۳۴۹۳۷ مراجعه فرمایید

لطافت و درخشندگی این موهای زیبا که به سر زبانها افتاده در اثر شستشوی با شامپو کریم شامپو کریم که مرکز کیفیت بریلد بهترین شستشوی مای آلمانی تهیه شده مرکز فروش: بنگاه داروئی نیک ناصر خسرو تلهف ۳۳۸۴۲ دکتر زلفیرت بوجود آمده است

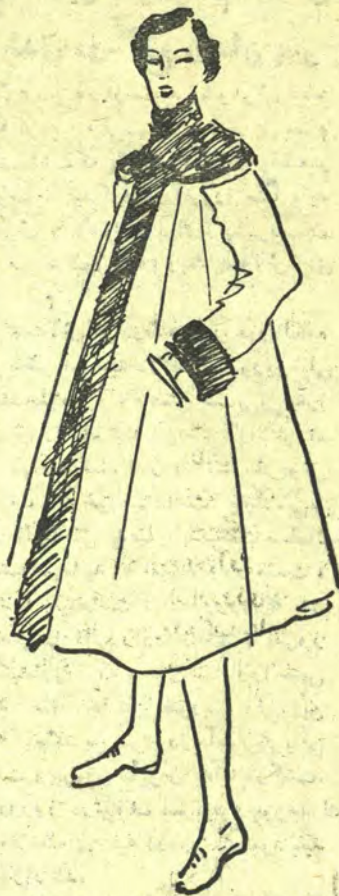
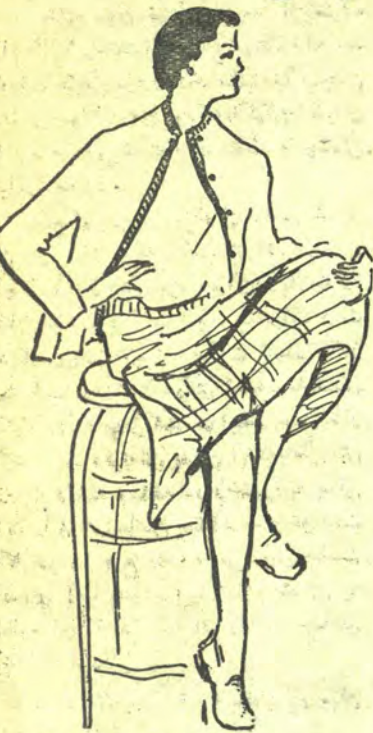
مین! این را از این نم رسا برین برتنگ زیباست  
نمیدانم پشت پرده صرف میکنه  
ایضا سر زودتر باش سپه دکتر زلفیرت آشنا شده بودیم  
مجب منم نمیدانستم این همه زیبا و لطافت با استعمال شامپو دکتر زلفیرت  
دکتر زلفیرت برتنگ



زندگی اسرار آمیز گونگان در شکم مادر!
گودگان در رحم مادر نگان میخورند، استراحت میکنند،
سکسکه مینمایند، دست و پا میزنند، انگشتان خود را هیلیسند،
و از حوادث خارجی متأثر میشوند!
خانمهای پر خور باید مواظب باشند که بچهایشان
پر خوری را از آنها بارت نبرند!

سالن مد و زیبایی

تهران مصور



پالتو زمستانی با پوست یقه و سردست
اگر پوستهای آنرا بردارید در پاییز میتوانید
از آن استفاده کنید.

بلوز پشمی نازک با یقه باز شکاری،
شال کردن و کمر بند سیاه و دامن بچازی
کلنت پشمی پر رنگ دودی کمرنگ، دودی
پررنگ، و زرد و سیاه، بلوزا میتونید
از پارچه های ابریشمی جالوس بدوزید.

پاصخ پیرمیش بانوان و دوشیزگان

دو میز ایران ۰۰ و ۰ از تهران
لك صورت ممکن است علل مختلفی
داشته باشد، از قبیل خوب کار نکردن کبد،
سوختگی از آفتاب، خوب کار نکردن تخمدانها
بدی هضم و غیره، اگر نقصی از لحاظ سلامت
عمومی در فرد مشاهده میکنید باید بطیب
حاذی مراجعه نمایید، تا علت اصلی را بر
طرف کند، بعد لك صورت خود بخود ایل
خواهد شد، خط شما هم خوبست ولی البته
نمیدانم کلاس چندم هستید و سندان چقدر است
دوشیزگان - پروانه - آذر - فزریا
قزریا - د. ارافهان
۱- به عقیده فرم من دو پوش های مدارس
باید با نظر وزارت فرهنگ تهیه شود، ولی
متأسفانه تاکنون برای آن اقدامی نشده و هر کس
بر تنگی بیرون میآید، اذاین لحاظ برای
مدل آن نمیتوان فرم بخصوصی فعلا در
نظر گرفت.
۲- برای لاغر شدن بهترین وسیله

بدن او از میان رفت و شفا یافت. همچنین
ژنی بسراغ دکتر مزبور آمد و گفت طفل
پنجساله ام در خوردن کردو اسراف فراوان
میکند. پس از تحقیقات معلوم شد که زن
مزبور در آخرین هفته های آستنی خود
روزانه يك كيلو گرو میخورد و است و
اینك اثر آن بعد از پنج سال در طفلش هویدا
گردیده است.
ناید تصور کرد که بطور حاد اسراف
در خوردن بعضی اغذیه موجب حساس شدن
کامل کودک در آن مورد خواهد بود. ولی خطر
در آن نوع است که در فامیل آن طفل تمایل
مخصوصی به پر خوری وجود داشته باشد.
(دو اسنو) بزرگ هلاک برای اینکه
به پر خوری گودگان پیش از تولد پی برد
آزمایش مال ملاحظه می عمل آورد. است
بزرگ هلندی این کشف را با استفاده از
طریقه « افزایش غیر طبیعی آب جنین »
استنباه کرد.
او میدانست که جنین دم بدم از این
مایع بلع میکند و اینجهت بفکرش رسید
که بمایع مزبور مقداری « ساخارین »
تزیق کند.
صقل این مایع شیرین را بانهاست
اشتها و میل وافر بلعید و بدین طریق زحمت
مادر را تسهیل نمود.
دکتر دو سنو این طرز جدید را در
مورد جنین کودک معمول داشت بدون
اینکه کودک اندک ناراحتی در خود احساس
نماید. ولی این آزمایش کاملاً مدلل نمی-
سزد که طفل در رحم مادر دارای حس
ذائقه باشد، بیاری زحمت ل موع ولادت
انگشت بدمان دارند و بعضی آقدر انگشت
خود را در شکم مار لسیه اند که موقع
تولد انگشتان آنها باد کرده است

طب امروز میگوید که کودک در بطن
مادر عالی بخصوص دارد. و بر اثر عوالم
خارجی متأثر میشود. در شکم مادر نگان
میخورد، دست و پای خود را باز میکند،
استراحت میکند، میخوابد، سکسکه می
کند، انگشت ابهام خود را در دهان فرو
میبرد حتی تعقیبات و آزمایشها ثابت کرده
که کودک صداهای خارج را می شنود و
رغبت و نفرت خویش را از این صداهای ظاهر
میسازد.

بعضی از پزشکان فکر میکنند که طفل
پیش از تولد ممکن است از اشارهای عصبی
رنج برد.
مثلاً هنگامیکه مادر در حال عصبانیت
است طفل پاهای خود را در رحم نگان می-
دهد و بیش از معمول نگان میخورد، اگر
ناراحتی مادر ادامه پیدا کند وزن طفل
پنداز تولد يك يادو كيلو از وزن متوسط
کتر میشود و حتی ممکن است در دو ساله
اول زندگی از این بابت معذب باشد

پزشکان امروزه پیدان سفارش می
کنند که باز آن آستن خویش با نهایت
دقت و مهربانی رفتار کنند و باستانی
خوراکیها، به خواسته های آنان ترتیب
اثر بدهند. زیرا به تجربه ثابت شده که زنان
پاردار اگر در قسمت غذا رعایت هداست
را نکنند طفلشان دچار عواقب ناگوار آن
خواهد شد. مثلاً اگر مادری در صرف
اغذیه آلبومین دار اسراف نماید ممکن است
در تمام مدت زندگی طفلش پر خور شود.

زنی که بچه هشت ماهه می در بطن
خود داشته ترغیب میکند که شبی به کنسرت
رفته بود، هر بار که تماشاچیان برای
فوازگان آف میزدند طفل در شکم او
پهمان اندازه نگان میخورد.
زنان دیگر اظهار میدارند که هر دفعه
که از جلو دستگامهای لباس شوئی عبور
میکردند از صدای ماشین مزبور بچه در
بطن آنها نگانهای شدید میخورد.

دانشمندان برای تعیین مقدار و کیفیت
این حرکات آلتی تمیبه کرده اند. بدین ترتیب
که چهار کیسه کائوچومی را بر آهوا کرده
و بشکم زن حامله گذاشته آنگاه کیسه های
مزبور را به آلت تناسلی متصل نوردند، بدین
طریق حرکات طفل بوسیله آلت مزبور در
کاغذ ثبت شده و در نتیجه معلوم گردیده است
که صدای زنگ معمولی درها، بلا فاصله
پنداز يك ثانيه، در طفل تولید اضطراب
میکند. پزشکان دست به آزمایش دیگری
زده اند بدن منی که برای تعیین چگونگی
تأثیر صداهای خارج در نلب کودک، يك
پلند گو بشکم زن گذاشته و سپس با
میکروفونی کوچک تعدد ضربات قلب طفل
را ثبت و یادداشت کرده اند. در نتیجه معلوم
شد بعد از هر صدایی که در خارج تولید میشود
قلب بچه بطور متوسط ضرباتش از ۱۳۸ تا ۱۴۴ بار در دقیقه بالا میرود.

یکی از زنانی که در دانشکده «فیلز»
تحت آزمایش قرار گرفته ۳ هفته متوالی
گرفتار يك كراتنی مخصوصی شد و طبق
کنترل روزانه پزشکان، طفل این زن در
این سه هفته هر روز دو بار بیشتر از معمول
نگان میخورد.
زن دیگر که پنج ماهه آستن بود

از يك زاكت و بلوز پشمی بافتنی
سراسر بجز بدون پالتو، و تمام زستان
بايك پالتو روی آن میتوانید استفاده كنيد
يكی دو دامن پشمی و چند بلوز و زاكت
بافتنی تمام زمستان لباس گرمی برای شما
خواهد بود.

تهران مصور
تحت نظر هیئت تحریریه اداره میشود
مؤسس: شادروان احمد دهقان
دارنده امتیاز: مهندس عبدالله والا
مدیر داخلی مهندس ع زرمهر
اداره لاله زار تلفن ۳۷۳۵۱-۳۴۹۵۹
بهای آگهی سطری ۱۵ ریال
بهای اشتراك ششماه ۱۷۰ ریال
داخله یکساله ۳۰۰ ریال یا سه برک
قرضه ملی
خارجه زمینی ۴۵۰ ریال
ششماه ۲۵۰ ریال
ورزش است، بشرطی که آب زیاد نباشد امید
کم کردن غذاهای پرچربی و نشاسته می
بیز مؤثر است.

سالن مد
پاریس گریستیان دور - تهران جنرال مد
هر دو لباس آخرین مد میدوزند
اولی پنجهزار کیلو متر باشما فاصله دارد - ولی جنرال مد
همیشه در دسترس شماست
جنرال مد لاله زار کوچه برنن تلفن ۳۲۹۹۳
شماره ۴۸۱



# مردی ناشناس با چند ضربه کارک این مرد را از پای در آورد!

وقتی ممکنه دوده از هم گشود شوهرش را در رختخواب غرقه بخون یافت!  
روزها هنگامیکه دخترک بزندان میرود و برادرش را در پشت رده‌های  
زندان می‌بیند، در حالیکه اشک از چشمانش سرانیر میشود میگوید:  
من تا هم دارم شوهر نخواهم کرد، زیرا نمیخواهم من خوشبخت بشوم و تو که بخاطر من



امیر پس از آنکه یحیی را بیهوش کرد او را بقتل رساند

و قسم خورد که علیه من در شهرسانی  
شهادت بدهد.

پس از اینکه امیر بدین طریق بجرم  
خویش اقرار کرد او را با پرونده ام  
بهران فرستادند و دادگاه عالی جنایی  
بجیسی آمد، محکوم شد و دیوان کشور  
نیز حکم را ابرام کرد. هم اکنون مدتی  
است که امیر در زندان قصر بسر میبرد.  
در ملاقاتی که هفته گذشته از او کردم  
پرسیدم مادر و خواهرت کجا هستند...  
آهی سوزناک کشید و گفت: مادرم، مادرم  
چند ماه بعد از دستگیری من طاقت نیاورد  
و مرد و خواهرم نیز بتهران آمد و بطنه  
یکی از اقوام خیلی نزدیکان رفت تا  
توانست سیکل اول متوسطه را تمام کند.  
سپس بعنوان آموزگار مشغول کار شد. او  
حالا هفته‌ای دو بار مرا ملاقات میکند و  
همیشه برام اشک میریزد. تا بحال چندین  
خواستگار برایش پیدا شده ولی او همه  
را رد کرده است، وقتی میگویم زهرآجان  
چرا شوهر نیکنی... میگوید: داداش تا  
هم دارم شوهر نخواهم کرد. نمیخواهم  
من خوشبخت بشوم و تو در گوش زندان  
من خودت را بدبخت کردی عروسیم را  
تهیینی.....

قطوری برایم تشکیل دادند، در صورتیکه  
بعدها قسم تا امروز روابطم با سکنه از  
جنبه عادی تجاوز نکرده است، ولی مگر  
در آنوقت کسی گوش شنوا داشت که  
حرف مرا باور کند خلاصه تنها چاره من  
برای خارج شدن از زندان این بود که  
رضایت یحیی را جلب کنم. بالینکه قلباً مایل  
نبودم در مقابل او خودم را کوچک کنم  
ولی برای اینکه مادر و خواهرم گرسنه  
نباشند یروز از یحیی با التماس تقاضا  
کردم که از سر تقصیر من بگذرد. یحیی  
لبخندی زد و گفت: من خودم هم میدانم  
که تو تقصیر نداری، ولی آزادی تو از  
این زندان یک شرط دارد و آن این است  
که رضایت بدهی زهرآجان را بین  
بدهند. سکنه نیز او را اهل حاضر نبود که من  
زهرآجان را بگیرم ولی حالا که میخواهم او  
را بجرم خیانت طلاق بدهم حاضر شده است.  
این پیشنهاد یحیی مانند نشتری در قلبم فرو  
رفت، ابتدا هر چه فکر کردم که خودم  
را به اجابت در خواست او راضی کنم  
دیدم میسر نمیشود؛ دو شب بعد ناگهان  
فکری بخاطرم رسید، با خود گفتم بگذار  
باو قول بدهم تا از زندان خلاص شوم بعد  
فرست خواهم داشت که بهر طریقی شده  
شر او را بکنم. موافقت خود را یحیی  
اطلاع دادم و او نیز مرا بقید کفیل از  
زندان آزاد کرد و قرار شد پس از آنکه  
مراسم عقد کتان او با زهرآجان انجام شد رسماً  
از من رضایت بدهد. دو روز بعد مخفیانه  
به محضری مراجعه کردم و زهرآجان را بقید  
یحیی در آوردم، او نیز فوراً از من رضایت  
داد و پرونده ام بایگانی شد. هیچکس جز  
چند نفر از ماجرای عقد خواهرم اطلاع  
نداشتند و من تصمیم گرفتم تا هیچکس  
ندانسته کار یحیی را یکسر کنم.

آنشب اصرار یک کاسه آش از مادرم  
گرفتم و کرد مخصوصی که انسان را بیهوش  
میکرد آهسته داخل آن کردم و بوسیله  
خواهرم زهرآجان آنها فرستادم، زن و  
شوهر هر دو بیهوش شدند و من توانستم  
منظور خویش را انجام دهم. ولی بعد از  
مرگ یحیی دیگر میخواستم با سکنه قطع  
رابطه کنم، ولی او از این امر عصبانی شد



دو هفتاد و دو ساله امیر با کمال و قناعت در جوابم گفت:  
بجهنم که شوهرت مرد. او مردی نبود که  
کسی بعد از مرگش بیادش باشد این حرفها  
را وقتی از زبان امیر شنیدم چنان عصبانی  
شدم که با فریاد او را از طاق بیرون کردم.  
میخواستم همانشب بیایم اینجا ولی با خود  
گفتم صبح بروم بهتر است. بر اثر همین  
مطالب بلافاصله مأمورین بسراغ امیر  
رفتند و او را با خود به شهرسانی آوردند.  
چند روزی او را در زندان نگهداشتند ولی

پیدا کرد من هم از سکنه و شوهرش قطع  
رابطه کردم، ولی دیشب «امیر» بسم  
اصرار داشت که یک کاسه آش به آنجا بدهیم  
مخصوصاً تا یکد کرد که آش را حتماً باید  
خواهرش «زهرآ» برای آنها ببرد بهین  
جهت من هم قبول کردم و یک کاسه آش برای  
سکنه دادم.  
کاسه آش که در ظاهر چیز فوق العاده  
مهمی بنظر نمی رسید در نظر مأمورین خیلی  
بزرگ جلوه کرد، و همان شب بی یحیی  
و دخترش را با سکنه زن یحیی آزاد کردند  
ولی اظهار داشتند امیر را تا اتمام بازجویی  
در توقیف نگه خواهیم داشت. بیچاره بی یحیی  
صغیر در حالیکه مثل پیدمبار زید میگفت. مسلمانها  
مگر شما نمیدانید که امیران آوردنست،  
امیر تنها امیدماست. او از روزی که پدر  
مرحومش در رفانی راوداع گشت تا امروز  
از مانگهداری کرده، حالا شما او را حبس  
میکنید، ما از کجا نان بخوریم. ولی این  
حرفها کوچکترین اثری در مأمورین باقی  
نگذاشت و پیره زن مایوس بجان بازگشت.  
امیر دوزخ در توقیف بسر برد و چون مدرک  
قابل ملاحظه ای علیه او در دست نبود بقید  
کفیل آزاد شد.

چند روزی از این جریان گذشت.  
جنسازه یحیی مقبول بظاک سپرده شد و  
مأمورین نیز کلیه سعی و جدیت خود را  
برای پیدا کردن قاتل بکار بردند ولی  
کوچکترین نتیجه ای بدست نیاوردند تا  
اینکه درست پانزده روز پس از بظاک  
سپردن یحیی یک روز سکنه با کمال عجله  
خود را به شهرسانی رسانید و اظهار داشت:  
آقایان من نسبت به امیر سوء ظن دارم و  
مطمئنم که حتماً در قتل شوهرم دست دارد.  
اگر بخاطر داشته باشید او قبل از مرگ  
شوهرم روی جریانی با یحیی اختلاف پیدا  
کرد و حتی کارشان به شهرسانی کشید و چند  
روز هم امیر در زندان بسر برد این موضوع  
و جریانی که شب گذشته از امیر بدیدم مطمئن  
کرده است که او حتماً از مرگ اسرار آمیز  
شوهرم اطلاع دارد.

دیشب در حالیکه من با کمال دلنگی  
از مرگ شوهر مقولم در اطاق نشسته و  
مشغول فکر کردن بودم ناگهان در اطاقم  
باز شد و امیر وارد گردید بعد از اینکه مدتی  
از اینطرف و آنطرف صحبت کرد و مرا  
تسلیت داد، دفعاً از من تقاضای نامشروعی  
کرد. من اقرار میکنم که  
قبل از مرگ یحیی نسبت بساو بی میل  
نبودم، ولی بعد از آن واقعه بکلی احوالم  
تغییر کرد بهین جهت تا آنجا که توانستم  
به امیر اسرار کردم مرا آزاد بگذار و ولی  
چون او با زحرفش را تکرار کرد گفتم مگر  
تو میدانی که من تازه شوهرم کشته شده و هنوز  
قاتل او پیدا نشده و کفنش خشک نشده  
است، با اینوصف این چه توقمی است که  
از من داری؟

امیر با کمال وقاحت در جوابم گفت:  
بجهنم که شوهرت مرد. او مردی نبود که  
کسی بعد از مرگش بیادش باشد این حرفها  
را وقتی از زبان امیر شنیدم چنان عصبانی  
شدم که با فریاد او را از طاق بیرون کردم.  
میخواستم همانشب بیایم اینجا ولی با خود  
گفتم صبح بروم بهتر است. بر اثر همین  
مطالب بلافاصله مأمورین بسراغ امیر  
رفتند و او را با خود به شهرسانی آوردند.  
چند روزی او را در زندان نگهداشتند ولی



بقیه از صفحه ۶

متفقین با آلمانها بوده است هنوز وحشت جنگ که همه این شهر کوهستانی را ویران کرده و یک دیوار هم در آن برپا نگذاشته است و در پیرامون آن مناظر جنگ تن بتن و کوجه بکوجه و خانه بخانه آشکارا دیده میشود. در همان نزدیکی است که اجساد آلمانی ها را در گودالها ریخته و تلها بر سر آن ساخته و یک صلیب بزرگ بر فراز آن نهاده اند ولی انگلیسی ها برای کشته شدن خود قبرستان هائی ساخته اند که روزی که من با آنها رسیدم چهار هزار قبر آن آماده بود، همه با سنگهای سفید و صلیبهای پاکیزه، روی سنگها اسم مقتولین نوشته شده بود، همه پانزده ساله تا بیست و دو ساله بودند، از هر صد نفرشان دوسه نفر انگلیسی بودند و باقی از جوانان بدبخت و محروم مستعمرات دولت پادشاهی انگلستان!

با اینهمه پول که امریکائی ها میدهند هنوز مردم فقیر و در عین حال بیمارند؛ در شهرها بیش از همه چیز مراکز لودگی و عیش و طرب دیده میشود. مثل اینست که کار کردن به ریختن ایتالیائی ها نیاید و فقط برای تفریح ساخته شده اند ولی با اینهمه خوب بلدند پول بدست آورند. مقدار آبی از جیب بری ها بدست مؤسسات توریستی و صاحبان اتوکارها صورت میگیرد که سیاحان را برای گردش دادن و راهنمایی کنترت میکنند و آنان را بدام جیب خالی کنها میاندازند و از منافع سهم میبرند. روستائیان ایتالیائی بسیار فقیرند... با وجود کمکهای امریکا هنوز توانسته اند میزان زراعت خود را به ربع قبل از جنگ برسانند. در دهات و مزارع حمل و نقل بیشتر به عهده چهارپایان است و ویرانی و فقر روستاهای ممالک عقب افتاده شرقی در آنجا فراوان دیده میشود.

اعتقاد بخرافات در ایتالیا خیلی زیاد و حیرت انگیز است بطوریکه هنوز هم در نقاط مختلف آن افراد شادمانه معجزات ساختگی درست میکنند و مردم را دسته دسته سوی خود میکشاند. بطور کلی تناقضی عجیب و زننده بین عظمت تاریخی و صنعتی و هنری گذشته این مملکت و وضع زندگی و اخلاق امروزی مردم آن وجود دارد و هدفت این تناقض را تا شخصاً به آنجا نروید و از نزدیک همه چیز و همه کس را نبینید نمیتوانید در تصور خود بکنجانید.

یک نگاه هم بترکیه

سه ساعت بعد از نیمه شب بود که در فرودگاه استانبول با سه همسفر ایرانی ویست و چند همسفر انگلیسی و امریکائی پیاده شدیم. گذرنامه های همه را گرفتند و همه را در اطاق انتظار کمرک که اطاقی ویران و کثیف باینست های چوبی ناراحت و نیم شکسته بود جای دادند... ده دقیقه بعد در باز شد، یکی از مأمورین کمرک خدمت یکی از انگلیسی ها رفت و با کمال احترام او و زنش را بدفتر کمرک برد. بعد با دیگران نیز همین معامله را کرد و همسفران انگلیسی و امریکائی را که بعضی آنها افراد بیس و پائی بنظر میرسیدند یکی یکی با کمال احترام بکمرک بردند. باقی ماندیم ما چهار نفر ایرانی که یکی از آنسان یک کارمند عالیترتبه وزارت امور خارجه و خانم ایشان و دیگری یک جوان تحصیل کرده و دانشمند ایرانی و کارمند عالیترتبه وزارت فرهنگ بود. مأمور در را باز کرد، سر برون آورد و بایک اشاره بی ادبانه تعقیب آمیز انگشت ما چهار نفر را بدرون خواند.

من تا آنجا زیست و چند کمرک اروپائی گذشته بودم، همه بعضی دین گذرنامه من بدون هیچ بررسی روی چندانها را امضاء میکردند و با کمال احترام اجازه عبور میدادند ولی مأمور کمرک استانبول که در همان روزها که چاقوکش داشت با کمال خشونت و بی ادبی چندانهای ماچهار نفر ایرانی را باز کرد و در نتیجه بی احتیاطی او یک مجسمه مرمری نفیس کاریک هنرمند بزرگ ایتالیائی که بیادگار گرفته بودم بر زمین افتاد و شکست. در حدود یکساعت دو آنجا معطل شدیم. در صورتیکه به چندان یکی از انگلیسی ها و امریکائی ها که مسافر عادی و دارای گذرنامه عادی بودند چپم نگاه نکرده بودند.

ساعت شش و نیم صبح پس از دو ساعت معطل شدن جلو پل که برای عبور کشتی ها باز شده بود و تماشای بندرگاهی بی نهایت کثیف و بدبو وارد شهر شدیم. همه همسفران و جماعت دیگری که در ده ها اتوموبیل بانتظار ایستاده بودند به سازمانی که ایستاده ناراحتی مردم میشود ناسزا میگفتند.

آفت

بقیه از صفحه ۱۳

و باندازه ریش حسن بیغم کرد، لباس او را پوشید، دستمالی را که سر بسته بود باز کرد و روی پنبه که بزخم چسبیده بود یک شب کلاه تنگ گذاشت، جلو آئینه ایستاد و سیل خود را باقیچی به شکل سیبل حسن ساخت، به ابروهای خو قدری مرکب مالید و موهای وسط دو ابرویش را که به هم پیوسته بود چید. خود تصدیق کرد که دیگر به سید غیبی شباهت ندارد. قدری برای تغییر صدای خود تمرین کرد. هوا تاریک شده بود که عمامه بر سر و عبایندش گذاشت، کلاه بندی حسن را زیر عبا گرفت و از خانه بیرون آمد، در حالی که عبا را بر سر و رو پیچیده بود به ماشین دودی رسید و خود را بشهر رساند، از گلوبندک از یک دکان شیرینی فروشی دوسه سیرمان ترکی و ولیمهدی گرفت و برای صد جوع خورد؛ قدری در کوجه ها گشت، دست ساعت از شب گذشته بود که جلو در خانه خانم بزرگ رسید و در زد. خانزاده خانم با چراغ قه دستی پشت در آمد و گفت کیست؟ سید آهسته گفت: بازکن، منم. خانزاده خانم در را باز کرد و از دیدن شوهرش با آن شکل و آن لباس یکه خورد و وحشت کرد و گفت: تومی!

سید آهسته گفت: آری ای هیس! خودم هستم، برو باطاعت و در را بروی خود ببند و بگیر بترک، کاری بکار من نداشته باش! پیش چشمان وحشت آلود خانزاده خانم کلاه نمیدی را بر نهاد، عمامه و عبا را زیر بغل گرفت و پائله گویان بطرف اطاق خانم بزرگ رفت.

۳- در آنکارا پلیس وارد خانه می شد و خانم چهار نفر از بزرگان را که حتی دو نفرشان زن معروفترین رجال بودند با چهار مرد اجنبی به عمل منافی عفت مشغول دید و به آنان اظهار کرد که ایندفعه هیچ ولسی اگر یک دفعه دیگر چنین عملی از شما دیده شد پشوهرا تان خیر خواهیم داد!

۴- چند نفر حرفشان با هم چپ افتاد و نزاع کردند یکی از آنها بیرحمانه بقتل رسید و دیگری به سختی مجروح شد. نزاع و ارتکاب جنایت و اعمال خلاف قانون در نهایت و فورا ست. بی غفتی فراوان دیده میشود... بسیاری از مردان چهار پنجم درآمد خود را صرف عشرت و مستی میکنند و بخانواده خود چیزی رواندازند. یکی از مشکلات اجتماعی اینست که بسیاری از مردان با خران یا زنان رفیق و از آنها بچه دار میشوند و مدتی این زن عقد نکرده و بچه ها را نگاه میدارند و بعد آنها را راهمی کنند و شیوع این امر موجب نگرانی دستگاه شده است.

قیمت زندگی در ترکیه خیلی زیاد و دو برابر ایتالیا و هشت برابر ایران است. مردم فقیر و گرسنه و رنج دیده و عریان و گدا در آن خیلی زیاد است. استانبول از وقتی که دیگر با بیخمت نیست روز بروز بدتر و کثیفتر و فقیرتر و تاریکتر شده است و قسمت آباد و نوساز آن چنگی بدل نمیزند. آنکارا که شهر جدیدی است از لحاظ نازکی و از لحاظ پایتخت بودن و بنا نسبت ساختمان ها و بناات جدید که بسبک اروپا ساخته شده است جلوه و رونقی دارد و زیبا بنظر میرسد ولی استانبول خصوصاً در نظر کسانی که سابقاً آنرا دیده و یا وصف روزگار قدیم آنرا شنیده باشند رقت انگیز و نفرت آور جلوه میکند... مگر اینکه انسان از شهر خارج شود و بتماشای مناظر طبیعی دریا و بنام سواحل و جزایر و صحراها پردازد.

ترکها انگلیسها را میبترسند و امریکائی ها را میدوشند. اینان از امریکائیها بقدری پول و بقدری وسائل و مهمات جنگی و مخصوصاً بقدری لوازم و ماشینهای جدید بقیه در صفحه ۲۳

پسر رابعه

بقیه از صفحه ۱۱

حلاتی ناکهائی و پیش بینی نشده قرار گرفتند و فقط عده قلیلی از آنان مجروح و وحشت زده باز گشتند. از مجموع حکایاتی که از فراریان و مجروحین شنیده میشود چیزی که بتواند مهاجمین ناشناس و خطرناک را بشناساند بدست نیامد. بنظر میرسد که حالات ناکهائی از ناحیه غیرمسکون و خطرناکی موسوم به سی چال در میگیرد... این نقطه کوهستانی همانجا یکاه هراس انگیز بوالقصر بود...

سرانجام رای شماره و سردار زینب و رابعه بر این قرار گرفت که سرهنگ بوسعید با هزار مرد جنگی برای دفع این خونخواران ناشناس عزیمت کند. ولی در موقعی که بوسعید با مردان خود در طرف شرق موضع گرفته بود چند آبادی غربی چاییده شد و عده ای بقتل رسیدند و چون سپاهیان بطرف غرب رهسپار شدند قتل و غارت نصیب آبادیهای شرقی شد. از طرف شماره مأمورین و جواسیسی با لباس میدل به آبادیهای مختلف فرستاده شدند ولی ازین کار هم نتیجه نمی بدست نیامد زیرا عده ای ازین مأمورین نابود شدند و عده دیگری آنکه اطلاع صحیح و قابل ملاحظه می بدست آورده باشند باز گشتند.

در عین حال اخبار ترس آوری در شهر شایع شد حاکی از آنکه بزودی چند لشکر بزرگ شهر را چون حلقه انکشتی در میان خواهد گرفت و در صورتیکه کمترین مقاومتی از طرف شهر احساس شود همه اهالی قتل عام خواهند شد.

عماره و یارانش دریافتند که در مقابل این شایعات که اثری ناگوار در مردم میبخشد و ممکن است جماعتی را به طغیان یا فرار وادارد و شیرازه امور کسینخته شود ساکت و بی اعتنا نمیتوان نشست و تصمیم گرفتند کار را یکسر کنند و برای تصفیه همه آبادیهای مورد هجوم که در طرف شمال بم با فاصله چند فرسخ از شهر و در طول دوازده فرسخ امتداد داشت همه سپاهیان بم را با سلاح کامل روانه سازند. این تصمیم بزودی بموقع اجرا گذاشته شد؛ برای تقویت دست بوسعید که در نواحی شمال غربی بود هزار مرد دیگر اعزام شدند و سردار زینب خود با دو هزار و سیصد مرد بطرف شمال شرقی عزیمت کرد و یکی از سرهنگان جوان خود را با هفتصد تن بنواحی مرکزی فرستاد.

هفت روز از استقرار سپاهیان در مواضع خود گذشت و حادثه جدیدی روی نمود زیرا بوالقصر بهیچوجه پیش بینی نمیکرد که سپاه بم بدینگونه صف آرا می کند و راهها را از هر طرف بروی او بیند و اینک خود را در مقابل چند هزار مرد مسلح که آماده نبرد بودند ضعیف میدید و ناگزیر از آن بود که تا حیلۀ جدیدی بنظرش نرسیده و راه تازه ای برای غافلگیر کردن و تضعیف این سپاه نیافته است در گودالها و غارهای سی چال پنهان ماند.

ولی سردار زینب پیش ازین تأمل و انتظار را چنان ندید و باغداد روز شنبه ای به چند گروه از سپاهیان خود فرمان حمله بطرف تنگه سی چال که احتمال میداد محل اختفا و کینتگاه راهزنان باشد صادر کرد... دو ساعت بیابان روز مانده بود که چند دسته دوست و پنجاه نفری از چهار طرف محل اقامت بوالقصر را که پیش از آن کسی جرأت نداشت قدم در آن گذارد محاصره کردند و بوالقصر چاره ای جز آن نیافت که با دوست و سی تن مرد که نیمی از آنان از روستائیان بم بودند که با چار شمشیر بدست گرفته بودند بدفاع پردازد. طولی نکشید که تیراندازی از نقاط ناپیدا بطرف سپاهیان سردار زینب شروع شد و جنگی سخت در گرفت زیرا مردان بوالقصر در کینتگاهها و سنگهای خود آرمیده بودند و در مواقع لزوم دشمنان

تأثیر رنگ در معالجه بیماریان

بقیه از صفحه ۹

از زندگی دوران نامزدیش برای من بیان کرد « تازه برای شوهر فلیم نامزد شده بودم، من از کودکی برنگ سبز علاقه زیادی داشتم و همیشه اکثر دوستان و آشنایانم این سلیقه مرا مورد تمسخر قرار میدادند، زیرا همه چیز من سبز بود، از اطاق گرفته تا لباس و لوازم زندگی، روزیکه اولین مرتبه نامزدم میخواست برای دیدن من بمنزل ما بیاید پیش خود فکر میکردم که حتماً هدیه ای بری من خواهد آورد و در دل میفکتم چه خوب بود که هدیه او برنگ دلخواه من یعنی سبز باشد، انتظار من زیاد طولانی نشد نامزدم از در منزل وارد شد، بسته ای بدست من داد، من تا او را گرم صحبت بامادم دیدم باطوق خود رفتم، بسته را باز کردم، راستی که نزدیک بود از خوشحالی بیهوش شوم، محتوی این بسته یک سری لوازم آرایش سبزرنگ بود، شاید اگر نامزدم بهترین جواهرات دنیا را باریک های سفید، قرمز، زرد برای من میآورد آنقدر با علاقه پیدان میکردم همین سر گذشت ساده نشان میدهد رنگ اشیائی که ما بنظر می آید بی آن نگاه میکنیم چه نقش زرکی را در زندگی افراد بازی میکند. به تهر به ثابت شده است زن و شوهرانی که بر سر موضوعهای مختلف مدتها با یکدیگر قهر بوده اند چنانچه یکی از آنها هدیه ای برنگ مورد علاقه همسرش تهیه نموده بدستش بدهد، همه کدورتها را فراموش میکنند و باو آشتی مینمایند. بدون شک شامخ متوجه شده اند که بعضی زن و شوهر ها در باره انتخاب اشیاء منزل، مبلمان و صندلی، فرش و پرده و لوازم دیگر اختلاف سلیقه دارند و حتی بعضی مواقع کارشان بدعوا میکشد، اگر بدقت در سلیقه و ذوق یک رنگ آنها مطالعه شود این نتیجه بدست میآید که اختلاف نظر آنها فقط درباره رنگ است و الا درباره جنس و ماهیت شیئی مورد نظر اختلاف نظری ندارند. اینجاست که اهمیت رنگ در زندگی خانوادگی معلوم میشود و با اینحال باید گفت خوشحال زن و شوهرانی که علاوه بر واجد بودن سایر شرایط زندگی زناشویی هر دو دارای یک نوع سلیقه هستند و رنگ و واحدی را دوست دارند.

خود را میدیدند و هدف تیر شان قرار میدادند ولی مردان سردار زینب پس از آنکه از نقاط صعب العبور سبکگشتند و نزدیکی غارهای کینتگاهها میرسیدند تازه ناگزیر بودند بدشمن ناپیدا حمله کنند و در میان باران تیر بدین دیدن تیراندازان پیش روند.

شب در رسید، مردان سردار زینب توانستند با دادن تلفات بسیار در چند حفره نفوذ کنند و عده ای را بقتل رسانند... ترک این محل حتی پس از آنکه تیراندازی از طرف دشمن ناپیدا قطع شد شرط عقل نبود؛ فرمانده شجاع همه افراد خود را آماده نگاهداشت و اعلام داشت که تا طلوع آفتاب روز بعد باید درین حفره ها و غارها احدی زنده نماند؛ فقط باین ترتیب غارت رفع خواهد شد...

ولی سردار زینب از یک غائله بزرگ دیگر خبر نداشت، نیمه شب همانشب موقعی که درین گودال مخوف سپاهیان مسلح او مراقب بودند تا اگر پشه ای بجنبید پتیش بزند، از طرف جنوب بم یکدسته سوار که عده آن به مقتادمیرسیدنا کهان جلودروازه نمایان شدند، با کمال سهولت دروازه بانان را بقتل رساندند، وارد شهر شدند، و باوضعی عادی بطوریکه اگر کسی آنانرا میدید می پنداشت از سپاهیان بم هستند به طرف دارالاماره روانه شدند. اینان بوبکر عبدالله و مردان او بودند که بهترین موقع را برای اجرای نقشه خود انتخاب کرده بودند.

انتخاب کرده بودند. تمام شماره ۴۸۱



هنرستان عالی پرش و دوزندگی «بهشت»  
تحت نظر بانوی دیبانه مطابق آخرین متد بساویس پرش و دوخت  
را بیان عزیز می آموزد برای تماشای متدی سابقه این هنرستان یکدفعه  
هم شده تشریف بیاورید خیابان شاهرضا میدان فردوسی جنب ایرانشهر کوچه  
رفت جاه تلفن ۳۳۹۸۲

# علت زیبایی

در خاکستر آجرهای بهینی ابکاری و اختصاصی کارخانه آجرساز  
بهین واقع در اول خیابان فردوسی یک نوع مواد شیمیائی  
بکار میرود که از شیمیهای سوئیس آموخته شده و سری است  
و بهین جهت غیر قابل رقابت است.

تلفن ۳,۳۵۳۷ و ۳,۷۱۰۸

زخم  
و سایر داروخانه ها  
Pomex  
معالجه میشود، دارو خانه ژنو خیابان فردوسی

# مسافرت باتت



برای اشتراك و خرید تهران مصور در آبادان  
به بنگاه مطبوعاتی گلگون مراجعه فرمائید

## آقای منصوری

نماینده فروش تهران مصور در

اهواز و مسجد سلیمان

بهترین وسیله مسافرت به گرمانشاه

فقط اتو اقتصاد گرمانشاه خیابان ناصر خسرو

# دکتر اتفاق

دیپلمه از دانشگاه پاریس

متخصص بیماریهای ریوی (سل) - داخلی  
پذیرائی ۳۰۵ تا ۸ بعد از ظهر  
نشانی خیابان نادری نزدیک سه راه شاه

# پرفوراسیون اهدی

پزشک بابت تارتی پاتریس از ایالت  
تخصص بیماریهای اطفال - داخلی  
محل خیابان قائمی تیرسابق شماره ۱۳۰ تلفن ۴۵۰۷



## دپیلونا

۱- چرا سرشما هنوز  
طاس است؟ ۲- چرا  
نیغواهید از ریزش  
موهای خود جلو گیری  
کنید؟ از این به بعد  
از داروی جدید آلمانی  
بنام دپیلونا استفاده  
نمایید.

محل فروش مغازه پروان لاله زار نو  
مقابل پاساژ گل

ساخت آمریکا  
مکن درد  
قرص  
پینال  
سردرد، دندان درد، زکام، دردی تمام

درمان قطعی و کامل سوزاک  
معالجه امراض مقاربتی  
دکتر جلال بهیزاد  
خیابان شاهپور جنب سینماجهان  
نرسیده به بوذرجمهری

# پینترو PENETRO

داروی جدید اجناس دارویی پینترو که مدتی کمیاب بود رسید و در تمام داروخانه ها بفروش میرسد. مرکز عمده فروشی  
دارویی بایدارسرای ییلدینک مینو دارویی اتفاق ناصر خسرو مؤسسه خورشید



آخرین و مهمترین کشف برای روئیدن موی سرهای  
طاس و کچلی و جلو گیری از ریزش مو  
اینها هیرین سری یک برای موهای خشک و متوسط  
سری ۲ برای موهای چرب. برای شناختن موهای خود  
با انگشتان خشک روی پوست سر بایلد در صورتیکه  
چرب شد دارای موی چرب و اگر کمی برن زد  
موهای متوسط و الا دارای موی خشک هستید.

شماره ثبت ۹۴۰۳  
۳۱۶۶۳  
نظر باینکه این مؤسسه بتواند دستورات کاملتری برای مشتریان در شهرستانها  
بدهد لازم است يك عكس یا قاشی و دیگر مشخصات از موهای سر خود ارسال دارند

قیمت هر سری ۸ بطری برای استعمال سه ماه ۱۲۵۰ ریال - برای شهرستانها  
۵۲ با ۷۵ ریال اضافه مخارج پست و بسته بندی  
خیابان لاله زار کوچه ممتاز سالن زیبایی مژده شماره ۵۲  
پذیرائی بانوان ۱۰ الی ۱۲ آقایان ۱۶ تا ۱۹ و نیم  
صاحب امتیاز و مدیر پروفیسور اوهانیان مژده

# انستیتو الواگا

بدینوسیله از مدیر و کارکنان انستیتو الواگا  
تشکر مینمایم که با همت سهل و آسان در مدت کمتر از یکماه درست پنج ساعتیم  
بقدم اضافه شد است هنوز از دوره کامل دو ماه باقی میباشد.

جعفر روحانی

# مطب دکتر سیالات

طیبب امراض داخلی و بیماریهای کودکان

انتقال یافته است بخوبان شاه آباد سر کوچه ظهیر الاسلام  
ساعات پذیرائی ۵ تا ۸ بعد از ظهر



توزشت و مفصلها  
برآمدگیهای انگشت  
متورم پا

رفع فشار - معالجه و اصلاح انگشتان و اعاده سلامت  
پا فقط با روش معالجه دکتر شول عملی میباشد

نماینده دکتر شول لاله زار، مقابل کوچه خندان، تلفن ۳۹۰۲، ۴۰۰

# ماساژ برای لاغری با ضمانت

انستیتو الواگا - شاهرضا جنب

کاخ شمالی تلفن ۴۲۷۱۴

درمان سستی اعصاب، ضعف قوه باع و عدم توانائی جنسی را از قرص

تست و کوف ساخت کارخانه سیهر آلمان بخور اهید

مرکز فروش بنگاه داروئی رکس ناصر خسرو تلفن ۳۳۹۳۸





# تفریح و خنده



اولی - خدا بد دهد ، این چه وضعی است! مگر اتموم بل باشما تصادف کرده است!  
دومی - مناسفانه خیر، در کنفرانس صلح راجع به ماه خلع سلاح با همکاران گفتگوی مختصری کردیم  
**مهمانخانه نظافت**



مشری - این اطلاق را می پسندم ، همه چیزش خوست ، ولی فرمائید به بینم آیا در رختخواب آن ساس و شپش وجود ندارد؟  
صاحب مهمانخانه - با سا کی - فعلا نخیر ، ولی اگر مایل باشید توی رختخواب برای شما هر قدر بخواهید قرار میدهم!  
**شاهت در آسانسور**



آسانسور این تجارتخانه دوزخ بود که بر اثر اهل تصدی آن خراب شده بود ، پس از تعمیر و بکار افتادن در آسانسور باز شد و دو فر از آن خارج شدند  
متصدی آسانسور با تمسج - به بخشیه آقایان شما دونولهای کاناری هستی؟  
- مرد که احق ، ما مدیر و معاون تجارتخانه هستیم که بر اثر نفیسی توبه اینصورت افتاده ایم!

## آخرین وسائل دفاع

رئیس محکمه خطاب بتمم - آیا دفاع شما همین بود و دیگر وسائل و عواملی برای دفاع از خود ندارید؟  
تمم - مناسفانه نه! زیرا در زندان هفت تیر و دو عدد چاقوی ضامن دارم را گرفتند!

**حقه انگلیسی**  
یک انگلیسی بازن جوان فرانسوی خود توی ترن مقابل هم نشسته بودند و بگردش ماه غسل میرفتند وسط راه مکالمه زیرین آنها رد و بدل شد:

مرد - آیا جای تورا راحت است؟  
زن - آری عزیزم .  
مرد - بوی زننده لکوموتور احساس نمیکنی؟  
زن - نه عزیزم .  
مرد - احساس باد بیرون و تکانهای شدید را نمیبینی؟  
آیا یک جای راحت تمام معنی داری؟  
زن - احساس هیچگونه ناراحتی نمیکنم و جایم فوق العاده راحت است .  
مرد - بسیار خوب! پس بیاجایان را با هم عوض کنیم!

## حساب جهودانه!

در یکی از مدارس مسیحی در ساعت درس انجیل کشیش از شاگردان خود سؤال کرد .  
- بچه های عزیز ، اگر کسی از شما توانست بگوید چه شخصی را در دنیا باید بیش از همه دوست داشت با دوستان خود را یکی از بچه ها - باید مدللین خود را دوست داشت .

کشیش - البته دوست داشتن معلم کار خوبی است ولی مقصودم آنست که پیش از همه چه کس را باید دوست داشت؟  
یکی دیگر از بچه ها - پدر و مادر را کشیش - دوست داشتن پدر و مادر هم یکی از تکالیف بزرگ است ، ولی مقصودم بیش از همه اینهاست؟

یکی دیگر - پدر آسانی حضرت عیسی را باید بیش از همه دوست داشت .  
کشیش - آفرین بر توای بچه من! بیاین دوریال را بگیر . حالا بگو به بینم است چیست؟  
بچه - اسم من شوئیل است!  
کشیش - چطور تو بهودی هستی؟  
برای بچه به درس انجیل آمده ای؟  
بچه - آخر من شنیدم که امروز در این کلاس پول جایزه میدهند!

## داستان دروغگوها

اولی - روزی من صحرا رفته بودم ناگاه هوا طوفانی شد و طوفان شدید مرا روی هوا بلند کرد ، من در جستجوی پناهگاهی بودم که ناگهان کاوا آهنی بنظرم رسید خود را به او چسبانیدم ، ولی باد گاو آهن را هم به او پراهن ناچار به سقف خانه ای چسبیدم ، بادسقف خانه را هم بلند کرد ، مات و متحیر مانده بودم که درخت قطوری بنظرم آمد فوراً بدرخت چسبیدم .  
دومی - لابد باد درخت را هم از جا کند و برد!  
اولی - نه! اینجاد دیگر بمن برخورد و درخت را نگاه داشتم .



داستان بدون شرح  
رنگین

## شانس واقعی

دوربینی با هم از نکات باریک احساساتشان صحبت میکردند ، یکی از آن ها گفت: من در مورد زن هیچ شانس ندارم ، زیرا چندی پیش برای اولین بار در خیابان یک زن خوشگل را دیدم ورقم جلو و مؤدب پا و سلام کردم ، ولی او یک سیلی بگوشم نواخت و باستانی را هم صدا کرد و مرا به دست پاسبان داد .  
دومی - تو اسم اینرا بدشانشی می گذاری؟ بدبخت بد شانس من هستم که اتفاقاً بزنی سلام کردم و او باخته جواب مرا داد و مرا پدرش معرفی کرد و با اتفاق بمحض رفتیم و هنوز که هنوز است مشغول کفاره دادن آن سلام هستم .

## حل جدول شماره پیش

- ۱ - افقی
- ۲ - عصیان
- ۳ - بی غل و غش
- ۴ - جیبی
- ۵ - از بر
- ۶ - پاس
- ۷ - رسن
- ۸ - اسب
- ۹ - اترک
- ۱۰ - ستر
- ۱۱ - پر
- ۱۲ - یالها می
- ۱۳ - وارد
- ۱۴ - نازا
- ۱۵ - شست
- ۱۶ - دام خان
- ۱۷ - تبر
- ۱۸ - اکول
- ۱۹ - های و هوی
- ۲۰ - مهلکه
- ۲۱ - عمودی
- ۲۲ - با بوش
- ۲۳ - جاتراست
- ۲۴ - بی سر
- ۲۵ - رتبه
- ۲۶ - عیب
- ۲۷ - کیدرام
- ۲۸ - صنیر
- ۲۹ - دایه
- ۳۰ - یل
- ۳۱ - سالها
- ۳۲ - ول
- ۳۳ - اوان
- ۳۴ - ماهک
- ۳۵ - نرز
- ۳۶ - سان
- ۳۷ - کوه
- ۳۸ - شبان
- ۳۹ - اخوی
- ۴۰ - رستم
- ۴۱ - زال
- ۴۲ - بریان

## آگهی با مورد

اولی - آماشایک سگ باندازه یک بچه گربه در خانه بسته ای و تازه بالای سر او هم نوشته ای مواظب سگ باشید!  
دومی - بلی برای آنکه او را لکدنکنند!  
**چهار زود صبح شد!**  
بچه کوچک چهار ساله می بامادر بزرگش برای اولین بار وسیله ترن مسافرت می کرد ناگهان ترن به تونلی رسید و بعد از چند دقیقه از تونل خارج شد ، بچه کوچک پاتعجب گفت:  
- مادربزرگ حالا فردا صبح شد!

## جای مناسب!

معلمی در کلاس به بچه ها تعلیم میداد که هر وقت در اتوبوس یا جای پر جمعیتی نشسته بودید و اتفاقاً خانم پیر و مسنی بدون جا ایستاده بود ، جای خود را به او تعارف کنید . اتفاقاً روزی در اتوبوس یکی از این بچه ها روی زانوی پدرش نشسته بود و زن پیری آمد و سوار شد ، چون جا نبود ایستاد پرسک فوراً از روی زانوی پدرش پایین جست و با او گفت:  
- فرمائید خانم بنشینید ، من جای خود را شما میدم!

## جواب صحیح

مرد ثروتمندی زن جوان و زیبایی گرفته بود ، این آدم بواسطه کار زیادتی که داشت تقریباً کمتر میتوانست در خانه بماند ، یک شکه جلسه او بار تقایش بسیار طول کشید کوشی تلفن را برداشت و نمره خانه اش را گرفت ، کلفتش پای تلفن بود .  
مرد - کیجاست؟  
کلفت - بله قربان!

مرد - بغانم بگوئید که شامشان را بخورند و بر رختخواب بروند و منتظر من باشند تا نیساعت دیگر خواهم رسید!  
کلفت - اطاعت میشود! ممکن است اسم شریف خود را هم فرمائید که بغانم بگویم!

## تأثیر عجیب

زن اولی - خانم شما چرا وقتیکه شوهرتان مشغول رمان نوشتن است بهلوی او می نشینید؟  
زن دومی - چون رمانهای بابسی او بقدری وحشت آور است که خودش میترسد تنها بنشیند!



- خواهش میکنم فرمائید تو فکر نکنید که چون آخر شب است ما ناراحت میشویم ، اتفاقاً زن بسیار مهربانی دارم و از شما محض ورود بخوبی پذیرایی میکند!



معلم - پسر جان چرا بزبانی که صحبت میکنند میگویند زبان مادری؟  
بچه - برای آنکه در خانه فقط مادر جان است که از صبح تا شب صحبت میکنند!



رئیس اداره - آنا یک ربع بظهور داریم و نیشوده این زودی بمنزل بروید .  
کارمند - قربان بنده قصد منزل رفتن ندارم بلکه تازه با اداره آمده ام!



داستان بدون شرح در کنار دریا

**« مدرسه جدید » یا « خانم دبیر »**  
کمدی انتقادی و آموزنده ای است که بعنوان برنامه افتتاحیه تماشاخانه تهران زیر نظر و باشرک حجار بروی صحنه آمده است  
در این کمدی شهلا - تفکری - مجید حسینی - دهننا - حمید قنبری - شهرا - رسول زاده - فرید - مهدی و شهریار شرکت دارند  
« مدرسه جدید » یا « خانم دبیر » یک انتقاد بسیار شدید از اوضاع فرهنگی و مخصوصاً طرز اداره دبیرستانها است  
کمدی « مدرسه جدید » یا « خانم دبیر » از همان ابتدای شروع نظر مخصوص فرهنگیان را بخود جلب نمود . مادیدن این نمایش را به دبیران ، آموزگاران مخصوصاً دانش آموزان توصیه میکنیم شروع ساعت ۷ و نیم روزهای جمعه دو ساعت ۴ و نیم بعد از ظهر

**نقشه سر آسا**  
این نقشه مسابقه نیست بلکه یک سرگرمی است برای بزرگها و کوچکها کاغذ نازکی روی آن انداخته و بترتیب زیر رنگ کنید .  
۰ - قرمز آتشی  
۱ - صورتی  
۲ - سبز  
۳ - زرد  
۴ - قهوه ای  
۵ - آبی  
موضوع « آوازه خوان دوره کرد »





# گزارش محرمانه ئی که سفارت انگلیس از تهران به لندن فرستاد

قوای نظامی زیادی در پشت مرزهای غربی ایران متمرکز شده است  
بگشتهای جنگی انگلیس دستور داده شده است که  
در آبهای ایران بمانور پردازند...

سرهای عدو زیادی از افسران و سربازان انگلیسی را بریده و بشاخه‌های درختان جنگل آویزان کردند  
از دریای سیاه تا مرز ایران نیروهای مسلح ترك متمرکز شده اند!

آیا بمب افکنهای متفقین نفت قفقاز را از فرودگاههای ایران بمباران خواهند کرد؟

میکویند دولت ترکیه قوای متناهی از دریای سیاه تا منتهالیه مرز ایران و ترکیه و عراق تمرکز داده است. بملاوه در حدود سی هزار سرباز ترك مشغول آموختن جنگهای بار تیزانی هستند تا در صورت شعله ور شدن آتش نبرد، این قوا در پشت جبهه بانهدام بل‌ها و تونل‌ها و خراب کردن جاده‌ها و آتش زدن انبارهای مهمات و

آبهای ایران منتشر کردند! ایران وستاد نیروهای اتلانتیک هنگامیکه خبر قطع رابطه ایران و انگلیس در دریای غرب منتشر شد، در همان موقع رؤسای ستاد نیروهای ارتش اتلانتیک شمالی درباره دفاع منطقه خاور میانه مشغول مذاکره بودند.

نگرانند و تقاضا دارند که در این مورد از طرف دولت انگلیس اقدام لازم بعمل آید. بلافاصله یک سیاسی که از لندن بتهران آمد با کت لاک و مهر شده می بکار در سفارت انگلیس تسلیم کرد که طی آن خاطر نشان شده بود «نگرانی کارمندان سفارت کاملاً بی‌مورد است زیرا هنوز عده زیادی از اتباع ایران در انگلستان اقامت دارند، و دولت ایران برای حفظ منافع آنها هم که شده ممکن نیست روش خشونت آمیزی در مورد اتباع انگلیس در پیش بگیرد، با این حال دولت امپراطوری برای رفع نگرانی اتباع



ژنرال رابرتسون

فرمانده کل قوای انگلیس در شرق میانه

## یک گزارش محرمانه

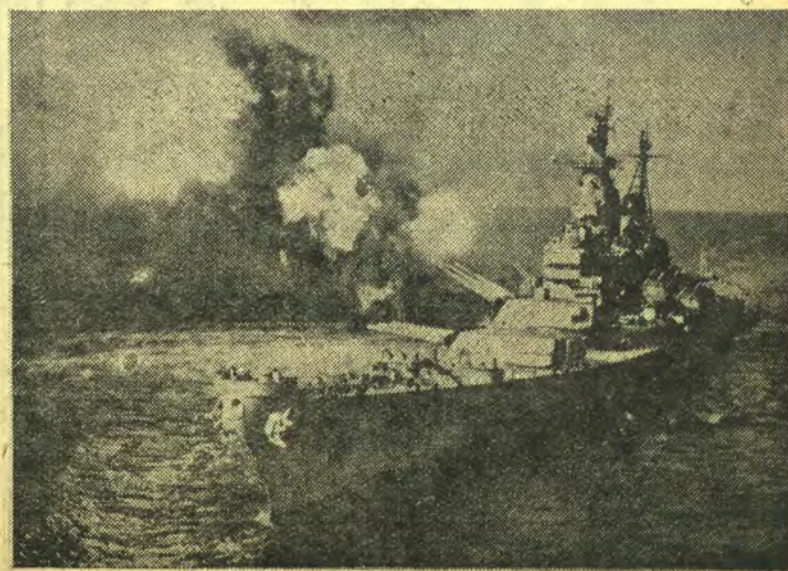
بعد از ظهر روز ۴ شنبه ۳۰ مهرماه، پس از آنکه یادداشت دولت ایران دایر بر قطع رابطه ایران و انگلیس بدیروال سفارت انگلیس داده شد، بلافاصله این خبر بلندن مغایره گردید، ویست و چهار ساعت بعد یک گزارش محرمانه و نسبتاً مفصل از طرف سفارت انگلیس برای دولت بریتانیا ارسال شد.

بقرار یکی از اعضاء ایرانی سفارت انگلیس اظهار می‌دارد، در این گزارش بدولت انگلیس اطلاع داده شده که تمام مساعی میدلتن و هندرسن برای جلوگیری از قطع رابطه عقیم مانده است و چند ساعت پیش از آنکه این گزارش تهیه شود گروه انبوهی از اهالی تهران برای باین آوردن پرچم و آرم سفارت انگلیس حرکت کردند و چون بیم زدو خورد و خطر جانی برای عده می از کارمندان سفارت میرفت لذا بنا بدستور میدلتن پرچم و آرم سفارت انگلیس توسط خود مأمورین انگلیسی باین آورده شد، و از وقوع حوادث غیر مترقبه جلوگیری بعمل آمد.

## گشتهای جنگی انگلیس

همین عضو ایرانی سفارت انگلیس ضمناً اظهار داشت: من اطلاع دقیقی دارم که دو هفته قبل از اعلام قطع رابطه، بین دو کشور، میدلتن بلندن اطلاع داد که اوضاع و احوال طور است که جلوگیری از قطع رابطه سیاسی امکان پذیر نیست، از این رو کارمندان سفارت و افراد خانواده آنها از امکان حمله و هجوم گروهی از میلیون متمعب و افراطیون دست چپ بآنان سخت

## یک کشتی جنگی انگلیسی در حال مانور



ژنرال ریجوی

فرمانده کل نیروهای اتلانتیک شمالی

رابطه ایران و انگلیس بسراتب بیش از دولت ترکیه است. زیرا با قطع رابطه دو کشور خطر بزرگی منافع بریتانیا را در شرق میانه تهدید میکند و بکنوع عصبانیت و خشم عمومی نسبت بسیاست انگلیس در سراسر این نواحی و نقاط دیگر ظاهر شده است. چنانکه بلافاصله پس از قطع رابطه ایران و انگلیس، قیام سیاهپوستان «کنیا» بوضع وحشتناکی رو بشدت نهاد و عده زیادی از افسران و سربازان انگلیسی بوضع فجیعی بقتل رسیدند و سرهای آنان را سیاهپوستان بر شاخه‌های درختان جنگل آویزان کرده‌اند. همچنین تظاهرات ضد انگلیسی با وجود حکومت نظامی در مصر، در این کشور و در افریقای جنوبی و مالزی رو بشدت نهاده و مقامات لندن را سخت مضطرب کرده است. بهر حال تزلزل وضع انگلستان در خاور میانه موجب شده است که ژنرال «رابرتسون» فرمانده قوای آن کشور در این ناحیه دستور داده قوای کمکی و آتشبارهای زیادی بنواحی نفت خیز - کرکوک، فائو، کویت، بحرین، قطر، رأس - النوره فرستاده شود و نیروی هوایی متمرکز در موصل، حبابیه، دهران، کانال سوئز، قبرس تقویت گردند. از طرف دیگر چون بقیه در صفحه مقابل

انگلیس هاپس از قطع رابطه با ایران، در نظر دارند بصره را بصورت یکی از پایگاههای مهم نظامی در آورند



مقدار زیادی اسلحه و مهمات امریکائی از جمله مسلسل سبک و بمب و نارنجک دستی بین ایالات مشرق ترکیه تقسیم گردیده است. تمرکز قوا در اطراف ایران اصطراب دولت انگلیس بر اثر قطع

ژنرال ریجوی در این باره اظهار داشت که با کنار رفتن ایران از حلقه اتحاد دموکراسی غرب، لازمت هر چه زودتر ارتش کشورهای خاور میانه تشکیل شود و خط دفاعی مستحکمی در برابر کمونیسم بوجود آید.

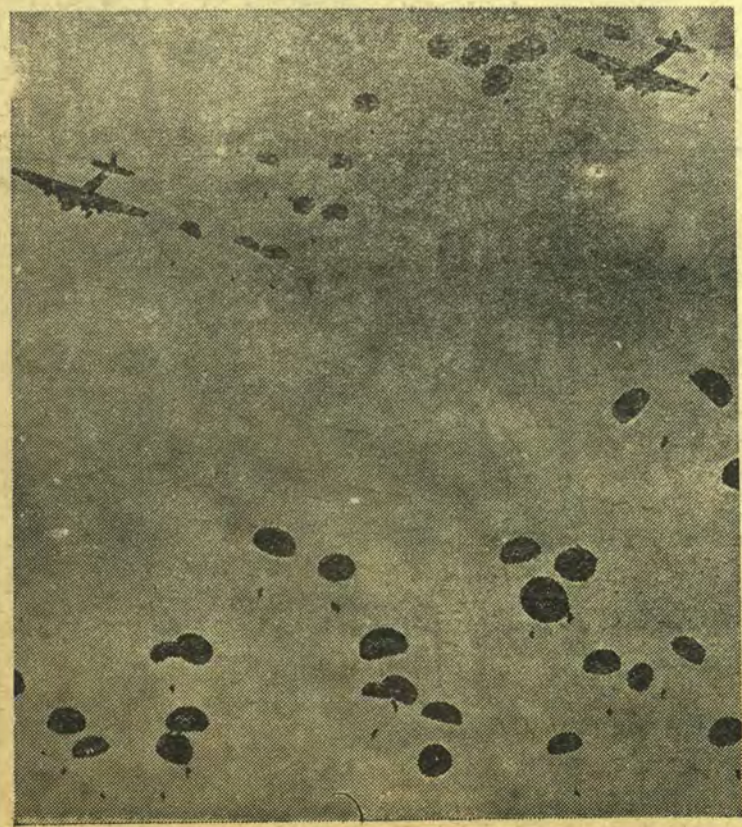
مشارالیه ضمناً اظهار داشت که برای ایجاد نیروی دفاعی شرق میانه باید قوای جنگی کشورهای امریکا، انگلیس، ترکیه، مصر، سوریه، لبنان، هاشمی اردن، عربستان سعودی، اسرائیل در این ارتش شرکت نمایند.

ضمناً گفته شد که کشور های استرالیا و زلاند جدید و افریقای جنوبی نیز حاضرند برای دفاع از این منطقه سیاهپان خود را بشرق میانه اعزام دارند.

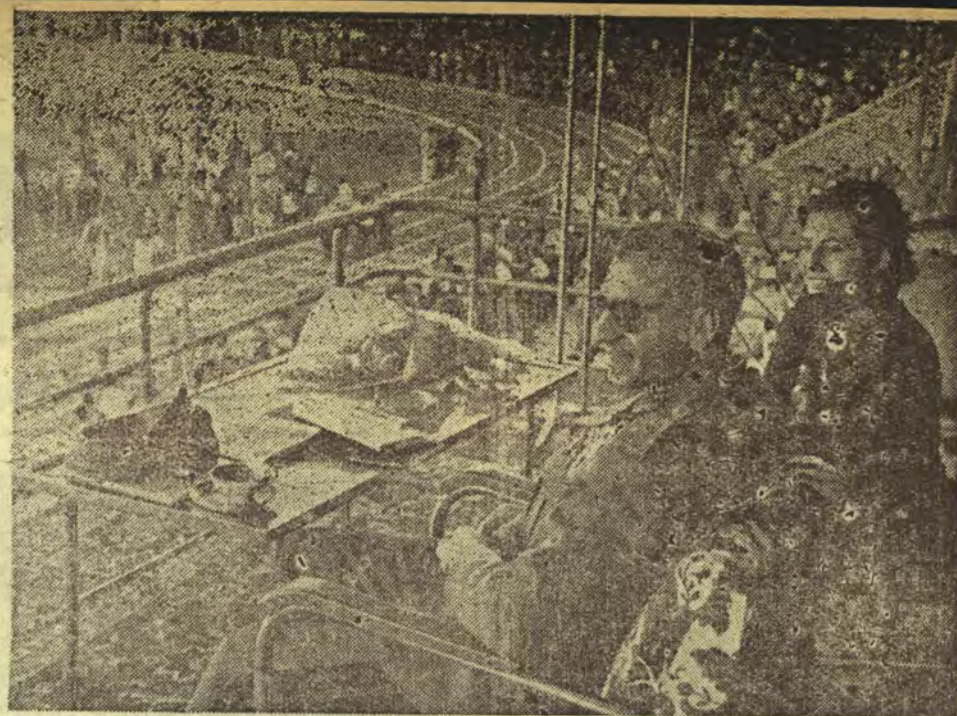
## نگرانی ترکها

زمزمه‌هایی که از چندین پیش سران ارتش ترك درباره ضعیف بودن مرز آذربایجان ایران بلند کرده بودند، پس از قطع رابطه ایران و انگلیس بصورت نگرانی بزرگی درآمد.

این موضوع موجب گردید که ژنرال «یاموت» رئیس ستاد ارتش ترکیه در نظریه خود راجع بدفاع از آذربایجان و تویب از مرز شرقی ترکیه راسخ تر شود. رادیو مسکو در این باره اظهار داشت که ژنرال یاموت بهانه دفاع از آذربایجان می‌خواهد این قسمت از خاک ایران را اشغال کند! مسافرتی که طی هفته های اخیر از ولایات شرقی ترکیه با ایران آمده‌اند







شاهنشاہ و علیاحضرت ملکہ ثریا، از ابراز احساسات مردم ابراز مسرت میفرمایند

اعلیحضرت همایونی بازوبند پهلوانی را بازوی وفادار قهرمان کشور می‌نهند

## جشن میلاد شاهنشاہ در ورزشگاه امجدیہ

روز یکشنبه ۲۴ آبان، بناسبت میلاد مسعود اعلیحضرت همایونی، جشن باشکوهی در ورزشگاه امجدیہ برپا بود که در آن قهرمانان و ورزشکاران باشکوها و دانش آموزان دبیرستان‌های پایتخت شرکت داشتند و جمعیت انبوهی نیز کلیه تریبون‌ها و جایگاه‌های مخصوص را اشغال کرده بودند. موقعیکه اعلیحضرت

همایونی و علیاحضرت ملکہ ثریا در جایگاه مخصوص نمودار شدند ابراز احساسات فوق‌العاده‌ای از طرف ورزشکاران و جمعیت بعمل آمد و آنگاه رژه ورزشکاران و عملیات قهرمانان انجام شد. دو عکس بالا و عکس زیر سه‌صحنه از مراسم جشن ورزشی روز چهارم آبان را نشان می‌دهد.

## پسر عموی هیئتار

بقیه از صفحه ۷

تکبان بردند و از من دلجوئی کرد و پس از آن اظهار داشت بقراویکه تحقیق کرده‌ام چون قیافه شما یک نفر آلمانی شبیه است آنها اشتباهاً شما را بجای او گرفته اند و در نتیجه این و نایب پیش آمده است. ولی مطمئن باشید که بزودی رفع سوء تفاهم خواهد شد و آزاد میشوید اما روز بعد از طرف دادستان قزوین برای من بیضا آوردند که شما از طرف مأمورین شوروی مورد سوءظن واقع شده‌اید و این موضوعی نیست که مربوط بسا باشد، بنابراین خیلی مواظب باشید که از شهربانی خارج شوید زیرا در این صورت ممکنست برای شما خطر جانی داشته باشد

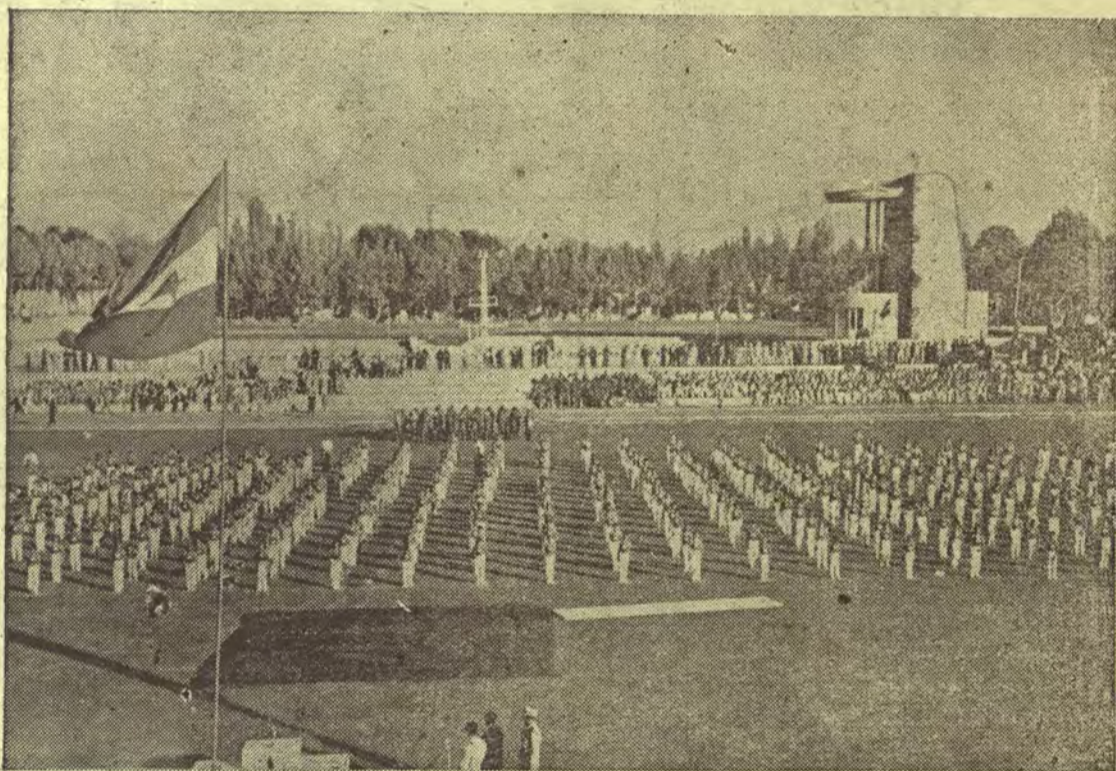
در این گیر و دار مأمورین شوروی بلااقتطاع بوسیله تلفراز شهربانی سوال میکردند، آیا معلوم شد این جاسوس آلمانی چه وقت با ایران آمده . آیا همدستان خود را معرفی کرده است . . .

رئیس دارائی قزوین چون جان مرا در خطر دید فوراً ماجرا را بوسیله تلگراف و مر بوزارت دارائی گزارش داد، وزارت دارائی هم مراتب را به بیات اطلاع داد. در این موقع من مدت پانزده روز بود که در شهربانی قزوین در بازداشت بسر میبردیم و مرا حظه انتظار مرگ فجیعی راداشتم .

بالاخره از طرف اولیای امور دولت در تهران سفارت شوروی فهمیدند که «دائمی» یکی از مأمورین قدیمی وزارت دارائی است ، و مأمورین شاه در قزوین بیجهت نسبت با وطنین شده‌اند . از طرف دیگر فرماندار جدید قزوین نیز که بتازگی مأمور این شهر شده بود مأموریت یافت که با فرمانده پادگان شوروی در قزوین وارد مذاکره شود و باو بپیشنهاد که من در تمام مدت عمر جز در ایران در هیچ نقطه دیگر نیوده‌ام و وسایلیان در از است که کارمند دولت هستم . بدین ترتیب روسها حاضر شدند مرا آزاد کنند و بلافاصله من بریاست دارائی

ترکمن صحرانصوب شدم . بعد ها اطلاع یافتیم که روسها مرا اشتباهاً بجای یک آلمانی دستگیر کردند و حتی میخواستند مرا تیر باران کنند ولی خدا نخواست که من بواسطه یک اشتباه از نعمت حیات بی بهره شوم و خانواده بی بنایه و اطفال بر سر پرستم بنییم شوند . پس از آن بر اثر گزارش که از وضع خود به پیشگاه شاهانه تقدیم کردم، طبق فرمان اعلیحضرت همایونی مبلغی پادشاه بن اعطا نمودند . از آن پس همکاران و دوستان من بطور مزاح مرا «پسر عموی هیئتار» لقب دادند و هنوز هم بعضی‌ها مرا باین نام میخوانند

عبدالرحمن دانائی



گروهی از دانش آموزان یکی از دبیرستان‌های پایتخت عملیات نرمش را انجام میدهند

## انگلیسها چگونه خاک ایرانرا

گذاشته شده بود، این دو سفارتخانه اطلاعات خود را باهم مبادله میکردند و با اینکه در جریان ملی شدن صنعت نفت طرفین مواظب عملیات یکدیگر بودند، معاهده باطناً با سیاست و روش هم مخالف بودند، با اینحال مبادله اطلاعات و حتی مشاوره هفته‌ای یکبار می‌شدن و هندرسن قطع نیشده، پس از تعطیل سفارت انگلیس در تهران امریکاییها برای اینکه باخبر و اطلاعاتشان لطمه‌ای وارد نشود، دستگاه وسیعی برای کسب اطلاعات خود ایجاد کردند و در حدود چهل عضو برای اینکار اختصاص دادند و طبق قرار سابق، امریکاییها کماکان اطلاعات خود را تسلیم انگلیسها خواهند نمود علاوه بر این انگلیسها با یکی از سفارتخانه‌های کشور شرقی مقیم تهران قرار گذاشته‌اند که با استخدام هشت عضو انگلیسی بظاهر تیمه آندولت، در جمع آوری اطلاعات و اخبار و ارتباط با عناصر ایرانی طرفدار انگلیسها بنظرو آنها کمک نمایند ، و اخبار جمع آوری شده را بوسیله سفارت خود در بغداد یا مستقیماً در بیروت تسلیم آنها کنند .

حادثه جالب توجهی که شب چهارشنبه در پارک هتل رویداد ، باردیگر این نکته را مسلم ساخت که انگلیسها نسبت به دکتر مصدق بغض و عداوت فوق‌العاده‌ای دارند . در این شب در پارک هتل یک انگلیسی سیلو، که گویا سر تلگرافچی سفارت انگلیس بود با خانمش نوشابه مینوشید ، در همین وقت بین دو جوان ایرانی مختلف السلک بر سر دکتر مصدق نزاع لفظی روی داد ، کسیکه طرفدار دکتر مصدق بود گفت :

«دکتر مصدق شکننده بت استعمار و نابود کننده امپریالیزم انگلیس در ایران است» مرد انگلیسی که زبان فارسی را میدانست بعضی شینین نام دکتر مصدق سخت برآشفتم و با عصیانیت گیلان مشروب را بر زمین افکند و آنرا خورد کرد و آنگاه با افکندن دو اسکناس صدریالی روی میز بار در حالیکه بی‌دبی میفرید پارک هتل را ترک کرد .

نظامی غرب میخواهند بوسیله بی‌برماداران شوروی بقمیانتند که اگر با بیطرفی ایران موافقت نمایند، جاهای نفت قفقاز از خطر بمبارانهای هوایی متفقین بقدر زیادی محفوظ خواهد ماند، ولی همین مقامات اظهار میدارند که روسها وقتی می‌بینند ترکها در فاصله بسیار نزدیکی از جاهای نفت با کوقرار دارند، بیطرفی ایران برای آنها تأثیری ندارد زیرا کاری را که متفقین ظاهراً از راه ایران نیش خواهند بکنند ترکها خواهند کرد با اینجهت برای ارتش سرخ لازمست که از مرزهای باز ایران استفاده کند و مرز شرقی ترکیه را حمله نماید و مناطق نفت خیز خاورمیانه را نیز از چنگال دول غرب بیرون آورد.

## گزارش صحیح ماهه بقیه از صفحه مقابل

مدتیست که هواپیماهای جنگی شوروی در منطقه مرزی ترکیه و شوروی و دریای سیاه زیاد شده ، دولت ترکیه هم قوای هوایی و آتشبارهای زیادی در منطقه قارص، اردهان ، وان تمرکز داده است. بدین ترتیب اکنون خط دفاعی مستحکم دور تادو مرزهای غربی و جنوبی ایران تشکیل شده و قوای زیادی در این نواحی متمرکز گردیده‌اند.

باعنه این احوال دولتهای غرب، از بی دفاع بودن مرزهای شمالی ایران، و خطری که از این راه ترکیه و مناطق نفت خیز شرق میانه، و خطوط مواصلاتی آسیا و اروپا و آفریقا را تهدید میکند سخت نگرانند و این تجهیزات و تمرکز قوادادر پشت مرزهای ایران کافی نینداند، با اینجهت چندیت که فکر « بیطرفی ایران» در محافل سیاسی غرب، مخصوصاً در ستاد نیروهای اتلانتیک شمالی تقویت میشود، زیرا در این صورت کلیه مناطق نفت خیز و خطوط استراتژیکی خاور میانه از خطر حمله ارتش سرخ مصون خواهد ماند، با اینجهت مقامات

بکک بول‌های امریکا خیلی تلاش میکنند ولی خرابی بیش از آنست که بسهولت قابل ترمیم باشد ترک‌های آنکه سرسوزنی از ذوق و قریحه ایتالیایی بهره داشت باشند بدلیل نزدیکی و رفت و آمد زیاد از زندگی ایتالیایی باهمه نقائص و مفاسد و بدیهای آن خیلی پیروی و تقلید میکنند.

ولی اسفانگیز تر از همه چیز در ترکیه همانست که این ملت همکیش دوستی دیرین و روابط تاریخی واجتماعی و اخلاقی دو ملت ایران و ترک را فراموش میکنند ، مطبوعات آن غیر دوستانه و بی ادبانه از ایران نام میبرند و بدگویی هم میکنند و مردم آن غالباً به ایرانیان برادرانه و دوستانه نیشگرد و گاه کاملاً خلاف دوستی رفتار میکنند، و بهین جهت من بپهه ایرانیانی که با اروپا مسافرت میکنند یا از اروپا بر میگرددند جداً سفارش میکنم که فقط از روی ترکیه بگذرند و در آن وارد نشوند و بیجهت در آن کشور وقت خود را تلف و پول خود را خرج و خلق خدش خود را تمل کنند.

عکس پشت جلد یک دسته از افراد خانواده کارمندان سفارت انگلیس که در نتیجه سوء سیاست اولیاء دولت خود با حسرت سرزمین پر نعمت ایران را ترک میکنند (صفحه ۳ را بخوانید)

## در این مهالکت ..

بقیه از صفحه ۱۹  
فلاحتی گرفته‌اند که خودشان در آنکارامی گفتند دیگر محل برای استفاده از این همه ماشین نداریم . - مرتباً انگلیسها و امریکاییها به آنها اسلحه و مهمات و ماشینهای جنگی می‌رسانند و تقریباً تمام کنند . در قاط مختلف هزاران ساختمان با پول امریکایی برپا شده‌است و میشود ، با وجود این، اختلافات طبقاتی در آنجا فوق‌العاده زیاد و فعالیت‌های جیب فراوان و ماجراجویی خصوصاً از طرف بان‌تورکیست ها و افراسات ؛ مأساسانه عده‌ای از محصلین و جوانان ایرانی هم بان‌تورکیست شده‌اند و در موارد عدیده حتی در سفارت ایران در استانبول به مقدسات ملی خود اهانت کرده‌اند که برونده‌ها و سوابق آن در سفارت موجود است. دولت کنونی ترکیه برای تأمین بهبود اوضاع و دفع اختلافات طبقاتی و مبارزه با ماجراجویی یا ناقص و محرومیت و فحشاء

عکس پشت جلد یک دسته از افراد خانواده کارمندان سفارت انگلیس که در نتیجه سوء سیاست اولیاء دولت خود با حسرت سرزمین پر نعمت ایران را ترک میکنند (صفحه ۳ را بخوانید)



## خدا حافظ ای سرزمین نعیمت و آسایش



گزارش مهرانده‌ئی که سفارت انگلیس از تهران به لندن فرستاد (صفحه ۲۲)



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

[www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing](http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing).

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.